

## داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در آینه تاریخ



## فهرست عناوین

- 5..... مقدمه:
- 6..... هدف نویسنده
- 7..... یاد واره و کارنامه زندگی یک اسطوره
- 8..... مسئولیت در طفولیت:
- 8..... پروانه شمع معرفت:
- 9..... دو داکتر یا دو فر مانده؟
- 11..... آزمون نا خواسته و پر مخاطره:
- 11..... محمد ظاهر ملکزاده کی بود؟
- 13..... دو سال باران غم و خون
- 14..... تفصیل خاطرات تلخ و صفحات خونین و تاریک زندگی (1368 تا بهار 1371) نا نوشته و نا خوانده بهتر
- 14..... داکتر محمد ابراهیم ملکزاده بعد از پیروزی مجاهدین
- 15..... خاطره از مرحوم میرزا عبدالرحمن خان ملکزاده
- 16..... رفیق علم و ملکزاده
- 17..... تیر ماه سال 1374 ملکزاده و فکر مقاومت:
- 19..... ملکزاده و تجربه صلح با طالبان:
- 19..... سال 1376 خورشیدی شدت مقاومت در قلب پر تپش غور و نا پآوری بزرگان
- 20..... شناخت دیر هنگام و شگفت انگیز شهید مسعود از داکتر محمد ابراهیم ملکزاده
- 21..... وصیت شهید مسعود در مورد ملکزاده
- 22..... سخت ترین دوران مقاومت سال های 1376 تا آخر 1378
- 24..... گشایش و گسترش سنگر های مقاومت: سال 1379 و اوایل 1380 خورشیدی
- 25..... نقش پر جسته ملک زاده در حکومت حامد کرزی:
- 26..... ملک زاده و همشهریان غوری در کابل
- 26..... ملکزاده و حفظ موازنه سیاسی
- 27..... دوره مشاوریت در وزارت داخله (1383 خورشیدی)
- 27..... تورن جنرال محمد ابراهیم ملکزاده مشاور امنیتی وزارت امور داخله دولت جمهوری اسلامی افغانستان
- 28..... دوره های پر ماجرای وکالت از سال 1384 تا دلو 1397
- 29..... ملکزاده (وکیل، فرمانده و رهبر)
- 30..... شگفتی و دشواری وظیفه
- 30..... همسفری از کابل تا تیوره و پیامدهای خونین. سرطان 1396 خورشیدی
- 33..... سفر ملکزاده به پرچمن 20 اسد 1396

- 34..... لشکر کشی طالبان بالای تیوره بعد از شکست در پرچمن
- 35..... صبح اول اسد 1396 (سقوط خونین و مرگبار ولسوالی تیوره به دست طالبان)
- 36..... فتح مجدد ولسوالی توسط نیرو های دفاعی و امنیتی به رهبری داکتر ملکزاده 5 اسد 1396.....
- 37..... 13 اسد 1396 سفر داکتر عبدالله عبدالله به ولسوالی تیوره.....
- 40..... بعد از فتح مجدد تیوره سفر هند میزان 1396 خورشیدی.....
- 43..... عقرب 1396 سفر استا نبول.....
- 45..... بهار سال 1397. خورشیدی و تکرار سناریوی سال 1396 در ولایت غور.....
- 45..... دیدار در استا نبول اوایل سنبله 1397.....
- 48..... شش شبانه روز بیدار خوابی و مقاومت دشوار:.....
- 50..... تهاجم مکرر طالبان و کمین محمد عثمان 15 سنبله 1397.....
- 51..... باز گشت شکوهمند و پر غرور بعد از پیروزی اخیر:.....
- 51..... بر نامه های سیاسی بعد از خستگی های دوامدار نظامی:.....
- 51..... سفر نا بهنگام و بد فرجام، جدی 1397.....
- 52..... من و شنیدن خبر مرگ داکتر ابراهیم ملک زاده.....
- 54..... روز جمعه آغاز مراسم رسمی تشییع و تدفین جنازه.....
- 58..... اللهم اجعل قبره روضة من رياض الجنة.. آمین یا رب العالمین.....
- 58..... مراسم فاتحه گیری و اتحاف دعا بر روح ملکزاده.....
- 58..... بر گزاری مراسم عزاداری و فاتحه بخاطر ملکزاده در ولایات مختلف کشور.....
- 58..... تصاویر و گزارش. ها از ولایات هرات، باد غیس، فراه، مزار.....
- 58..... محفل دعا نیه به مناسبت چهلمین روز وفات داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در شهر هرات.....
- 60..... نگاه خانواده به مرگ داکتر محمد ابراهیم ملکزاده.....
- 63..... خصلت های پسندیده و شهکارهای ماندگار.....
- 63..... تواضع و برد باری:.....
- 64..... غریب نوازی:.....
- 64 تواضع ز گردن فرازان نیکوست ..... گدا گر تواضع کند خویی اوست
- 65..... سرباز امنیت و پاسداری بازسازی.....
- 67..... ساده زیستن و مبارزه با چالش ها در مسیر طولانی دست و پنجه نرم کردن با شرائط نا گوار جنگ و نبرد.....
- 68..... علم پروری و توسعه معارف:.....
- 69..... ملکزاده و نوازش ایتم:.....
- 70..... مقالات شخصیت های علمی و سیاسی.....
- 72..... پیام ها به مناسبت ارتحال ملکزاده.....
- 73..... پیام تسلیت و همدردی محمد اشرف غنی رییس جمهوری اسلامی افغانستان.....
- 73..... پیام تسلیت ریاست اجراییه.....
- 73..... تاریخ نشر Feb 05, 2019 : رده : اعلامیه ها.....
- 74..... دوکتور عبدالله عبدالله.....

پیام تسلیت صلاح الدین ربانی به مناسبت درگذشت داکتر ابراهیم ملکزاده.....74

74..... ۱۶ دلو ۱۳۹۷

74..... مرثیه ها:

74..... عبدالقدیر علم: هالند دلو 1398 هـ.ش.

بسم الله الرحمن الرحيم  
روزها رفت و سال گذشت

مقدمه:

یک سال از غروب نا باورانه ستاره آسمان ایمان، تقوی، عزت و آزادی گذشت. ثانیه ها، ساعت ها، روزها و ماهها رفت. بهار سبز و خزان زرد گذشت و سپیدی زمستان سرد و کرخت از راه رسید، اما از تو نه خبری شد و نه هم دیداری به حقیقت پیوست، یکسال با چکیدن خون از دلها و اشک از دیده ها به پایان رسید. کاش می دیدی که این خیل غم دار با ریزش سرشک غم از سحاب دیده خونبار چگونه در خم و پیچ جاده ها چشم به راه تو نشسته اند و انتظار دیدار دوباره تو را دارند. حال جاده های مضطرب شهر که هنگام شور و اضطراب و زنگ خطر بوسه گاه قدم های تو بود، دیگر غبار یاس گرفته و افق خونین شهر هم تنها ذرات غم و اندوه را به مردم هدیه میدهد. بلی سال پار در چین روزی قلب این حماسه عصر و اسطوره روزگار در نیمه های جاده پر خم و پیچ مبارزه از تپش افتاد و زود هنگام از باغ زندگی جدا شد. درست صبح سه شنبه 16 دلو 1397 خورشیدی روح قدسی اش از آشیانه عنصری تن جدا و چون تند بادی بسوی بیکرانه ها به پرواز آمد. ای بهار سبز آزادی! ای قامت بر افراشته تاریخ، ای بحر پر خروش حماسه ها، تا هنوز بانگ خروشت در گوش و دل ما نواخته می شود. باور نمی کنم که با آن همه غیرت و خروش بیکران دیروز، امروز در آغوش تنگ خاک خفته ای! شاید با عروج ملکوتی ات ما را ترک کردی و آسمانی شدی! اما هنوز تپش امواج پر خروش غیرت ات لرزه بر اندام دشمنان می افکند. همه در ساحل بحر پر تلاطم ایمان و غیرت ات با تند باد حوادث دست و پنجه نرم میکنند و تو در پهنه بیکران این بحر آرام و ساکت در ماندگی ما را به نظاره نشسته ای!

هنوز کوه و دامان، دشت و صحرای غور ماتم زده در انتظار ترنم گامهای آرام بخش تو اند، آسمان تاریک و غبار آلود شهر ترا می پوید و پرندۀ قلب شهریان در کنج هیبت آباد تنهایی با لرزش و تپش در التماس صدای امید بخش تو اند. باور کن! ثانیه ها به امید بازگشت تو در گردش اند و قلب ها کار نامه های افتخار آمیز ات را تا انتهای جاده های بی کسی از بر کرده اند، تا شاید با برگشت سبز ات، دوباره بهار زندگی را آغاز کنند. بلی همه منتظر تو اند. در پایان انتظار باید اعتراف کرد که یک سال از فراق تو گذشت، یک سال ملتی در انتظار نشست تا شاید بر گردی و یا ظهور روح بلند پرواز و پر خاش گرات در کالبد یکی از همسنگران و بازماندگان ات قلب های پژمرده، روح های افسرده و چهره های آزردۀ زده در ماندگان راهت را نوازش دهد؛ اما هیهات که چنین نیست لاجرم باور کنیم که رفته ای و بر نمی گردی! تو دیگر با زمینیان وداع کرده ای و ما را تنها گذاشتی! بهشت برین جایگاه ات باد. حال در آستان سالگرد پرواز آسمانی ات با بر شمردن قطره ای از خصوصیات و کار نامه های عزت آفرین و افتخار بخش یاد و نام ترا در صفحه ذهن خویش به تصویر میکشیم.

تذکر: اگر خواسته باشیم یکی از شخصیت های نامدار تاریخ به بزرگی داکتر محمد ابراهیم ملک زاده را معرفی و چهره معنوی و مادی آنرا در آئینه تاریخ به نمایش بگذاریم، باید دیوان های به حجم بزرگی شخصیت آن نوشت. از آنجائیکه نام و یاد ملکزاده در دل تاریخ پر ماجرای افغانستان به مثابه کوه های قد بر افراشته در روی زمین برجستگی دارد، کسی نمیتواند تمام ابعاد زندگی آنرا در لا بلای اوراق یک رساله کوچک به تشریح بنشیند.

هدف از ترقیم و تدوین این رساله کوچک زیر نام ملکزاده در آئینه تاریخ ذکر فشرده و چکیده از اوصاف، خجسته، نیکو، پُر افتخار و کار نامه های ماندگار و پُر افتخار او به مثابه بر داشتن قطره از بحر بی پایان و پر طلاطم خواهد بود. این نوشته به هیچ صورت معرف کامل شخصیت او و مبین تمام ماجرا ها و تحولات شگفت انگیز زندگی پر تپش ملکزاده نیست و نخواهد بود بلکه یک یاد واره گذرا و به یاد ماندنی در دل تاریخ خونین و رنج آشنای این دیار از یک قهر مان مرد دیار غور و یکی از طلایه داران نیک سرشت و پاک طینت سلالة غوریان است که هر عنوان این یاد واره میتواند دروازه و منبع برای نوشتن دیوان ها در مورد شخصیت داکتر محمد ابراهیم ملکزاده باشد. شاید دوستان و نزدیکان هر کدام خاطرات با ارزش و پر شکوه در لوح خاطر داشته باشند که با انتقال این خاطرات از صفحه حافظه ذهن بر روی ورق های کاغذ، کتاب های بزرگی را به زینت طبع برساند و من با در نظر داشت محدودیت های زمانی و مکانی آنچه دین مرحوم ملکزاده برعهده خود دانستم به حد توان به شرح ذیل تقدیم حضور دوستان و مشتاقان راهش می نمایم.



صبحگاهان 25 حمل سال 1344 خورشیدی ستاره ساطع و پر نور از آسمان هستی وافق کوه چهل ابدال در بین جماعت منتظر دهکده سرچنگل ولسوالی تیوره ولایت غور نور افگنی کرد و با طلوع این اختر تابناک گل خوشبوی ایمان، تقوی، صداقت، شجاعت، همت و بردباری در اطراف چشمه سارهای چهل ابدال و دامنه های پر طراوت سرچنگل و دهکده های اطراف عاشقان به نام محمد ابراهیم ملک زاده فرزند فرزانه میرزا عبدالرحمن ملکزاده جوانه زد. با گذشت هر روز بر شکوفایی و بالندگی نهال شجاعت و مناعت افزود و با دادن میوه ثبات و پایداری، حلم و بردباری، تقوی و پرهیزگاری کام همه را شترین ساخت.

طفولیت و تبارز ویژه گیها:

طفل آرام و با صلابت در حال شکل دهی شخصیت بود. این شخصیت چون درخت پرتو به نام محمد ابراهیم ملکزاده با گذشت هفت بهار از زندگی و رویش برای افراد ما حول و کنار اش ثمر اخلاق، مروت و بردباری بار آورد و همگان را شیفته اخلاق و جوانمردی اش ساخته بود. او در همین سن طفولیت از محیط خانه به سراغ مدرسه رفت. نخست در مکتب ابتدائیه چهل ابدال ولی قدم بر دروازه مکتب نهاد و با اندک زمانی زیور علم و عقل و ادب، زینت بخش تن و جان اش شد. اخلاق حمیده، شمانل نیکو و پسندیده آن قلب ها را تسخیر کرد. در سال 1357 خورشیدی با تحولات دراماتیک سیاسی در کشور جغد سیاه نا آرامی و ناسازگاری بر زندگی آن نیز سایه افکند و مانند همه فرزندان پاک دل و نیک سرشت میهن از مکتب و معارف محروم و با مشکلات فزاینده دست و پنجه نرم می کرد. این مشکلات ظهور حکومت یاغی، مستبد، ایمان گریز و مردم ستیز بود که با تصرفات خودسر و فرا قانونی پرده عزت، وقار و دوستی را دریده بود. در مقابل تخم دشمنی و برادر کشی، ستمگری و خود خواهی را در دل مردم کاشته بود. هنوز جوان نشده بود که نفیر گلوله های آدم کشان زمان گوش هایش را می خراشید، کوه ها، دره ها و حتی خانه ها به سنگر دشمنی تبدیل شده بود. در اوج چنین ناگواری ها، بدترین شرایط زندگی را تجربه کرد. شرایطی که حکومت وقت داس و چکش را بخاطر کوبیدن و درو کردن شهر وندان بنام ارباب ها و

فیودال ها به دست گرفته بود. در مقابل مردم از کوه ها بنام مجاهد با داشتن چماق، تیاق، شمشیر، برچه و کافرچت در اطراف کوه چهل ابدال و مناطق عاشقان و سرچنگل سنگر و کمر بند ساخته بودند. در آن زمان محمد ظاهر ملکزاده برادر ارشد ابراهیم ملکزاده به نام فرمانده غیور، جسور و نترس، رهبری گروهی از مجاهدین را به عهده داشت. شخص شجاع، سخی و پرغروری بود. گاهی هم طرفدار کشتن و بستن، توهین و تحقیر انسانها نبود. کسانیکه در جنگ های نخستین مجاهدین در اطراف قلعه غور ولسوالی تیوره در اسارت محمد ظاهر ملکزاده در آمدند، اگر زنده باشند این حقیقت را درست درک و تایید میکنند. خلاصه اینکه چهل و خشونت آن زمان ظاهر ملکزاده را مجبور به ترک دیار کرد و اما دامنش را رها نساخت و در نیمه ها راه غور- قندهار در منطقه کشک نخود هلمند، محمد ظاهر ملکزاده با پدر مهربان و مدبر اش از طرف دژ خیمن خشونت شعار حکومت وقت اسیر و به زندان انداخته شد. در آن زمان ابراهیم ملکزاده نوجوان 12 ساله بیش نبود که باید بار همه مشکلات و ناگواری های ناخواسته را به دوش می کشید.

### مسئولیت در طفولیت :

داکتر محمد ابراهیم ملکزاده دوازده ساله بود که مسئولیت های بزرگ خانواده و پاسخگویی به غولهای خشونت و جهالت آنزمان به دوش اش گذاشته شد. چون اواخر تابستان سال 1358 خورشیدی پدر و برادر ارشد شان ظاهر ملکزاده از طرف حکومت مداران مردم آزار زمان به سلول های زندان قندهار افتاد و ملکزاده نوجوان ناخواسته سرپرستی خانواده را عهده دار شد. درین ایام سر در گمی و تلخ کامی را تجربه می کرد. از دولت و کور مارهای خلق آزار باید می ترسید، در کنار آن به گروپ های مسلح کم سواد بنام مجاهدین هم باید پاسخ میداد و نیاز های خانواده را نیز برآورده می ساخت، که خیلی سنگین بود. او در زیر چنبره مشکلات و ناگواری ها به دور خود میچرخید اما سر انجام موفق و سر فراز از این امتحان به در آمد. تا اینکه با سقوط ولسوالی تیوره که قوس 1359 اتفاق افتاد، زمینه بازگشت پدر مهربان و برادر ارشد اش محمد ظاهر ملکزاده که قبلا از زندان قندهار رها شده بودند، در زمستان 1359 خورشیدی به محیط مساعد شد. در همان زمستان سایه پدر بار دیگر سقف زندگی خانواده را پوشش داد و محمد ظاهر ملکزاده دوباره به صفت فرمانده نستوه و سلحشور مجاهدین جمعیت اسلامی تعیین شد و بار سنگین مشکلات را از دوش برادر کهنتر و تنها (محمد ابراهیم ملکزاده) بر داشته شد.

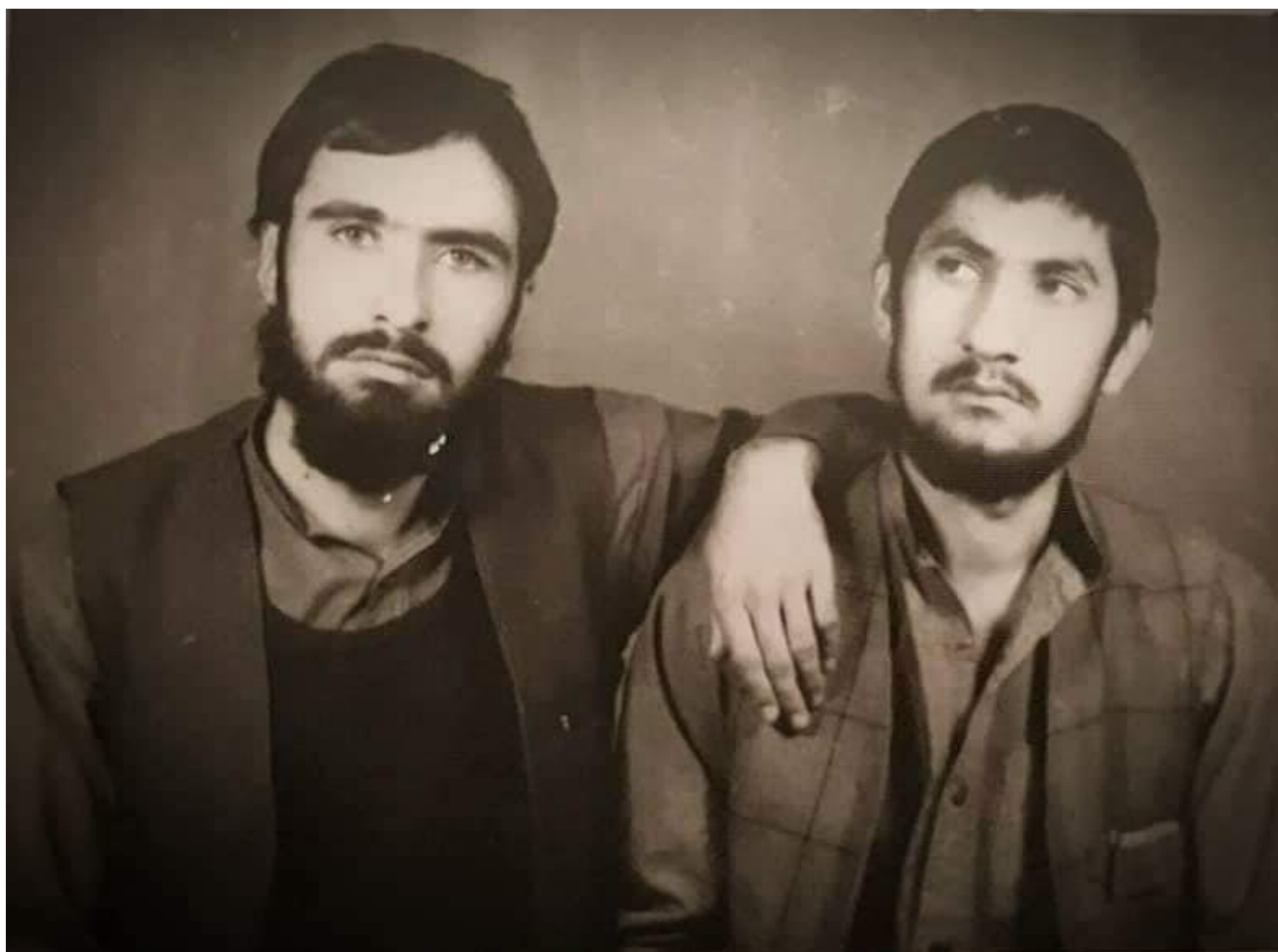
### پروانه شمع معرفت:

بعد از بازگشت پدر با دغدغه های سرپرستی فامیل وداع کرد و به امید خواندن و نوشتن به سراغ مکتب و مدرسه رفت اما دریغ که در آن زمان مکتب ها بسته و معلم ها خسته و یا هم دلشکسته بودند. ملکزاده پروانه وار به دور شمع علم و معرفت به پرواز آمد. به سرعت به سراغ مکتب و مدرسه و قلم و کاغذ شتافت، عشق سرشارش به کتاب و کتابت، بر حسن و زیبایی نوشتار و گفتارش افزوده بود. تا وقتیکه دروازه مکاتب به روی شاگردان باز بود در مکتب ابتداییه چهل ابدال، متوسطه عاشقان و سپس لیسه مرکز ولسوالی تیوره درس خوانده بود. ولی با بسته شدن و ویرانی مکاتب و پیوستن معلمین به صف جنگ جهاد و برخی هم به سنگر حکومت، دیگر چانس برای خواندن درس رسمی و منظم وجود نداشت. اما در خانه زیر نظر پدر بزرگوار، امام مسجد و برادر بزرگ درس میخواند. اما درس خانه هم کتاب خوانی بود که برای جوانان آن زمان به هیچ صورت بسنده نبود.

اوایل سال 1360 خورشیدی به سرچنگل رفتم. بعد از صرف چای و نان، مرحوم میرزا عبدالرحمن خان خطاب به من گفت: «قاضی صاحب تو و طاهر جان ریاست و قوماندانی را مطابق مد روز به پیش ببرید ولی ابراهیم جان فقط درس خواندن و نوشتن. و حالا بیا نمونه های خط آنرا ببین». ابراهیم ملکزاده در آن زمان تازه جوان مؤقر و کم گپی بود. قلم نی و دوات را آورد در یک صفحه کاغذ نیم تخته از روی مشق معلم خط (محمد شاه خان) که برادر استاد محمد رسول خان فگار بود نوشت: (گندم خال تو و رهن به آدم در بهشت، جعل کردند و گناهی به آدم بستند..). خیلی زیبا بود. و به من گفت خط عربی شما هم خیلی خوب است. یک آیه قرآنکریم که خیلی یادم هست نوشت ( ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادي الصالحون). من گفتم عجب آیه برای نوشتن انتخاب کردی این

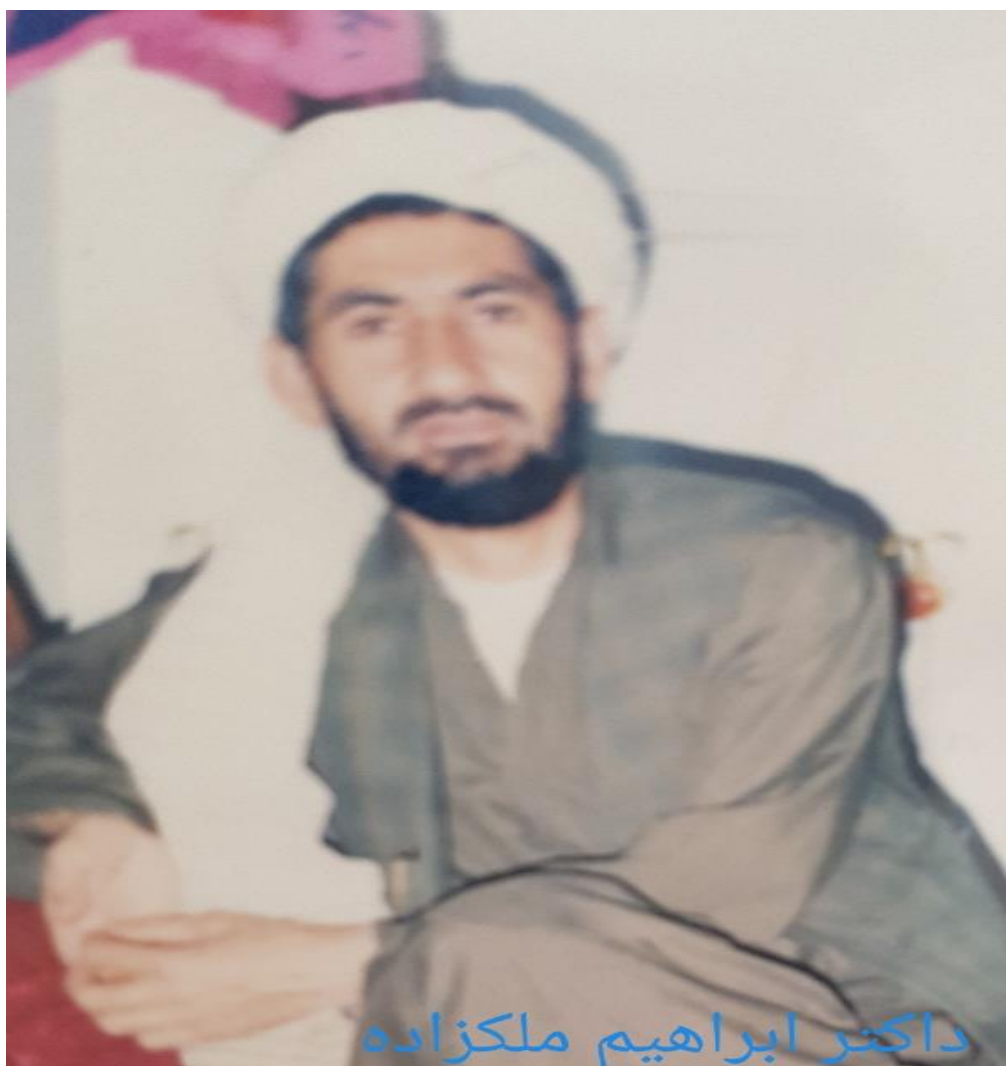


آیه خیلی انقلابی و پیامدار است. آرام گفت: او گپ ها را باز شما می فهمید، مه تنها نوشته کردم. بعد از نوشتن آنها را به دیوار خانه نصب کرد و بعد میرزا عبدالرحمن خان گفت حالا که از نوشتن خلاص شدیم بیاییم کتاب بخوانیم. کتاب را آورد پیش رویم گذاشت و گفت این کتاب کلیات بیدل است اول قاضی صاحب بخواند، راستی من کتاب خوان بودم متون فارسی و عربی را خیلی زیبا میخواندم، گفتم بیدل هیچ نخوانده ام بیا که حالا بخوانم اما وقتی این کتاب را باز کردم دیدم به شکل قلمی نوشته شده و هیچ نقطه ندارد، با تعجب گفتم چه بخوانم این که نقطه ندارد خوانده نمیشود میرزا صاحب گفت: ابراهیم جان عاشق عرفان بیدل است مثل او واری (مثل آب واری) میخواند راستی هم ابراهیم جان شروع کرد به خواندن با صدای گیرا و اثرگذار چنان خواند که معنی هر مصرع در همان دم بر سر و سینه، خانه باز میکرد. من حیران ماندم و با خود گفتم اول بیدل خواندن خودش یک هنر بود و اینکه بدون نقطه بخوانی هنر خیلی برتر. کنجکاو شدم که چطور توانستی شیوه خواندن یک دیوان بی نقطه را بدانی. بعد گفت کاکا عبدالغفور هم میتواند، من از آن یاد گرفتم. در آنجا یقین کردیم که ابراهیم جان از نبوغ استثنایی برخوردار بوده و در بین فامیل خواننده و نویسنده کم نظیر خواهد بود. او در خانه درس میخواند و می نوشت من و طاهر خان ملکزاده که بیشتر مسئولیت امور جهاد و مردمداری را بعهده داشتیم، هرگز مزاحم آن نمیشدیم. میدان کسب دانش و تحصیل را از داخل تا خارج برایش باز گذاشتیم که در ادامه میخوانید.



دو داکتر یا دو فرمانده؟

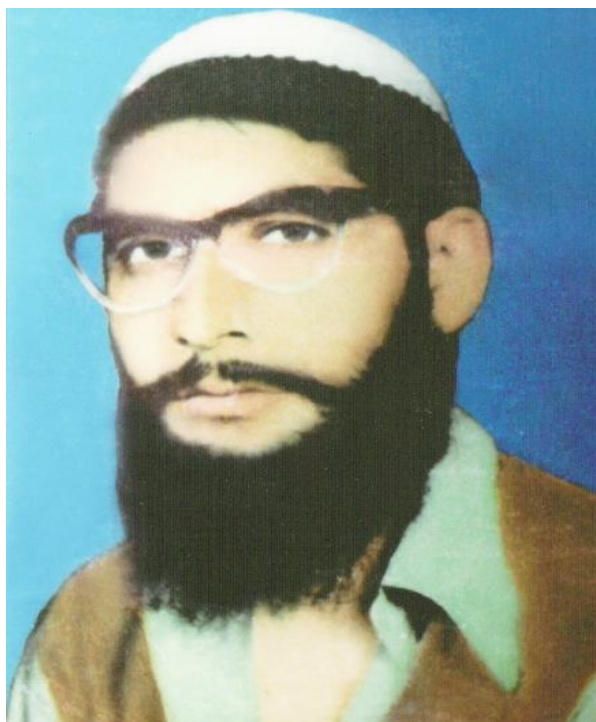
چه کسی میداند که چه میشود و فرجام زندگی چه خواهد بود؟ این دو شخصیت اثر گزار در مسیر خدمات اجتماعی و معالجه مریضان تربیه شدند اما سفر بجای دیگر منتهی شد. در اواخر سال 1363 خورشیدی سفری داشتم به پاکستان بعد از مدتی طاهر جان شهید هم به پیشاور آمد. ابراهیم و غلام یحیی (داکتر ابراهیم و داکتر غلام یحیی) را هم با خود آورده بود. گفت ما و شما ریاست و قوماندانی و جنگ را جبراً به دوش گرفته ایم. این دو جوان که خیلی استعداد دارند باید درس بخوانند تا بتوانند بهتر از هرکس به مردم خدمت کنند و دیگران را هم درس بدهند. گفتم این یک تصمیم عالی است. خوشبختانه در آن زمان به خاطر شمولیت در یک انستیتوت صحتی امتحان می گرفتند، این دو جوان در اولین امتحان کانکور در پیشاور افتخار شمولیت در یکی از مراکز تحصیلی رابطه عالم اسلامی را که به نام معهد انصار المهدی نام گذاری شده بود بدست آوردند. ملکزاده یک سال و اندی در این کانون علمی به فراگیری علوم دینی، سیاسی و زبان عربی پرداخت. به علوم دینی و زبان عربی تسلط کافی داشت. در کنار درس های امعهد انصار کورس شش ماهه تاریخ ظهور و تمدن اسلام را نیز تعقیب کرد و در سال 1364 تا سال 1366 در کویته پاکستان به انستیتوت طبی (IMC) شامل شد طی دو سال درس پیهم دیپلوم داکتر معالج داخله و اطفال و تداوی دندان را بدست آورد و با گرفتن منظوری یک کلینیک صحتی و گرفتن امکانات و ضروریات طبی از طریق مؤسسه IMC دوباره به وطن برگشت و طی دو سال مکمل با تعهد و دلسوزی مصروف ارائه خدمات اجتماعی و صحتی به مردم بود. او و داکتر غلام یحیی علمزاده تنها داکتر های تحصیل یافته و مسلکی آن زمان بودند که با داشتن امکانات یک کلینیک صحتی به مریض ها و مجروحین رسیدگی کرده و از محبوبیت خاص بین مردم بر خوردار بودند. در این مدت دو سال و اندی که شب و روز طور مسلکی درس خوانده بودند مریضی های داخله، اطفال و دندان را به خوبی معالجه میکردند. میخواهم یک خاطره از لیاقت و شایستگی این دو داکتر اینجا بنویسم.



خاطره خوب و شرین: یکی از مردمان محل بنام دین محمد که خیلی شوخ و بذله گو بود از درد دندان شکایت داشت، در قرار گاه توحید آمد و گفت. این دو جوان که در کلینیک کار میکنند ملایکه اند بخدا ملایکه! باز ادامه داد نمی دانم کرامت بگویم یا معجزه! گفتم همان کرامت صحیح است چه شده بگو؟ گفت دندانم خیلی درد میکرد رفتم پیش ابراهیم جان (داکتر ابراهیم ملکزاده) گفتم شما که داکتر شده اید غم دندانم را بخورید. با خنده گفت نزد داکتر های سابق نرفته اید؟ گفتم رفتم گهی عطر میزنند و گهی با انبر پلاس کش میکنند همه را شکستانند بسیار درد میکند چاره بکنید بعد آرام گفت بیا ببینم چه میشود، یک پیچکاری کرد و دیدم دندانم را که خیلی خراب شده بود در یک ظرف کوچک پیش رویم گذاشت و گفت ببین این دندان چقدر سیاه و خراب است. گفتم دندانم را چه وقت کشیدی؟ گفت همین پنس را داخل دهان تو کردم و کشیدم. حیران ماندم گفتم تو و خدا همه دندانهایم را بکش واقعا هیچ خبر نشدم. باز گفت برو بس است. دیگه پیش آنها نیکه در عسکری داکتر شده اند نو بیا به کلینیک انشاءالله درست تداوی میشوی. واقعا خیلی ماهر، مهربان و سخت کوش بودند. اما متاسفانه این وضع خیلی دوام نکرد، بعد از شهادت ظاهر جان ملکزاده همه شرایط عوض شد و آرزو ها هم معکوس رقم خورد. بعد از آن تاریخ این دو جوان که باید کار های ملکی و داکتری و درس و تعلیم را پیش می بردند نا خواسته به سوی جبهه و جنگ سوق داده شدند که بجای مریض های بستر با زخمی های سنگر سر و کار داشتند.

آزمون نا خواسته و پر مخاطره:

زمستان سال 1368 خورشیدی با شهادت نا گهانی و مظلومانه محمد طاهر ملکزاده داکتر ابراهیم به یک آزمون دیگر مواجه شد. آزمون که از راه رسید و نا خود آگاه بر زندگی داکتر محمد ابراهیم ملکزاده سایه افکند. این تحول مسیر و سرنوشت زندگی اش را تغییر داد. درست داکتر محمد ابراهیم ملکزاده مصروف کارهای فرهنگی و ارائه خدمات اجتماعی و صحتی به مردم محروم و نیاز مند سرزمینش بود که برادر ارشدش محمد طاهر ملکزاده نا گهان شهید شد. این حادثه ناگوار و تکان دهنده داکتر ابراهیم ملکزاده را نا خواسته در مسیر آزمون خطرناکی قرار داد. او نمی خواست یک نظامی و سنگر نشین باشد واقعا از جنگ و تفنگ نفرت داشت و از کمک های صحتی و اجتماعی نهایت لذت می برد، اما ناگزیر در چنین مسیری قرار گرفت. مسیری که انجامش قهرمانی بود او شاید در همان مسلک نیز قهر مان میشد چون هیچ کاستی در کارش نبود و هیچکس نبود که او را دوست نداشته باشد، اما اوضاع به گونه ای رقم خورد که مسیر زندگی ملکزاده را تغییر داد.



محمد طاهر ملکزاده کی بود؟

## شهید محمد ظاهر ملکزاده

شهید محمد ظاهر ملک زاده پسر نخست میرزا عبدالرحمن خان ملکزاده نواده میرزا عبدالملک خان پرنواس ارباب علم خان بود که در سال 1340 ه خورشیدی در قریه سرچنگل ولسوالی تیوره چشم به جهان گشود. او از عنفوان جوانی جوان جسور، شجاع و پر تحرک بود. موصوف علاوه از مدرسه در سال 1349 خورشیدی شامل مکتب ابتدائیه چهل ابدال و مکتب متوسطه عاشقان شد و در سال 1357 ه . خورشیدی شامل صنف دهم لیسه یخن علیا شده بود ولی از اثر تحول هفت ثور 1357 هجری شمسی و بد شدن اوضاع سیاسی او را در مکتب به نام فیودال و مرتجع توهین و حتی تهدید به مرگ کردند، تا اینکه مجبور شد مکتب را ترک و علیه نظام خشن و تبعیض گرای وقت به مبارزه برخیزد. همان بود که در جوزای سال 1358 هجری مجاهدین را در ولسوالی تیوره به عهده گرفت و در یک عملیات برق آسا سنگر های امنیتی اطراف قلعه تیوره را به تصرف خود در آورد و یک تعداد از حامیان دولت وقت را به اسارت گرفت. تنگی چهاردر را من حیث سنگر مبارزه علیه دولت انتخاب نمود. مردم تیوره که از مظالم حکومت دیکتا تور و استبدادی هفت ثور به ستوه آمده بودند، گروه گروه به وی می پیوستند.

ولسوال مکار حکومت موی سفیدان ولسوالی را جهت مشوره به مرکز ولسوالی دعوت و متعاقبا همه را به زندان انداخت که میرزا عبدالرحمن خان ملکزاده پدر ظاهر خان ملکزاده نیز از جمله محبوسین بود. سر انجام پدر ظاهر ملکزاده در بدل رهائی آسرای دولت رها شد اما به اساس فشار دولت وقت ظاهر خان مجبور شد غور را ترک گوید، اما باز هم در مسیر راه قندهار از طرف عمال خود سر حکومت دستگیر و به زندان انداخته شد که ذکرش قبلا گذشت.

ملکزاده بعد از رهائی از زندان شامل لیسه البیرونی قندهار شد و تحصیل را ختم کرد. اما باز هم از شر دولت وقت در امان نماند. دولت غیر مردمی آنزمان که به کمبود عسکر و سرباز مواجه بودند شاگردان را از مکاتب به زور به عسکری می فرستادند همان بود که ظاهر ملکزاده را از دروازه مکتب دستگیر و بعد منحیث عسکر به ولایت تخار سوق دادند تا اینکه به ذرایع مختلف از قید عسکری رها و بعد از یک و نیم سال تبعید و دوری از فامیل زمستان 1359 دوباره به آغوش فامیل برگشت.

محمد ظاهر ملکزاده بعد از اینکه از قندهار به تیوره بازگشت بهار سال 1360 هـ ش از طرف جمعیت اسلامی افغانستان بحیث قوماندان جمعیت اسلامی در ولسوالی تیوره تعین گردید. با هم یکجا کار میکردیم احداث کمپلکس قرار گاه توحید با داشتن دیپوها، مسجد جامع، کلینک، مدرسه و سایر ملحقات تا باغچه نتیجه تلاش های خستگی نا پذیر آن بود. در سال های جهاد از اثر اصابت پارچه های بم در اطراف ولسوالی شهرک بینایی یک چشمش را از دست داده بود.

محمد ظاهر ملکزاده زمستان 1368 هجری جهت ادای مراسم فاتحه اقوام خود به قریه وراپین واقع در جنوب غرب ولسوالی تیوره رفته بود که حین برگشت در مسیر راه به شهادت رسید. این مرگ نا بهنگام برای همسنگران و دوستانش یک فاجعه بود. یادواره شهادت محمد ظاهر ملکزاده به ما این پیام را میدهد تا همیشه با غرور و عزت زندگی نموده علیه ظلم، استبداد، جهل و خود کامگی و وابستگی و مزدوری به بیگانگان مبارزه و در تعامل و برخورد با دیگران همت و مروت اسلامی را در نظر داشته باشیم. چون او نماد و الگوی از قهرمانی، شهامت، شجاعت، مروت و مردانگی بود. او وسعت دید به پهنای آسمانها و زمینها داشت. بلی او چنین مردی بود که قهرمانی چون داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در ادامه راهش قرار گرفت اما با شرایط سخت تر و پیچیده تر. خداوند ظاهر شهید را غریق رحمتش گرداند و پیروان راهش را سر افراز و کامگار داشته باشد، آمین. بسیاری ها من و ظاهر جان را دو یار وفادار و همنشین و هم کیش میدانستند، به همین دلیل یک نگاره همان دوران را در دل یاد واره برادر به جان برابر مان داکتر ابراهیم ملک زاده بیاد همه دوستانش میدهم.



شهید محمد طاهر ملکزاده و عبدالقدیر علم

#### دو سال باران غم و خون

اواخر سال 1368 تا بهار 1371 که بیشتر پیامد شهادت محمد طاهر ملکزاده فر مانده شجاع، دلیر، خوش قلب و با ایمان بود. روایت خشن و درد ناک از داستان های غم انگیز و سائر دغدغه های زندگی آن مرد بزرگ است. هرچند مرحوم میرزا عبدالرحمن خان ملکزاده و داکتر ابراهیم ملکزاده بعد از شهادت طاهر جان تصمیم گرفتند به جای ادامه جنگ محیط را عوض کنند، چون داکتر ملکزاده خود را در برابر پذیرش این حوادث ناگهانی به گونه دیگری فکر میکرد. خوردی سن، نداشتن علاقه و تجربه جنگی، ترس و وحشت حاکم بر مردم از دلایل بود که مطرح شد ولی من با این مشوره شان موافقت نکردم. چون نمیخواستم مرگ یک اسطوره از فامیل شکست تاریخی را بنام ما رقم زند، در همانجا دست دادم که تا آخر با هم هستیم، سر انجام در همان مجلس خصوصی که در خانه برادر محمد سعید داشتیم قبول کردند که با شرائط پیش آمده مقابله و مقاومت کنند که چنین هم شد. اما ذکر حوادث با همه عمق و پیچیدگی که دارد قابل روایت نیست چون بدترین خاطرات و تلخ ترین تجربیات زندگی پرنشیب و فرازمان بعد از شهادت محمد طاهر ملکزاده شروع شد. دوستان را از دست دادیم و عزیزان زیاد قربانی شدند. خلاصه همه آسیب دیدند، شاید گرفتن سنگر ها و تصرف دهات و قریه جات در آن وقت یک مشغله غرور آمیز بود اما همش توام با ندامت و پیشیمانی. مدتی کمی نبود، بیش از دو سال داستان شب و روز زندگی مان خون و غم و گریه بود کاشکی این صفحه تاریک تاریخ را ناخوانده عبور کنیم. درین مقطع پر شور و اضطراب تاریخ آنچه را نمیخواستیم بوقوع پیوست قربانی های فراوان دادیم و سرمایه های زیادی از دست رفت. افسانه های تاریخی جنگ های داخلی خیلی درد آور بود، خیلی درد ناک است که ناخواسته در مسیر حوادث ناخوش آیند قرار بگیری، شب های تار با شکم گرسنه و لبان خشک در کوه های سرد، سنگ و صخره لگد کنی و با یافتن چند لحظه قرآن تلاوت کنی. به قربانگاه بروی و از خود بگذری اما پایان داستان همچنان تاریک و ندامتبار باشد (حوادث بعد از شهادت محمد طاهر ملکزاده ما را در چنین موقعیت قرار داده بود. ملکزاده در سال های اخیر میگفت: باید هرکس در تلاش جبران کاستی های گذشته باشد برخی قسمت های تاریخ مهیب و هولناک زندگی را باید فراموش کرد، این دید و پالیسی او را در مسیری رهبری قرار داده بود همه مردم را دوست داشت و احترام میکرد. هیچ نوع تعصب و بدبینی در دل نداشت.

تفصیل خاطرات تلخ و صفحات خونین و تاریک زندگی (1368 تا بهار 1371) نا نوشته و نا خوانده بهتر.

### داکتر محمد ابراهیم ملکزاده بعد از پیروزی مجاهدین

داکتر محمد ابراهیم ملکزاده که حین سقوط حکومت داکتر نجیب الله رئیس جمهور وقت افغانستان هشت ثور سال 1371 خورشیدی همزمان با پیروزی مجاهدین یکجا با کاروان شکوهمند رهبران، و اعضای حکومت موقت و شورای رهبری جهادی در حالیکه لوای توحید بر فراز کاروانهای شان در اهتزاز بود، یکجا با شهید استاد برهان الدین ربانی رهبر فرزانه جمعیت اسلامی افغانستان وارد ارگ ریاست جمهوری شد. در قصر نمبر یک با جمع از بزرگان جمعیت رحل اقامت گزید. استاد ربانی ملک زاده را خیلی دوست داشت و او را نماد وقار و عزت یک ملت میدانست در هر لحظه که میخواست با وی دیدار و ملاقات میکرد.



با شکل گیری حکومت مجاهدین به اساس هدایت استاد ربانی از طرف وزارت داخله حکومت مجاهدین به صفت فرمانده رسمی ( قوماندان امنیه ولسوالی تیوره تقرر حاصل نمود و بخاطر اجرای وظیفه به تیوره آمد اما در آن وقت اختلافات تنظیمی چانس حکومت و مدیریت یکدست را از ایشان گرفته بود. سایه جنگ های تنظیمی کابل بر ولایات هم سایه گسترده بود. وضعیت امنیتی همیشه نازک و شکننده بود. جنگ و درگیری بین فرماندهان تنظیمی در تمام ولایات بشمول غور ادامه داشت. با آنکه من را رئیس و آمر میگفتند اما ملکزاده کوشش میکرد در امور نظامی شرکت نکنم، وظیفه من بیشتر مسائل مردماری، بسیج نیروها، آماده سازی نیاز مندی های لوژستیکی، شرکت در مجالس و محافل و حل و فصل موضوعات ملکی بود. تنها اواخر سال 1369 خورشیدی زمان که در کویته و پیشاور بود تمام مسائل و مشکلات بدوش من بود که شکست ها و اشتباهات جبران نا پذیر را خصوصا در مناطق اسفور که شهادت عزیز ترین های چون برادر بزرگم محمد سعید، عبدالبشیر و عبدالکبیر پسران ارباب حبیب الله را که در رشادت و انسانیت نمونه بودند تجربه کردم. تا اینکه سرطان 1371 خورشیدی وارد ولسوالی تیوره ولایت غور شد و بار سنگین کشمکش ها را از دوشم برداشت. تا آخر سنبله همان سال برخی امور را سامان بخشیدیم باز نوبت تنهایی او رسید.

میزان 1371 خورشیدی من بشمول استاد تاج محمد مشغول و حبیب الرحمن ملکزاده برادر کهنتر ایشان و سائر نمایندگان ولسوالی ها جهت اشتراک در شورای حل و عقد بخاطر انتخاب رئیس جمهور به کابل رفتیم. جنگ ها و بی نظمی های کابل خیلی هولناک بود. از

زمین و آسمان مرگ میبارید. خلاصه شورای اهل حل و عقد به تاریخ 9 جدی 1371 زیر باران راکت و توپ گروه های مسلح خصوصا حزب اسلامی در کابل برگزار و استاد ربانی رئیس جمهور اعلان شد. به تعقیب آن جنگ های داخلی شدت گرفت، همه بخاطر تصرف کوچه و تعمیر مکتب و سنگر های اطراف کابل در گیر بودند. همه روزه جریانات کابل را از طریق مخابره با ملکزاده شریک میساختم اما غافل از اینکه بد چانسی در کابل هم ما را دنبال میکند و حبیب الرحمن ملکزاده جوان تیزهوش و خوش سلیقه فامیل ما بود حین رفتن به طرف کوه سنگی در گردنه باغ بالا ناپدید شد. بعد از چند روز معلوم گردید که از طرف حزب وحدت عبدالعلی مزاری دستگیر و به یکی از زندانهای مخوف آنوقت در غل و زنجیر است. بخاطر یافتن حبیب الرحمن و رهایی آن شب و روز تلاش کردیم اما نتیجه منفی بود. تا وقتی که حبیب الرحمن ملکزاده برادر کهنتر بر حسب تقدیرات الهی خلاص شد قطعا با ملکزاده تماس نگرفتم چون چیزی به گفتن نبود.

در روز جنگ افشار که نزد دیگران یک شر تاریخی رقم خورد برای ما خیر پیش آمد. عصر همان روز یک تعداد افراد مسلح ژولیده مو سوار بر موتر ها، جیب گل آلود این گم شده ما را در هتل آریانا که محل اقامت ما بود به من تسلیم دادند. فردای آنروز ملکزاده را در جریان گذاشتم در پاسخ به شوخی گفت: قبل از شما من هم در همان مسیر رفت و آمد داشتم ولی تا حال خواب پریشانی می بینم بعد از این شما هم احتیاط کنید... بعد از مشوره تصمیم گرفتیم وظایف را تقسیم کنیم من در کابل وظیفه گرفتم و ملکزاده در منطقه به حیث قوماندان امنیه ولسوالی تیوره ایفای وظیفه میکرد. من اول در کابل بحیث رئیس اداری وزارت شهداء و معلولین مقرر شدم و بعد از چند ماه که از ماموریت گذشت یک روز گفت میشود یکبار بیایی؟ گفتم چرا که نه ضرورت باشد حتما میآیم. گفت: هم خسته شده ام و هم میخوام عروسی کنم، حتما میایی! گفتم بلی طبعاً میآیم. همان بود که سرطان 1372 به غور برگشتم اما نسبت نبود طیاره و مشکلات راه و راه بندی های زیاد به عروسی نرسیدم، در آن زمان ملکزاده رسماً قوماندان امنیه ولسوالی تیوره بود ولی جنگ های در منطقه ادامه داشت. چند روزی در مرکز ولسوالی و مناطق اطراف ولسوالی با هم گشت زدیم و من گفتم آمده ام فامیل را به کابل انتقال دهم برای اولین بار بود که در مقابل سکوت کرد و هیچ نگفت. بعداً گفت در آزمون بدی قرار داریم میدانی با رفتن تو و آنهم با فامیل چقدر تنها و خسته میشوم گفتم بلی میدانم. اگر راضی نباشی نمیروم بعد گفت ما در کابل هم به یک نفر ضرورت داریم پناه بر خدا تو برو کابل و من محیط را با همه نا بسامانیها اداره میکنم. هیچ وقت با این دلهره و نگرانی با هم تصمیم نگر فته بودیم. راستی این دوری خیلی نا گواری ها و تحولات را در پی داشت که نوشتن آن یک دیوان میخواهد.

خاطره از مرحوم میرزا عبدالرحمن خان ملکزاده

میرزا عبدالرحمن خان پدر داکتر ملکزاده شخص با دانش، با تجربه، سخی، مهمان نواز و با شهامتی بود. فرزندانش را خیلی دوست داشت و واقعا بدرستی پدری میکرد. همه امکانات را برای فرزندان آماده میساخت اما بعد از شهادت طاهر جان کمی دل نازک شده بود. کوشش میکرد بر خلاف میل داکتر ابراهیم او را در شرایط سخت تنها نگذارد. در بسیاری اوقات که شرایط بحرانی بود بی خبر خود را به نزدیکی های داکتر میرساند با دو چشم مراقب آن بود. من تا بستن 1372 بعد از مشوره با داکتر ملکزاده بخاطر رفتن بسوی کابل میخواستم از ولسوالی (قلعه تیوره) طرف خانه بروم، نا گهان کاکا میرزا عبدالرحمن خان پیش رویم آمد و گفت خبر شدم دوباره میروی؟ گفتم بلی با داکتر صاحب هم مشوره کردم کمی مکث کرد و گفت از روزی که تو کابل رفتی من شب و روز مثل سایه دنبال داکتر میگردم. آنرا تنها نمیگذارم واقعا میترسم کدام حادثه نشود. میدانی با شهادت طاهر جان قائم خم شد اگر ابراهیم را کاری شود دیگر من ختم هستم. من هم خیلی زیر تاثیر رفتم او میدانست من و طاهر جان و بعد داکتر ابراهیم چقدر با هم نزدیک هستیم. آخر گفت امروز نرو چون داکتر میخواهد طرف سور و کیلگو برود. اول مانع رفتن آن شو و یا اینکه آنرا اینبار تنها نگذار. گفتم بمن گفت تا سور و سرتای یک گز مه میروم. گفت حالا هر جا که میروم من راضی نیستم برایش چیزی گفته نمیتوانم تو بگو. من برگشتم گفتم من میروم شما اینجا میمانید و یا همراه من میروید؟ گفت نه تا سور و کیلگو میروم من فکر کردم اگر بگویم حالا نرو طبعاً بعد از رفتن من میروم. گفتم من هم اول با شما این سفر را طی میکنم بعد طرف کابل میروم. خلاصه رفتیم از سور به طرف جوزک و کیلگو، شب جای پسران ارباب لعل

محمد بودیم فردا صبح طرف کیلگو حرکت کردیم جا نیکه مخالفین سنگر داشتند. من با یک گروپ پیشتر حرکت کردم در یک دره سخت دیدم افراد مسلح دور ترپیشروی ما سنگر دارند بدون اعتنا بچه هارا به سمت راست به استقامت کوه سرخک رهنمائی کردم. داکتر ملکزاده آمد گفت کجا؟ گفتم گزمه تا همینجا کافیسست ازینکه دشمن در سنگر نشست است و ملک هم برای ما نا بلد است فقط بدون برخورد راه خودرا میرویم. وقتی دید خیلی جدی هستم هیچ نگفت فقط براه خود سمت کوه سرخک ادامه دادیم نزدیک منطقه کیچک شدیم که میرزا با یک نفر دیگر سواره میآید خیلی خیره میدید که کدام زخمی وکشته نداشته باشیم. ماجرا را پرسید برایش گفتم دستش را به شانه ام گذاشت و گفت شب خوب خواب نکردم وقتی خواب رفتم خواب بد دیدم به همین دلیل صبح وقت حرکت کردم طرف شما. میدانم داکتر می پرسد چرا آمدی ولی من بخانه طاقت نیاوردم کمی خنده کردیم. داکتر ملکزاده شوخی کرد و گفت قاضی صاحب رادیو محمد خان ارباب لعل محمد را بخاطر شنیدن خبر های کابل با خود آورده میخواهد ندهد. گفتم بلی او شب تا صبح به مخالفین را پور فرستاد ولی بما گفت هیچکس نیست آرامیست بروید کیلگو میخواست یک شکست را بنام ما رقم زند، این جزایش هست. آمدیم شب سر جنگل و فردای آن با فامیل طرف شهرک و از آنجا یکجا با رفیق (برادرم) و فامیل بکابل رفتیم. اما رفیق به اساس تاکید و سفارش ملکزاده بعد از چند وقت دوباره برگشت.



### رفیق علم و ملکزاده

رفیق را یار غار ( یار وفادار و حاضر به قربانی) و وزیر دست راست داکتر صاحب میگفتند. ملکزاده میگفت در مورد رفیق اینطور ابراز نظر میکرد: بعضی بچه ها مانند رفیق و پهلوان حفیظ یک نفر نیستند بلکه هر کدام آن یک سنگر اند هر جای باشند مطمئن هستم. اما رفیق خصوصیات زیاد دارد. خوش صحبت است، نمک مجلس است. با شوخی های خود تمام خستگی و ناراحتی های ما را رفع میکند. اصلا بدون رفیق همه جا خسته کن است. همان بود که رفیق را همیشه با خود داشت. اگر در تصاویر داکتر ملکزاده متوجه شوید جای نیست که رفیق با آن نباشد. درسفر، در سنگر، در شرائط جنگی و در محافل و مجالس حضور رفیق حتمی بود. رفیق که سه بار در کنار ملکزاده هدف قرار گرفت، سینه دست و پای همه با مرمی و پارچه، زخمی و شکسته است.

سال 1373 خورشیدی با شدت گرفتن جنگ ها و شنیدن یک خبر بد و تکان دهنده، آن شنیدن خبر شهادت مشکوک داکتر ملکزاده یا رفیق بود که از طریق کسی بگوشم رسید. حادثه ای که که بازگو کردن آن هم در آن زمان مشکل بود. اول گفتند خبر شدی داکتر یا رفیق کشته شده اند. وقتی با دلهره پرسیدم برایم گفتند جنگ خیلی شدید بوده رفیق و ملکزاده کنار هم استاده بودند از اثر اصابت پارچه توپ و یا راکت رفیق جان دست راست خود را بطور کامل از دست داده بود و ملکزاده در چنین حالتی پیکر خونین رفیق و تن خسته خود را از زیر آتش دشمن کشیده بود. مردم فکر کرده بودند ملکزاده شهید شده است. من در خانه مخابره داشتم به سرعت پای مخابره رفتم تماس گرفتم. گفتند داکر صاحب به منطقه ملا اعلی و یا زه نوروز است. رفیق زخمی است به عاشقان منتقل شده، خدا میداند من در کابل چگونه



شب و روز را سپری میکردم... رفیق علم در حقیقت وزیر دست راست ملکزاده بود تنها کسیکه در تمام امور با او مشوره میکرد یکجا می نشست و یکجا در سنگر میرفت. رفیق سه بار در کنار ملکزاده هدف گلوله تفنگ، راکت و موشیندار قرار گرفت. در نوبت اول مرمی به سینه اش اصابت کرد. در نوبت دوم، توپ هشتاد و دو دستش را از بیخ کند و در نوبت سوم در کنار داکتر ملکزاده پایش هدف چند مرمی قرار گرفت. در هر سه حالت رفیق و ملکزاده پهلوی هم استاد بودند ده ها بار مرمی تفنگ و پارچه خمپاره از کنار سر و صورت ملکزاده گذشت ولی شهید نشد اما دریغ که به بهانه انتشار گاز در اطاق خواب ساده و مرموز به ابدیت پیوست. اواخر سال 1372 تا اواخر 1374 را در جنگ ها و کشمکش های تنظیمی سپری کرد و هیچ خاطره خوبی که قابل روایت باشد ازین دوره نیز وجود ندارد. همش درد و مصیبت ورنج شهادت دوستان و همسنگران بود. در ادامه این غائله خانمان سوز ظهور طالبان بر حجم و ضخامت درد ها ورنج ها افزود.

تیر ماه سال 1374 ملکزاده و فکر مقاومت:



بعد از آنکه طالبان تا بهستان سال 1374 خورشیدی هرات را بطور کل تصرف کردند به سرعت باد غیس را به کنترل خود در آوردند و بعد به سمت کوه پایه های غور رو آوردند. اواخر سال 1374 خورشیدی حرکت تشکیل تحریک طلبه به سوی غور شروع شد، ازینکه ولسوالی تیوره دروازه ورودی بود این رو یارویی تاریخ زندگی سیاسی و نظامی داکتر محمد ابراهیم ملکزاده را رقم زد. با ظهور طالبان تمام نیرو های مخالف داکتر محمد ابراهیم ملکزاده که غالباً مربوط حزب اسلامی حکمتیار بودند به طالبان پیوستند و زمینه تسلط کامل طالبان را در غور مساعد ساختند. ملکزاده میدانست طالبان با انگیزه و تبلیغ دینی در راستای اهداف استخباراتی، سیاسی و اقتصادی پاکستان و استراتژی جنگ قومی در داخل افغانستان کار میکنند. به همین دلیل به داعیه و خواست طالبان نه گفت و شمشیر مقاومت از غلاف بیرون کشید. از آنجاییکه نام طالب و روحانیت در جامعه افغانستان از احترام و قدسیت خاص برخوردار است لشکر تحریک طلبه که متشکل از هر گروه با سواد و بیسواد بود طور برق آسا در بین افراد بومی جامعه جا پیدا کرد و در هر جا جامعه روحانیت به حمایت از طالبان شعار دادند. طالبان بعد از تصرف هرات بسوی غور لشکر کشیدند و تمام ناراضیان حکومت استاد ربانی که به ولایات هلمند و نیمروز رفته بودند در رکاب تشکیل تحریک طلبه از مرز های فراه و هلمند وارد غور شدند. مناطق را یکی پس از دیگری تسلیم گرفتند و به کمک نیرو های وابسته به حزب اسلامی حکمتیار مرکز ولسوالی تیوره را نیز اشغال و با تجدید قوی قصد حمله بالای مناطق شمال تیوره ویا حوزه حاکمیت ونفوذ داکتر ابراهیم ملکزاده را کردند. اما سنگ ومت داکتر ابراهیم ملکزاده شیشه آرزو های شوم شان را شکست و پیشروی طالبان در شمال ولسوالی تیوره به بن بست رسید. طالبان بجای تصفیه تیوره به سمت پسابند و چغچران، مرکز ولایت غور لشکر کشیدند. طی یک هفته مرکز ولایت غور به تصرف آنها در آمد ولی سنگر های مستحکم ملکزاده در ولسوالی تیوره همچنان مستقل و آزاد مانده و افتخار مقاومت را داشت. بعد از مدت کوتاهی اوایل سنبله 1374 طالبان دوباره از اثر تهاجم و مقاومت مجاهدین غور و چغچران را ترک و به سوی فراه و هلمند فرار نمودند. بسیاری از نیرو های پیاده و سواره شان در مسیر راه از طرف نیرو های داکتر ابراهیم ملکزاده خلع سلاح شدند. این نخستین شکست طالبان بعد از پیروزی در یک ولایت بود چون، طالبان در هیچ ولایتی شکست نخورده بودند مگر در غور که برای حکومت کابل و شخص احمد شاه مسعود شگفتی داشت. مرحوم احمد شاه مسعود بعد از شکست و اخراج طالبان از طرف مردم ولایت غور، تصمیم گرفت مردم غور را حمایت کند اما تا هنوز باور نداشت که چگونه این مردم با کمترین امکانات توانستند شکست را برای طالبان رقم زنند!!؟

در همان شب و روز من نویسنده این اثر، در کابل رئیس عمومی اداری صدارت عظمی بودم. جناب امر صاحب مسعود فر مانده کل نیرو های حکومت مجاهدین، توریالی غیائی سکرترش را به دفترم فرستاد و برایم قومانده آماده باش بخاطر رفتن به چغچران مرکز ولایت غور را داد تا بخاطر بهبود ساختار اداری و نظامی به غور بروم. نیرو های نظامی و فرماندهان جهادی را جهت تعقیب طالبان و تقویت سنگر های مقاومت و دفاع، هم آهنگ سازم. من هم انتخاب جز رفتن نداشتم. یکجا با آقای غیائی رفتم نزد امر صاحب مسعود بعد از اخذ مشوره به میدان هوایی بگرام رفتم. آنجا یک طیاره N32 با پیلوتی شخصی بنام بگرام وال آماده پرواز بود. اوایل سنبله سال 1374 خورشیدی بود که طیاره حامل ما به میدان خاکی چغچران در بین جماعتی بزرگی از مقاومتگران غور و فاریاب پایین شد، شخصی بنام معلم گل محمد از امنیت ملی آنجا حضور داشت من را با موترش تا مقر شورای فرماندهان جهادی غور و فاریاب برد که در قسمت شمال شهر فیروز کوه بود. در آن وقت تمام فرماندهان جهادی ولایت غور متحد و یک پارچه آماده مبارزه و مقاومت علیه طالبان بودند. مرحوم رئیس عبدالسلام خان، جنرال احمد خان مر غابی، گل احمد خان غفوری، ملا احمد تاجدار از پسابند، مولوی سلیم خلیلی، مرحوم ارباب محمد خان اتکل، الحاج کمال الدین مودوی، لعل بهادر فروتن، خلاصه بسیاری در مرکز ولایت حضور داشتند. تنها داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در غربی ترین منطقه غور عملاً در مقابل طالبان سنگر داشت و چانس شرکت در مجالس برایش میسر نبود. در اولین نشست مولوی محمد سلیم خلیلی بنام جا نشین مرحوم مولوی محمد موسی والی وقت که تازه وفات کرده بود، به اتفاق آرا منحنی والی پیشنهاد شد و جهت منظوری به کابل فرستاده شد. به همین ترتیب سایر مسنولین اداری، ارگانهای عدلی و قضائی و نیرو های نظامی و امنیتی در مرکز ولایت غور. داکتر محمد ابراهیم ملکزاده که سمت قوماندانی امنیه ولسوالی تیوره را داشت منحنی فر مانده کل مقاومت در مقابل نیرو های متعرض طالبان نقش ایفا کرد. من به کابل برگشتم و طالبان بار دیگر از مسیر هلمند و پسابند بسوی چغچران لشکر کشیدند و مرکز ولایت غور را به کمک افراد حزب اسلامی به تصرف خود در آوردند اما تنها قسمت اعظم ولسوالی

تیوره در غرب غور که با ولایات طالب خیز هلمند و فراه هم مرز بود توسط ملکزاده حفظ و پاسداری میشد و حملات پیهام طالبان بالای سنگر های ملکزاده به شکست مواجه میشد.

بهار سال 1375 خورشیدی که تمان ولسوالی ها و مناطق غور به تصرف تحریک طالبان در آمده بود، طالبان تمام قوت و توانایی خود را در هم آهنگی با نیرو های حزب اسلامی علیه سنگر ها و مناطق تحت کنترول و حمایت داکتر محمد ابراهیم ملکزاده بکار بردند. هر منطقه را که به تصرف شان در میآمد به آتش میکشیدند و درختان را از ریشه میکشیدند و دهات را ویران میساختند ولی هیچ منطقه بیشتر از یک شب و روز به تصرف طالبان باقی نمی ماند مگر اینکه دوباره از طرف ملک زاده و نیرو های تحت امرش پس گرفته میشد. ذکر صد ها حمله و شکست از طرف طالبان درین مقال نمی گنجد، چون همه میدانند برای طالبان غیر قابل باور و غیر قابل تحمل بود که در یک منطقه دور افتاده و محاصره باز هم کسی مقاومت کند و تسلیم نشود. اما واقعیت همین بود که طالبان نتوانست مناطق تحت کنترول ملک زاده را طور ل به تصرف خود در آورند. سر انجام به فکر مذاکره و مصالحه شدند.

ملکزاده و تجربه صلح با طالبان:

طالبان اوایل سال 1375 بارها علیه مناطق تحت کنترول داکتر ابراهیم ملکزاده لشکرکشی کردند اما در هر نوبت با تحمل تلفات سنگین به شکست مواجه میشدند تا اینکه اسد سال 1375 خورشیدی تصمیم گرفتند مسیر جنگ را زیر نام آتش بس و مصالحه تغییر دهند. ایشان با اعزام محاسن سفیدان و روحانیون نزد داکتر ابراهیم ملکزاده مسئله آتش بس و صلح را پیشنهاد کردند، اما ملکزاده از طرح مکر آلود طالبان خبر داشت که میخواهند روحیه مقاومت را بشکنند و دوباره به تعرض و تجاوز ادامه دهند. در اول پیشنهاد ایشان را رد کرد اما از اثر اصرار و پافشاری محاسن سفیدان به برگزاری مجلس صلح بین هیئت طرفین موافقه شد. اما طالبان به نشست مستقیم و مباشر شخص ملکزاده در مجلس صلح تا کید داشتند. این تا کید طالبان برای ملکزاده سوال بر انگیز بود. سر انجام بر اثر اصرار محاسن سفیدان و روحانیون به این پیشنهاد تن داد. در نشستی که بین نماینده والی طالبان و داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در منطقه ملاعلی در غرب ولسوالی تیوره صورت گرفت، طالبان قصد داشتند با یک حمله غافلگیرانه کار این فرمانده زیرک، جسور و نترس را یکطرفه کنند اما متوجه شدند که خود شان قبلا در محاصره نیرو های ملکزاده قرار دارند سپس با مکر و حيله پیشنهاد آتش بس و اجازه رفتن به طرف ولسوالی های شهرک و تولک از مسیر مناطق شمال ولسوالی تیوره را مطرح کردند که باز هم از طرف ملکزاده رد شد. ولی موی سفیدان به شمول مرحوم میرزا عبدالرحمن خان پدر ایشان اصرار ورزیدند تا بار دیگر مجلس صلح و آتش بس بر گزار شود. در مجلس بعدی طالبان میرزا عبدالرحمن خان ملکزاده را از مجلس صلح دستگیر و اسیر ساختند تا شاید دام باشد برای تسلیمی داکتر ابراهیم ملکزاده که هر گز تحقق نیافت. از همان تاریخ به بعد دیگر به حسن نیت طالبان بی باور بود. به هیچ پیشنهاد صلح و آتش شان موافقت نکرد تنها سنگر ها را در همه نقاط مستحکمتر از گذشته ساخت و مقاومت با پیمان مرگ در مقابل طالبان شدت گرفت...

سال 1376 خورشیدی شدت مقاومت در قلب پر تپش غور و نا باوری بزرگان

آمر مسعود رهبر و فرمانده مقاومت علیه طالبان در شمال کشور روایت مقاومت علیه لشکر شکست نا پذیر طالبان را در کوه پایه های غور باور نمیکرد. از زبان من بخاطر روابط فامیلی قبول نمیکرد، دیگران هم جز خود کسی دیگری را شایسته تعریف نمیدانستند. دلیل دیگر این بود که آمر صاحب مسعود مسائل غور را غالباً از امیر اسماعیل خان می پرسید. درینجا لازم میدانم یک خاطره تلخ و نا باور کردنی را از طرز اندیشه و عمل بزرگان حکایت کنم. تا هنوز غور سقوط نکرده بود، با چند تن در کابل با داکتر عبدالله عبد الله که از آمر صاحب مسعود نیابت داشت در مقر کار نیزیون مجلسی داشتیم، اوضاع غور را می پرسید و به برخی فرماندهان کمک پولی توزیع میکرد. وقتی از داکتر ابراهیم ملک زاده من حیث یگانه فرمانده مدبر و شجاع و متعهد یاد آوری کردم، محترم داکتر عبد الله که در آن وقت دستیار دست اول آمر صاحب مسعود بود و صلاحیت کمک کردن را نیز داشت، با لبخند گفت تعریف های آنرا شنیده ام از فامیل های شماست چند نفر محدود دارد و من فرماندهان زیاد غوری را جذب کرده ام. مثلاً قوماندان سردار نعیم خان از فرماندهان پر نفوذ

مجاهدین غور که تازه با من از ایران آمده با نیرو هایش در بگرام جا بجا شده بزودی به غور منتقل میشود و انشاء الله موازنه را تغییر میدهد. من گفتم کسی را بنام جنرال نعیم و یا قوماندان نعیم در غور آن هم از تیوره نمی شناسم. در پاسخ گفت: میدانم شما جز خود کسی را نمیشناسید. گفتم درست. در همان مجلس برای نعیم خان و افراد آن که در بگرام قرار گاه داشت ( اصلا مردم مزدور کار را زیر عنوان مجاهدین و عساکر با کرایه و طیاره از ایران به کابل انتقال داده، سه صد ملیون افغانی پول زمان استاد ربانی تخصیص داد و برای نمایندگان حزب اسلامی دو صد ملیونی افغانی، فر ماندهاں دیگر هم بودند که صد ملیون کم و بیش توزیع کرد و برای داکتر ابراهیم ملک زاده پنجا ملیون افغانی کمک منظور کرد. برای داکتر صاحب عبد الله گفتم برای قوماندان که حامی دولت است و از شماست پنجا ملیون و برای دیگران سه صد و دو صد ملیون، خیلی نا باور کردنی است. گفت من همه چیز را میدانم حالا زمان اختلاف و تفرقه نیست.

چرا آمر صاحب مسعود و اطرافیان شان در سال های نخست اقتدار و قبل از سقوط کابل به داکتر ابراهیم ملکزاده توجه نداشتند؟ قبلا اشاره کردم که جناب آمر صاحب مسعود و یاران شان در کابل از شناختن داکتر ابراهیم ملکزاده و کمک کردن به آن طرفه میرفتند. هیچ علاقه ای به کمک کردن نداشتند. حتی تشکیل منظور شده غند تحت فر ماندهی آنرا در وزارت دفاع حفظ کردند و هیچ روایت را در مورد وی از زبان من بخاطر روابط فامیلی و برخی ملاحظات دیگر قبول نمیکردند. یکی از دلایل این بی اعتنائی ها این بود که در مورد فرماندهان مؤثر و با نفوذ ولایات غور، باد غیس و فراه تنها از امیر اسماعیل خان معلومات میگر فتند. جناب امیر با ما و خصوصا داکتر ملکزاده میانه و رابطه خوبی نداشت و طبعاً پاسخ روشن بود. تا اینکه با سقوط هرات با همه ساز و برگ نظامی اسماعیل خان بسوی ایران فرار کرد و روایتگر حال مردم غور و بادغیس ضعیف شد. دلایل دیگری هم داشت که به گرایش های جمعیت و شورائی نظار ربط داشت.

شناخت دیر هنگام و شگفت انگیز شهید مسعود از داکتر محمد ابراهیم ملکزاده

سر انجام آمر صاحب مسعود داکتر ابراهیم ملکزاده را شناخت، آنهم دیر هنگام و شگفت انگیز. شگفت انگیز بخاطر اینکه او ملکزاده را از زبان و بیان طالبان شناخت؟ آمر مسعود در زمان مقاومت بدون واسطه و رابطه ما به واقیعت های در مورد داکتر ابراهیم ملکزاده پی برده بود. نا دیده شیفته اوصاف و خصلت های این اسطوره صبور و حماسه ساز تاریخ کشور شده بود. منبع و منشاء اساسی این شناخت طالبان بودند که شاید برای عده ای نا باور کردنی باشد. آمر مسعود در اوج خستگی و درماندگی زمان که از مرکز مخابره خود در تخار مکالمات مخابروی طالبان را گوش میگرفت فهمید که یک هسته مقاومت مطمئن و خلل ناپذیر در دل کوه های غرور آفرین غور وجود دارد. او بگوش های خود میشنید که طالبان چگونه از مقاومت داکتر ابراهیم ملکزاده، از شجاعت، از غرور و همت آن همراه یکدیگر صحبت میکنند. آنجاییکه طالبان از تلفات و خسارات خود و مقاومت کم نظیر ملکزاده حرف می زدند و میگفتند حامی و پشتیبان این شخص کیست؟، این شخص از چهار طرف محاصره است، نه سلاح کافی دارد نه مهمات و نه هم امکانات لوژستیکی و نه هم مسیر و روزنه فرار برای آن وجود دارد. دیگران میتوانند به تا جکستان فرار کنند این به کجا میرود؟ طالبان سه ماه مکمل از زمین و هوا بالای سنگر های داکتر ابراهیم ملکزاده در مناطق پایحصار، کوه اجل، سیف رود تا عاشقان و سرچنگل حمله کردند همه را آمر مسعود از طریق مخابره دنبال کرده بود تا اینکه طالبان در یکی از مکالمات خویش در مخابره از زخمی شدن و یا حذف شدن ملکزاده توسط فیر هاوان صحبت کردند و خوشی میکردند، در آن وقت شهید آمر مسعود به مسئولین مخابره خود میگوید که کوشش کنید به غور تماس بگیرید و داکتر ابراهیم را احوال بگیرید که زنده است و یا مرده، و اگر ممکن باشد با من هم آنرا رخ کنید..

من که تازه از تخار و مزار به پیشاور برگشته بودم اطلاع یافتم که بچه ها شهید شده و داکتر صاحب ملکزاده زخمی است. از پیشاور به شماره ثریا آن تماس گرفتم پرسیدم که همین لحظه خبر شدم راست است که شما زخمی شده اید؟ گفت بلی طالبان از زمین و هوا به حملات شان ادامه میدهند انجینر ضیاء الدین که در آن وقت معاونش بود با چند تن دیگر شهید شده و دیروز من در سنگر سنگ قلعه سر تنگی پایحصار از اثر اصابت پارچه هاوان طور سطحی زخمی شده ام، اما، چند تا از بچه ها شهید شده. طالب ها هم به این باور اند که من کشته شده ام چون مخابره ملا عبدالرحیم هاوان چی و قوماندان آنرا گوش کردم که میگفتند اینبار آنرا کشته ایم. ولی فضل خدا من

زنده ام و به خانه ماما نسیم هستم . ادامه داد که همین لحظه آمر صاحب مسعود شخصاً با من تماس گرفته از جریان خبر بود و وعده کمک و همکاری داده. اینکه با این فاصله دور چه کمک کرده میتواند نمیدانم. گفت من هم به آمر صاحب مسعود اطمینان داده ام که صحت دارم و پیشروی طالب ها هم صحت ندارد با آنکه بچه ها زخمی و شهید اند سنگر های ما پا بر جاست.. یعنی اولین تماس آمر صاحب مسعود با داکتر صاحب ملکزاده تا بستن سال 1376 از طریق مخابره بوده که نمیدانم چند بار دیگر تکرار شده باشد چه خوب است که روایت سخنان آمر صاحب مسعود را در باره نماد استقامت و پایداری مرحوم ( ملکزاده) را اینجا نقل کنم.

وصیت شهید مسعود در مورد ملکزاده



قهر مان ملی کشور شهید احمد شاه مسعود گاهی هم ملکزاده را از نزدیک ندیده بود اما گفته بود: در شرایط سخت و فشار دشمن صدائی قهرمان مردی در دل کوه پایه های غرور آفرین غور برایم قوت قلب است. مردی که میدانستم زیر باران بمب و راکت طالبان قرار دارد اما حین تماس با من هرگز از دشواری ها شکایت نمیکرد. حتی کلمه کمک را به زبان نمی آورد خیلی استثنائی است. راستی من به این باور شدم که مردی هست در این سر زمین که از دشمن نمیترسد، از شکست سخن نمیگوید من آرزوی دیدن چنین مردی را دارم که تا هنوز ندیده ام. باور کنید من خود را خیلی قوی فکر میکردم اما حین صحبت با داکتر ابراهیم غور برایم حس دیگری دست میدهد. فکر میکنم با کسی صحبت میکنم که همه امکانات پیش اوست، هیچ وقت فغان نمیکشد، شکایت نمیکند، مانند قوماندانان دیگر از بیچارگی و تنگدستی چیزی نمیگوید. فقط حرف آخرش این است، به زور خدا دشمن هیچ کاری کرده نمیتوانند خیلی عجیب است.

آمرمسعود گفته بود: بلندی همت داکتر ابراهیم را نمیتوان با معیارهای همت دیگران سنجش کرد و یا با کسانی که من دارم مقایسه نمود، مخابره های دشمن را میشنوم که میگویند: داکتر ابراهیم محاصره است، آنرا با هاوان زدیم، بمباردش کردیم، نا بودش کردیم، مهماتش تمام شده اما وقتی من با آن صحبت میکنم چنان با اعتماد و اطمینان صحبت میکند گو اینکه با یک امپرا طور صحبت میکنم، امپراطوری که هیچ مشکلی ندارد و میگوید دشمن هیچ کاری کرده نمیتواند و من با امکانات کم دشمن را درس خواهم داد. باور کنید از همت این مرد شگفت زده میشوم و من شخصا در انتظار دیدن چنین مردی هستم. باور کنید نیمی از انگیزه های ماندنم درین سر زمین وجود داکتر ابراهیم در غور است. کسیکه از چهار طرف محاصره است و هیچ کمکی به آن نمیرسد، ادعای قدرت و منصب و چوکی نکرده فقط در برابر تجاوز و لشکرکشی ایادی بیگانه نه گفته به زور تسلیم نمیشود. به همسنگرانش گفته بود، اگر زنده بودم و آنرا دیدم خودم میدانم چگونه از وی استقبال کنم و اگر قبل از دیدن این مرد مرگ به سراغم آمد همه شما دین دار آن هستید، هیچ چیزی از وی دریغ نکنید. مقاومت علیه تجاوز لشکر سیاه و نیرو های نیابتی پاکستان یک تاج پر افتخار بر تارک تاریخ افغانستان بود و اما داکتر ابراهیم ملکزاده نگین پر نور این تاج بود که قهر مان ملی کشور افتخار داشتن آنرا در کنارش به انتظار نشسته بود.

سخت ترین دوران مقاومت سال های 1376 تا آخر 1378.

تصویر زیر یادگار محل و زمان سخت ترین روز های مقاومت است که مرحوم ملکزاده بعد از پیروزی آنرا بطور یادگار بر داشته. صخره های رنج آشنا و حادثه خیز تنگی پایحصار و کوه اجل که زمانی جولانگاه و اقامتگاه رستخیز مقاومت علیه تجاوز بود و از همینجا شکست دشمن و پیروزی مقاومت بطور قاطع رقم خورد.



داکتر ابراهیم ملکزاده و یاران و فادار و مقاومتگرش در سال های 76 تا 78 خورشیدی سخت ترین شرایط را تحمل کردند. عقبه و یا پشتبانه ملکزاده در آن زمان محمد سلیم مبارز در ولسوالی پرچمن ولایت فراه که تا حد امکان کمک میکرد اقلا فامیل های مهاجر را پناه میداد اما او از طرف طالبان دستگیر و به قندهار منتقل شد. به همین ترتیب عبد الله خان زیرنی نزد طالبان در قندهار اسیر بود این دو سال همش آواره گی و تنگدستی و زخمی و کشته بود. شبهای زیادی را در کوه ها سپری کردند اما در برابر هجوم و لشکر کشی نیرو های طالبان چون دژ مستحکم و سنگر فولادین ایستاد و تاریخ زندگی را با مقاومت کم نظیر در برابر ظلم، تجاوز و بیعدالتی رقم زد. مقاومت ناباور کردنی، با امکانات محدود و بدون پشتبانه و عقبه تا آنجاییکه ملا عمر در تماس تلفونی به وی گفته بود. اول همت و غیرت را می ستایم دوم میپرسم شما بخاطر چه میجنگید؟ آنهایکه در شمال می جنگند پشتبان و عقبه دارند، مثلا روسها و هندی ها و برخی کشور ها آنها را حمایت میکنند و اگر فشار بیشتر وارد شود از دریا عبور میکنند و پناه میگیرند. آخر تو به کجا میروی؟ نه راه فرار داری و نه هم پشتبانه و کمک بیرونی! اما ملکزاده یک جواب میدهد و آن اینکه: من علیه زور، تبعیض، تجاوز، بی عدالتی و تعصب می رزمم. جز خدا هیچکس را ندانم و بکسی جز خدا پناه نمی برم و از هیچ کشور خارجی هم کمک نمیگیرم و از کسی هم نمی ترسم. ولی تحریک طالبان سه ماه مکمل در فراه رود، پایحصار، اطراف قلعه سیفرود از زمین و هوا برسنگر های داکتر ملکزاده بم و خمپاره ریختند و ده ها حمله و ضد حمله را تنظیم کردند اما سر انجام جز شکست هیچ دست آوردی نداشتند. اینجا بود که فریاد ملکزاده ملکوتی شد و بگوشها رخنه کرد و قهر مانی مردی از تبار سلاطین غور در تاریخ معاصر مسجل شد.

اواخر تا بهستان 1377 خورشیدی من با جمعی از اعضای برجسته جمعیت اسلامی مانند استاد شاداب، داکتر صاحب عبد الله، محمد یونس قانونی، محمد انور جگدک در ترکیب چند تن از هواخواهان ظاهر شاه مانند گل آقا شیر زوی و غیره به دعوت یکی از بنیاد های آلمانی عازم شهر کلن کشور آلمان شدیم تا امکانات کنار آمدن با حاکمان ظاهر شاه را بررسی کنیم، عبدالستار سیرت، عبدالاحد کرزی، انورالحق احدی از نمایندگان ظاهر شاه بودند. در آن وقت حامد کرزی بنام فرزند حاجی عبدالاحد کرزی در مجلس شرکت میکرد ولی زیاد تر با گل آقا شیر زوی میگشت. جلسات و صحبت ها ادامه داشت در همان شب و روز طالبان بار دیگر مزار شریف و بغلان و قندز را اشغال کردند، من تصمیم گرفتم به کشور برگردم. چون به غور رفته نمیتوانستم و جا های دیگر هم برایم جالب نبود چند روز بعد ملکزاده را در جریان گذاشتم: گفت خیلی وقت شده از ما دوری ولی از پیشاور آنجا بهتر است از سرگردانی ها گفت خیلی درد آور بود بعد ادامه داد که همیشه رابطه داشته باشی گفتم صحتی است من هم اینجا دایمی نیستم چندی بعد بر میگردم پیشاور باز تماس میگیریم. راستی این سال بالای مرحوم ملک زاده هم سخت گذشت؟ سختی ها و ناگواری های آن زمان را تنها ملکزاده و همسنگران و همسر هان نزدیکش میدانند.

گشایش و گسترش سنگر های مقاومت: سال 1379 و اوایل 1380 خورشیدی.

در سال 1379 خورشیدی مقاومت از حالت دفاع به تعرض تغییر کرد، لشکر مهاجم طالبان در مناطق بین ولسوالی تولک و تیوره شکست خوردند. مناطق وسیع به کنترل ملکزاده در آمد طوری که میتوانست بالای ولسوالی های شهرک، تولک و ساغر هم عملیات انجام دهد. در نتیجه این مقاومت و پیروزی علاوه از کشته و زخمی شدن طالبان چندین قوماندان طالب به اسارت ملکزاده در آمد. طوری که توانست با تبادل آنها محمد سلیم مبارز را از چنگال طالبان رها سازد. این رهائی یک جرعه امید در دل ها تابید و بار دیگر سنگر های عقبی از مناطق فاسک تا پرچمن به نفع ملکزاده فعال شد. از طرف شمال هم مجاهدین مقاومتگر ولایات باد غیس و هرات به صف ملکزاده پیوستند مناطق بزرگی از پنجه و آخری شروع تا نزدیکی شهرک محل فعالیت آزاد نیرو های تحت فرماندهی ملکزاده بود، در شمال کشور هم پیشروی های ادامه داشت تا جا نیکه جامعه جهانی به جبهه مقاومت من حیث نیروی اثر گزار باور پیدا کرد. از امر مسعود من حیث نماینده و رئیس جبهه مقاومت در پاریس دعوت بعمل آمد که باعث پریشانی پاکستان و طالبان شد. جبهه مقاومت شمال هم روحیه پیدا کرده بودند اما این ذوق و امید عمر کوتاهی داشت.



عصر روز 18 سنبله 1390 بی بی سی خبر زخمی شدن احمد شاه مسعود را بگوش دوست و دشمن نواخت.. فردای آنروز به موبایلم زنگ آمد دیدم ملکزاده است، از من ما جرا را پرسید که چه فکر میکنی ما در شرائط خیلی خوبی بودیم اما این خبر ما را تکان داد. در ادامه گفت من فکر نمیکنم زخمی باشد چون هیچکس از چشم دید خود چیزی بخاطر صحتمندی آمر صاحب نگفت.. من هم گفتم حق با شماست. در ادامه گفت شما فرصت دارین خبر ها را تعقیب کنین و ما را در جریان بگذارین... تا هنوز دغدغه مرگ و زندگی آمر مسعود خوراک رسانه ها بود که حادثه هولناک حمله به برج های مرکز تجارت جهانی در نیویورک به وقوع پیوست یک طیاره هم به پنتاگون اصابت کرد. جهان در یک لحظه حادثه المناک حمله به آمر مسعود را فراموش کرده بود. من به سخنان جورج دبیلو بوش گوش میدادم که اسامه بن لادن را عامل اصلی و طالبان را حامی بن لادن معرفی کرد و پاکستان را نیز هوشدار داد که یا با ما باش و یا با طالبان. فهمیدم طالبان مورد حمله آمریکا قرار میگیرد.. بعد ازین حادثه بار دیگر ملکزاده با من تماس گرفت و پرسید چه فکر میکنی. گفتم اگر طالبان اسامه بن لادن را به آمریکا تسلیم نکنند گلیم شان بر چیده میشود.. در جریان صحبت ها گفت آنقدر میدانم که طالبان اسامه بن لادن را به آمریکا نینها تسلیم نمیکنند. آنها تا حال به پیروزی قاطع باور دارند چون آمر مسعود از صحنه بر داشته شده فکر میکنند به پیروزی کامل رسیده اند.. من هم بر داشت خود از اوضاع و احوال منطقه و جهان با آن شریک ساختم و در آخر برای ملکزاده قهر مان گفتم فقط نیرو ها خود را منسجم کن و آماده تسلیم گیری ولسوالی ها تا ولایت از طالبان باشین دیگر داستان طالب ختم است. گفت نیرو کم نداریم اما غم ما هم کم نیست. باز تکرار کردم من شما را درک میکنم حالا زمان آن است تا نیرو های خود را به حالت آماده باش داشته باشین دیگر فرش طالب جمع است. گفت درست است. در آن وقت در بخش های بزرگ تیوره، ساغر، تولک و شهرک مسلط بود. مردم همه ولسوالی ها آنرا خیلی دوست داشتند. به هیچ پیروزی اظهار خوشحالی نمیکرد فقط میگفت درست. همز مان با هجوم هوایی آمریکا نیروهای مقاومت شمال از زمین وارد کابل شدند و امارت طالبان سقوط کرد. ملکزاده هم تیرماه سال 1380 ولسوالی های شش گانه غرب چغچران مرکز ولایت را تصرف کرد و برخی حریفان منطقه ای خود را که در زمان طالبان با او جنگیده بودند بخشید.

اوایل اکتوبر 2001 مطابق میزان 1380 امارت طالبان سقوط کرد و بار دیگر جبهه مقاومت با حمایت حملات هوایی امریکا وارد کابل شدند. در نتیجه این همه تحولات زمینی قرعه ریاست جمهوری بنام حامد کرزی رقم خورد و از طرف هیئت افغانی در بن آلمان رفته بودند بنام موافقت نامه بن تا نید شد، داکتر ابراهیم ملکزاده در آن زمان در شش ولسوالی غرب ولایت غور حاکمیت خود را تثبیت و منحصیث فر مانده مقاوم، شکست نا پذیر، فاتح و محبوب در اوراق تاریخ غور ثبت نام کرد. با داشتن همین شایستگی و بزازندگی به اساس فر مان رئیس جمهوری کرزی بحیث والی ولایت غور و مولوی دین محمد عظیمی که در مناطق شمال فیروزکوه مقاومت کرده بود بحیث معاون تعیین گردیدند.

داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در سال 1381 خورشیدی وارد کابل شد همه فر ماندگان و منسوبین جبهه مقاومت به دیدار و احترام آن آمدند. یاران و نزدیکان شهید آمر مسعود همان رفتار و قدرشناسی را کردند که آمر مسعود دستور داده بود. از مرحوم مارشال فهم که معاون رئیس جمهور و وزیر دفاع بود شروع تا سربازی که در پهلوی شهید مسعود نفس کشیده بود بحدی کافی مهمان نوازی کردند. جا دارد همینجا بر روحش دعای خیر کنیم و از همه یاران و همسنگران شهید مسعود اظهار سپاس و قدر دانی کنیم که در دوستی و محبت کم نیاورندند. باید یاد آور شوم که حامد کرزی رئیس جمهور دوره انتقالی آن زمان نیز توجه و عنایت خاص به ملک زاده داشت.

### نقش بر جسته ملک زاده در حکومت حامد کرزی:

#### محل عکس ملکزاده و کرزی

حامد کرزی رئیس جمهوری دوره انتقالی برای ملکزاده ارادت خاص داشت و از ته دل به وی حرمت میگذاشت. وی بار ها در جمع غوری ها گفته بود: داکتر ابراهیم ملکزاده عظمت و بزرگی تاریخ غور را به سلاطین پر آوازه این سر زمین پیوند داد. من در ارزگان بودم نزدیک بود محاصره و دستگیر شوم اما صدای ملکزاده غور برایم قوت قلب شد. در آنجا از طریق مخابره صدای را شنیدم که

میگفت من ابراهیم ملکزاده در غور در خدمتم، اگر امنیت شما در خطر باشد مرز های غور به روی شما باز است. من امنیت شما را میگیرم. واقعاً به ما اطمینان خاطر داد آنجا فهمیدم که علاوه از شمال در جنوب و مرکز افغانستان نیز شمع مقاومت و آزادی میدرخشد و در تاریکی برای راه گم کردگان مثل ماه نور می بخشد. سپس گفت من به احترام مقاومت داکتر ابراهیم ملکزاده با کابینه ام به ولایت غور سفر میکنم.. وچنین هم کرد.

عکس سفر داکتر صاحب با کرزی در غور.

حامد کرزی به اساس و عده که با داکتر ملکزاده گذاشته بود با تمام کابینه اش به چغچران مرکز ولایت غور رفت و حین سخنرانی ضمن ستایش از ملکزاده و یادآوری تاریخ غور اعضای کا بینه خود را یک به یک به مردم معرفی کرد. محمد اشرف غنی در آن وقت وزیر مالیه، علی احمد جلالی وزیر داخله، داکتر عبد الله عبد الله وزیر خارجه، حنیف اتمر وزیر انکشاف دهات خلاصه همه بشمول عارف خان نورزی در سفر با حامد کرزی بودند و به ایشان گفت غبار محرومیت را از چهره غور که شهر مقاومت و جهاد است پاک کنید و شرق افغانستان را از همین مسیر به غرب وصل سازید. بار ها این شعار ها تکرار شد ولی غور تا هنوز در همان محرومیت باقیست.

ملک زاده و همشهریان غوری در کابل

ملکزاده در روز های نخست در کابل یک دفتر نمایندگی برای غوری ها باز کرد و همه را در یک محور جمع نمود. شورائی نمایندگی غوری ها هفته وار تشکیل جلسه میداد تا روی مشارکت غوری ها در نظام سیاسی و مشکلات امنیتی، اقتصادی و انکشافی غور نظر سنجی کنند و اینکه چگونه میتوانند ارتقاء کنند. از اثر پیشنهاد و تلاش ملکزاده چندین تن از افسران ولایت غور در وزارت دفاع به رتبه جنرالی ارتقاء پیدا کرد و تعداد هم برای اولین بار در وزارت خارجه جذب شدند.

با آنکه ملکزاده بعد از سقوط تحریک طالبان سمت ولایت غور را به دوش داشت باز هم از آدرس مقاومت و شجاعت بیشتر مورد احترام قرار میگرفت. چون او نماد مقاومت یک ولایت باستانی، ضامن امنیت غور، الگوی شجاعت و ایستادگی علیه تجاوز و بیعدالتی شناخته میشد.. از سال 1381 تا سنبله 1383 خورشیدی که مسئولیت ولایت غور را به عهده داشت در جهت حفظ ثبات و آرامش توجه جدی داشت. نیروهای تحت امرش در کنار نیروهای امنیتی در همه واحدهای اداری غور اجرای وظیفه میکردند. تا وقتیکه وی مسئول ولایت بود هیچ خبری از حضور و ظهور مجدد طالبان در کوه ها و دره های غور بگوش نمی رسید. تنها مزاحمت های امنیتی که در مرز های غربی غور مشاهده میشد از طرف اسماعیل خان والی وقت هرات بود که ذوق امارت زون را داشت. به ولایت های همجوار مداخله میکرد. ادامه این وضعیت به تنش و درگیری بین مسئولین دو ولایت انجامید و بهانه شد برای حامد کرزی، خلیل زاد سفیر آمریکا تا والیان غور و هرات را که در آن زمان از ایشان دل خوشی نداشتند تبدیل کنند. سر انجام ملکزاده سر طان 1383 خورشیدی از مقام ولایت کنار رفت.

ملکزاده و حفظ موازنه سیاسی

طوری که قبلاً اشاره شد در حکومت آقای کرزی دو جناح حاکمیت داشت. جناح سیاسی مقاومت و جناح تکنوکراتهای ضد مقاومت. ولی هردو با ملکزاده میانه خوبی داشتند، خصوصاً حامد کرزی که گاهی با نوازش ها و اظهار همدردی موازنه را به نفع خود تغییر میداد. اما در انتخابات ریاست جمهوری سال 1383 خورشیدی این موازنه سیاسی برهم خورد چون ملکزاده در یک آزمون سختی قرار گرفت. در حالیکه تازه از مقام ولایت کنار رفته بود در آن انتخابات محمد یونس قانونی رقیب حامد کرزی از طرف جناح مقاومت کاندید شده بود. حامد کرزی هم از طرف تکنوکراتها و گرایشات قومی پشتیبان داشت. ملکزاده در بین این دو جریان قرار داشت. اول جریان سیاست حامد کرزی و یارانش که برای ملکزاده ارج و احترام خاص قائل بودند. دوم جریان مقاومت و حامیان شهید امر مسعود اینها هم به حد توان در خدمت کردن به مرحوم ملکزاده کوتاهی نکرده بودند. من که تازه بر حسب مشوره و لزوم دید ملکزاده به حیث والی غور

تعیین شده بودم یک روز قبل از برگزاری انتخابات یکجا با ملکزاده وارد فیروزکوه مرکز ولایت غور شدیم. فردای آنروز که فکر کنم نهم میزان بود برای اولین بار انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان برگزار میشد. ملکزاده بر خلاف توقع ارگ و حامیان حامد کرزی در این پروسه بیطرفی را انتخاب کرد کمپاین نکرد به مردم هم چیزی نگفت. مردم غور هم جهت مقاومت را انتخاب کردند و بیشترین رأی را به صندوق آقای قانونی ریختند که باعث افسردگی جناب حامد کرزی و اطرافیان آن شد. بعد از آنکه حامد کرزی رئیس جمهور شد، وقتیکه به کابل برگشتیم اول هدایت امین ارسلان سر مشاور حامد کرزی را در قصر صدارت ملاقات کردیم هر چند قدر دانی و مهمان نوازی کرد ولی از نتیجه رأی مردم غور خیلی ناراض بود. ما هم دلائل خود را گفتیم ولی فائده نکرد از آن تاریخ به بعد حامد کرزی و دیگران لطف و مهربانی قبل از انتخابات را نداشتند.

### دوره مشاوریت در وزارت داخله (1383 خورشیدی)

تورن جنرال محمد ابراهیم ملکزاده مشاور امنیتی وزارت امور داخله دولت جمهوری اسلامی افغانستان.



داکتر محمد ابراهیم ملکزاده بعد از کنار رفتن از سمت ولایت بنابر تجربه و مهارت که در امور امنیتی داشت، اسد سال 1383 خورشیدی بر حسب فرمان رئیس جمهور کرزی بحیث مشاور امنیتی وزارت امور داخله تقرر حاصل نمود. او در آنزمان بر حسب فرمان رئیس جمهور دارائی رتبه افتخاری نظامی تورنجرالی بود. درین مدت خدمات و رهنمود های چشمگیری را انجام داد و طرح دایاک و دی دی آر را قبل از آموزش نیرو های امنیتی و افزایش کمیت مورد نقد قرار داد. در یک دیدگاه وسیع علی احمد جلالی وزیر داخله وقت را به شرح ذیل مشوره داد ( تا وقتیکه کمیت نیرو های امنیتی افزایش نیابد و خلاء امنیتی را پر نکنند خلع سلاح قوت های مسلح ضد طالبان که طرفداران واقعی دولت اند باعث ایجاد خلاء امنیتی میشود، تمام قراء و قصبات از نیرو های مسلح خالی میگردد و این خلاء را دولت با این تعداد پولیس که در هر ولسوالی بیست نفر بود پر کرده نمیتواند. بعد از خلع سلاح قریه ها و مناطق دور دست طالبان فراری دوباره از کوه ها بر میگردد و این سیاست زمینه بر گشت مجدد طالبان را مساعد مسازد. طالبان با برگشت خشمگین و انتقام جویانه مردم را تهدید و جریمه میکنند. به این حساب مردم از دولت نا امید و به طالبان پناه می برند. این نظر داکتر ابراهیم ملکزاده کاملاً منطقی، مسلکی و وطندوستانه بود اما افرادی که در درون نظام با طالبان همگرایی و سمپاتی داشتند طرح دایاک را بخاطر چانس دادن دوباره به طالبان و تقویت پارت خود علیه رقبای سیاسی عملی کردند که نتیجه آن ظهور و تقویت مجدد طالبان بود.

امروز اکثر سیاستمداران کهنه کار و نظامیان با تجربه طرح تطبیق سیاست دی دی آر را در آن زمان یک بر نامه عجولانه، ناسنجیده و مغرضانه میدانند که آمریکاییها بخاطر نا بودی سلاح های روسی انجام داد و ستون پنجمی ها درون نظام بخاطر با برگشت مجدد طالبان تایید کردند. بعد از تطبیق این بر نامه زیانبار دولت دوباره مجبور شد بخاطر جبران این پالیسی شکست خورده و زیانبار طرح های بدیل مانند اربکی سازی و خیزش های مردمی و پولیس محلی و اردوی منطفوی را روی دست بگیرند. ولی باز هم نتوانست جای افراد مسلح با تجربه و پخته کار طرفدار دولت را بگیرد. به همین دلیل نیرو های امنیتی در برابر دشمنان با تجربه و جنگ آزموده تلفات سنگین متحمل شدند و تا هنوز تاوان این پالیسی نا درست مشاورین امریکا را مردم می پردازند. علاوه از آن ملکزاده در مورد مبارزه با قاچاق مواد مخدر طرح ها و مشوره های کتبی به مقام وزارت تحویل داد که عملی نشد. یکی از طرح های ملکزاده بخاطر جلوگیری از رشد تولید مواد مخدر این بود که اگر دولت قادر به جلوگیری از کشت تریاک نباشد پس مبارزه علیه حاصلات آن خیلی سخت تر و زیانبار تر است چون در آن وقت دولت علیه زحمت و کار یکساله مردم مبارزه میکند. این طرز مبارزه مردم را در کنار طالبان قرار میدهد چون طالبان در قاچاق و ترافیک آن کمک میکنند. نظر ملکزاده این بود اگر دولت از کشت جلوگیری نتوانست علیه حاصل زحمت مردم مبارزه نکند بلکه راه و بدیل بسنجد که مردم راضی باشند. مثلاً خریداری کند و ارزان بیازار های بیرون بفروشد به این تر تیب بازار قاچاق فلج میگردد ... اما حالا مردم بخاطر همین مبارزه غلط و غیر منطقی در کنار طالبان قرار دارند. به همه داکتر ملکزاده وظیفه مشاوریت در وزارت داخله را فقط یکسال ادامه داد.

دوره های پر ما جرای وکالت از سال 1384 تا دلو 1397



ملکزاده قبل از ا فرا رسیدن زمان بر گزاری انتخابات پارلمانی سال 1384 از پست مشاوریت امنیتی وزارت داخله استعفا و خود را به صفت وکیل و نماینده مردم ولایت غور در ولسی جرگه کاندیدا نمود. وی با بدست آوردن بیشترین آراء یعنی بیشتر از چهل هزار رأی به حیث وکیل و نماینده مردم ولایت غور انتخاب گردید. این دوره را در تاریخ مجلس قانون گزاری افغانستان دوره پانزدهم می‌گفتند. در انتخابات پارلمانی 1389 یعنی دوره شانزدهم و دوره هفدهم یعنی انتخابات سال 1397 نیز با کسب بیشترین آراء باز هم نماینده مردم غور در پارلمان بود. او بخاطر تنش ها و کشمکش های بیهوده داخل پارلمان که عمدتاً ریشه در تبعیضات قومی، سمتی، زبانی و گروهی داشت در نشست های عمومی کمتر شرکت میکرد و باور داشت اگر در رده های بلند حکومت وظیفه نداشته باشی حرف زدن و فریاد کشیدن در پارلمان هیچ دردی را دوا نمیکند و اما اگر در کابل بودی در کمیسیون امنیت داخلی پارلمان که عضو آن بود همیشه حاضر بود.

ملکزاده (وکیل، فرمانده و رهبر)

داکتر محمد ابراهیم ملکزاده طی سیزده سال دوره های مختلف وکالت زندگی پر ماجرا و پر مخاطره ای را سپری کرد. او تنها در کابل نه بلکه در غور حتی ولسوالی پرچمن ولایت فراه مشغول رسیدگی به مسائل امنیتی و حل و فصل منازعات مردم بود. در جغرافیای وسیع و شکسته غور و فراه حکومت داری بدون حمایت و نقش متنفذین محل و منطقه یک خیال بیش نیست. ملک زاده هم نماینده مردم بود و هم نماینده دولت. او در تصمیم گیری های امنیتی داخل ولایت از صلاحیت فوق العاده بر خوردار بود چون وقتی فراخوان میداد همه مردم بخاطر تا مین امنیت در کنار نیرو های امنیتی استاد میشدند. وی بخاطر حفاظت از خود بادیگارد و محافظ اضافی از اداره امنیت ملی و ریاست حفاظت از رجال بر جسته کشور نداشت. فقط یک و یا دو محافظ شخصی و در صورت نیاز خودش نیز سلاح حمل میکرد. کسی دیگری را آزار نمیداد. او میگفت از صد نفر دشمن نمی ترسم اما از ما چرا جوئی های پولیس شهر کابل خود را باید حفظ کرد.

یک حکایت از ملکزاده: ملکزاده قصه میکرد که روزی از پارلمان طرف خانه می‌آمدم نسبت کدام حادثه ای پولیس راه میدان بطرف مکرویان را بند کرده بود و من از چهار راهی شهید عبدالحق طرف خانه می رفتم. میخواستم از مسیر چهار راهی بنایی به خانه بروم، اما یک سر باز پولیس مانع رفتنم شد. گفتم من وکیل پارلمان هستم میروم بلاک هشت خانه خود. عسکر با تمسخر طرف من خنده کرد

وگفت وکیل؟ وکیل میبودی دو سه رنجر و بیست محافظ بوق زده میرفتی. راننده کارت موتر را نشان داد عسکر پولیس گفت این کاغذ به دردم نمیخورد وکیل ها از دور معلوم میشوند لطفا تکان نخورید.. یک محافظ و یک یاورداشتم میخواستند چیزی بگویند یا عکس العمل نشان دهند من مانع شدم. آخر من پرسیدم تا چه وقت اینجا ایستاد شوم؟ گفت تا وقتیکه راه باز شود من هم ایستاد شدم نسبت گرمی موتر خاموش و شیشه موتر پائین بود این عسکر سگرت میکشید و طرف من به داخل موتر پُف میکرد. من می فهمیدم اگر عکس العمل انجام دهم رسانه ها فقط من را نشان میدهند که یک وکیل با زور و تفنگ پولیس را زد و تهدید کرد. یک ساعت ایستاد شدم آخر رفتم طرف کمیسیون انتخابات و نا وقت برگشتم خانه. در داخل شهر کابل به موارد این چنینی زیاد بر خوردم، ساکت ماندم اینجا وکیل کسی است که موتر بلند شیشه سیاه، دو موتر رنجر تعقیبی و ده تا بیست نفر بادیگارد داشته باشد و الا پولیس هم به او احترام نمیکند.... ملکزاده ایکه لشکر ها را ادب میداد اما در برابر پولیس داخل شهر بخاطر حفظ آبروی خود اینقدر متحمل بود.

### شگفتی و دشواری وظیفه

ملکزاده رسماً وظیفه ملکی داشت یعنی عضو مجلس و یا نهاد قانونگذاری کشور بود. اما سابقه، تجربه مهارت و نفوذ آن در جامعه به وی اجازه داده بود تا در هر زمان نقش خود را در تا مین امنیت ولایت و مناطق مختلف ولایت غور و ولسوالی های حتی پرچمن ولایت فراه که هم مرز با ولسوالی تیوره است ایفا کند. این وظیفه ها شگفتی داشت چون عضو مجلس نمایندگان بود نه قوماندان امنیه. مشکل هم بود چون نهاد های حقوق بشر و جامعه مدنی پیوسته انتقاد میکردند و او را جنگ سالار میگفتند که چرا یک وکیل کار نظامی میکند؟ این انتقادها برای کمیسیون بی خیال حقوق بشر و جامعه مدنی آسان بود اما تحملش برای ملکزاده نهایت دشوار بود. دشوار بود که ناظر سقوط مناطق باشد ناظر کشتن و بستن مردم باشد و ناظر خشونت طالبان باشد و منتظر بنشیند تا کمیسیون حقوق بشر یک اعلامیه بدهد و لست کشته ها راجستر کند که عضو وجود ملکزاده بودند. روح بلند پروازش بخاطر حفظ ثبات و تامین امنیت ولایت غور همیشه در گردش بود. وی در کنار تجربه و مهارت نظامی از دستگاه استخبارات قوی نیز بر خوردار بود خیلی بیشتر از ارگانهای کشفی آگاهی داشت، هنگامیکه طالبان از ولایات هلمند و فراه به خاطر آزار و اذیت مردم غور لشکر میکشیدند او اولین کسی بود که اطلاع میافت و بصورت فوری با چوکی پارلمان و داع میگفت و جهت دفاع و کوبیدن مشت بر سر و سینه دشمن در غور به نیرو های امنیتی می پیوست. در تمام تحولات و نشیب و فراز های امنیتی غور شرکت میکرد حتی در قسمت رفت آمد مسنولین دسته اول ولایت مانند والی، قوماندان امنیه و مسنولین نظامی و ملکی به ولسوالی های ساغر و تولک و تیوره از کابل تدابیر امنیتی را تنظیم میکرد و نیرو های تحت امرش را دستور میداد تا مسیر را برای عبور کاروان والی و قوماندان امنیه و یا مسنولین بلند پایه دیگر که از مرکز ولایت به ولسوالی ها میرفتند از رهگذر امنیتی تضمین کنند.. مناطق وسیع بین ولسوالی شهرک تا تیوره، از تولک تا ساغر و تیوره همه زیر مدیریت آن بود در هیچ قریه ای مخالفین نفوذ نداشتند.

آزمونهای خطر ناک امنیتی سال های 1396 و 1397 خورشیدی و رهبری مدبرانه داکتر محمد ابراهیم ملکزاده.

همسفری از کابل تا تیوره و پیامدهای خونین. سرطان 1396 خورشیدی

سرطان 1396 بمن گفت میخواهم به تیوره بروم اگر میروی بیا با هم میرویم. من از سال 1385 به بعد به ولسوالی تیوره نرفته بودم خیلی علاقه داشتم یکجا با او بروم. عاجل تکت گرفتم رفتم کابل و بعد از چند روز توسط یک طیاره بنام افق شرق به فیروز کوه مرکز ولایت غور پانین شدیم. صبح وقت بود صبحانه را یکجا با آقای غلام ناصر خاضع والی ولایت و تعداد از دوستان صرف کردیم. ازینکه قبلاً تماس گرفته بود نیرو های امنیتی اعم از نظم عامه، قوماندانی امنیه و ریاست امنیت ملی همه آماده بودند تا بخاطر تا مین امنیت داکتر ملکزاده تا ولسوالی شهرک بروند. در مسیر راه به منطقه آهنگران رسیدیم که زمین هایش مزین به بته های سبز و گل های سفید و بنفش کوکنار بود. به سمت راست سرک تعداد از اعضای یک خانواده با پسران و دختران مصروف نیش زدن و یا کشیدن شیریه از غوزه های تریاک بودند آنجا توقف کرد و چند عکس گرفت و بعد گفت: زمانی که من در وزارت داخله بودم روی چگونگی مبارزه با

قاچاق تریاک بر نامه ریزی میشد، من گفتم اگر از کشت تریاک جلو گیری شود موافقم و اگر با حاصل آن مبارزه میکنید در حقیقت با حاصل دست رنج مردم خود مبارزه میکنید. ببین حالا اگر نیرو های امنیتی این کشت را خراب کنند مجبور با آن پیر مرد و با خامش و با فرزندانش اعم از دختر و پسر همه بچنگند.. درین صورت مردم همه مخالف دولت میشوند و در کنار کسی ایستاد میشوند که زمینه تولید و ترافیک و فروش را مساعد میسازد. شما شاهد باشید اگر دولت همین کشت را دست زد فردا همه مردم آهنگران و مناطق اطراف بر خلاف همین دولت تفنگ میگیرند!

آهسته آهسته از کنار منظره سبز و گل های بنفش مزرعه کوکنار گذشتیم و رفتیم سر بند باین. یک اطاق و یک سنگر امنیتی بود و سر انجام رسیدیم به ولسوالی دولینه. در آنجا از طرف مردم مورد استقبال قرار گرفت و بعد از جریان کار سرک دیدن کرد که از طرف ریاست فوآند عامه به سمت فیروز کوه طور اساسی کار میشد.



بعدا بدون توقف از مسیر کور آب لیلی تا پیشین همان روز به ولسوالی شهرک رفتیم. بعد از سپری نمودن یک شب به آن ولسوالی و صحبت با مسنولین و محاسن سفیدان به سمت تیوره حرکت کردیم. از شهرک مستقیم به کوتل پشه تور رفتیم. او عاشق باز سازی بود و خواست از جریان کار سرک دیدار و هدایت لازم بدهد. نماز ظهر به خیرات خانه ادا شد سپس حرکت کرد طرف بالای کوتل. ازینکه سرک خوب نبود پای پیاده بلند رفتیم و در قسمت بلند یک توقف کردیم. مسنول شرکت سرک سازی از وجود سنگ بطرف شمال کوتل شکایت کرد. گفت درست است می روم خودم می بینم اینجا لحظه نشستیم و در مورد تکمیل کار سرک ازین مسیر صحبت کرد و خیلی دوست داشت که این جاده بار دیگر اساسی کار شود.



از کوتل پشه تور به طرف جواجه و فراه رود و شام همان روز به سر جنگل رسیدیم. فردای آن روز بعد از دید و باز دید اقوام و دعا و فاتحه و زیارت قبور و دعا به حق رفتگان، به قریه دوست داشتنی عاشقان رفتیم. بعد از سپری نمودن یک شب از مسیر دهن یخن، ملا اعلی و زه نوروز به طرف قلعه غور یک مرکز ولسوالی تیوره رفتیم. شب مهمان حبیب الرحمن ملکزاده قوماندان امنیه بودیم.



بعد از یک شب دوباره پر گشتم به عاشقان یعنی دهکده خود مان. سر طان 1396



چند روزی نگذشت که خیر لشکر کشی طالبان بگوش ملکزاده رسید. تصمیم گرفت طرف پرچمن برود. ازینکه هم آهنگی وجود ندارد احتمالاً پرچمن سقوط کند. بعداً از سقوط پرچمن سقوط ولسوالی تیوره به دست طالبان حتمی است. برایم گفت نظر من است که زود تر بر گردید طرف کابل تا به مرکز ولایت نرسی من رفته نمیتوانم پس بهتر است سفر خود را یک هفته پیش بیاندازی چون اوضاع نورمال نیست. من پیشنهادش را قبول کردم دوباره رفتیم مرکز ولسوالی شب آمدیم اوتای جای قوماندان بصیر. صبح بعد از نماز با یک گروپ امنیتی طرف شهرک حرکت کردم. همان شب به فیروز کوه مرکز ولایت در مهمانخانه عبدالقدیر خان غفوری بودم که خیلی عزت و مهمان نوازی کرد.

#### سفر ملکزاده به پرچمن 20 اسد 1396

شب تماس گرفت بعد از احوال پرسی گفت: من با یک تعداد بچه ها طرف پرچمن میروم. در همان شب و روز طالبان از مسیر پل کونا بالای مناطق ده سیبل و کوتل و زمین پرچمن حمله کردند. چند منطقه را به تصرف خود در آوردند. داکتر ابراهیم ملکزاده با نیرو های همراه خود به کمک ولسوالی پرچمن رفت با آنکه یک نفر بنام حسین شهید شد ولی طالبان را ازان ساحات بیرون راندند. این کار باعث خشم بیشتر طالبان شد. بعد از جنگ های پرچمن طالبان تصمیم گرفتند بجای پرچمن اول ولسوالی تیوره را تصرف کنند تا زمینه سقوط پرچمن آسانتر شود. تحرکات طالبان در اطراف ولسوالی تیوره افزایش یافت داکتر ملکزاده با نیرو های همراه اش به تیوره آمد.



بر نامه جنگ پرچمن به دستور شورای کویته نا تمام گذاشته شد. طالبان تمام نیرو و توان خود را به قصد تصرف ولسوالی تیوره متمرکز ساختند. از چندین جهت حشر کردند. از مسیر پسابند و اطراف فیروز کوه همه به سمت تیوره یورش بردند. من از کابل به طرف هالند رفتم که حوادث خونبار در ولسوالی تیوره بوقوع پیوست.

25 سرطان 1396 لشکر حشر گونه طالبان از ولایات فراه، هلمند و بادغیس یکجا با طالبان محلی با تجهیزات سبک و سنگین در مناطق مختلف جنوب و شرق ولسوالی تیوره تجمع کردند. طالبان قبل از آغاز جنگ همیشه کمین های خطر ناک را سازماندهی میکردند. بتاريخ 27 سرطان بالای پسته های دور افتاده نیلی در چهل کیلومتری جنوب غرب تیوره حمله کردند. همزمان داکتر ابراهیم ملکزاده نماینده مردم در پارلمان و فرمانده کل مقاومت از پرچمن وارد تیوره شد. نخست برای قوماندان عبدالبصیر قوماندان پولیس محلی تیوره و مسنول امنیت پسته های نیلی وزیرنی دستور داد تا در روشنی صبح وارد منطقه شود اما فریاد سر بازان محاصره شده در سنگر آنرا وا داشت تا شام همان روز بطرف سنگر های نیلی حرکت کند. اما در مسیر راه در نزدیکی سنگر نیلی در کمین دشمن افتاد و در اثر فیر دشمن دو تن از همرهان وی زخمی و کشته شدند. قوماندان بصیر از کمین گذشته بود اما بخاطر کشیدن زخمی دوباره برگشت و بار دیگر در کمین دشمن افتاد و هدف گلوله دشمن قرار گرفت و شهید شد. این حادثه آهنگ خطرناکی بود که در گوشها نواخته شد و قامت بسیاری ها را خم کرد. قوماندان بصیر سی سال تجربه همراهی ملکزاده را داشت. او شخص دلاور و استواری بود... هرچند با شهادتش سنگر نیلی حفظ و از سقوط نجات داده شد اما قوماندان بصیر که خود کوه از استقامت و تجربه بود از میان همسنگران رفت. شهادت قوماندان عبدالبصیر که شخص با تجربه و نهایت مورد اعتماد بود برای ملکزاده خیلی سنگین تمام شد مگر چاره جز سپردن آن بخاک نداشتند. در اوج اضطرابات امنیتی به جنازه اش رفت و پیکرش را به شانه بر داشت.



ملکزاده شخصا پیکر خونین شهید عبدالبصیر را بر دوش گرفت و غم و درد از سیمایش پیدا بود. اما حادثه اینجا تمام نشد. چون طالبان با شهادت این فرمانده بیشتر مورال گرفته بودند. بلا وقفه به حملات خود ادامه دادند. شب بعد بتاريخ 29 سرطان 1396 با استفاده از فرصت بالای پسته های شرق ولسوالی تیوره حمله کردند در اثر این حمله به تعداد شش تن از نیرو های امنیتی بشمول قوماندان سید محمد و عبدالمنان خسروی، آمر جنائی ولسوالی را به شهادت رساندند که وضعیت کا ملا به نفع دشمن تغییر کرد. اینبار روحیه و مورال نیرو های امنیتی و مقاومتگران خیلی پایین آمده بود. مردم شکست را پیشبینی میکردند در چنین شرائطی بتاريخ 30

سرطان یک قطعه کماندو از اردوی ملی و تعداد از حامیان داکتر ملکزاده از ولسوالی های تولک و شهرک به کمک رسیدند. در همان لحظه در سنگر های نیمه کاره و حتی فضای آزاد تپه های اطراف افراز شدند. طالبان که شرائط نازک و حساسیت موضوع را درک کرده بودند فرصت ندادند تا نیرو های تازه وارد به جغرافیا و حتی سنگر ها آشنا شوند. در همان شب با سلاح های دوپین دار بالای سنگر ها هجوم بردند حدود بیست و هشت تن از سنگر داران اعم از کماندو، نیرو های ولسوالی تیوره، پرچمن، تولک و شهرک را به شهادت رساندند. سنگر ها آتش گرفته بود، قوماندان عبدالقیوم قادری از چهار راه ولسوالی تولک که شخص با نفوذ و دلاوری بود نیز در جمع شهداء بود. ولسوالی سقوط کرد و اجساد در سنگر ها ماند.

صبح اول اسد 1396 (سقوط خونین و مرگبار ولسوالی تیوره به دست طالبان)

## جنگ تیوره



ملکزاده در سنگر امنیت ملی بود با سقوط سنگر ها از هر طرف باران مرمی به سمتش میبارید اما او به اجساد شهدای بجا مانده می اندیشید تا طلوع آفتاب در سنگر استاد بود و اطراف را نظاره میکرد. پایین تر از آن در داخل قوماندانی امنیه قوماندان حبیب الرحمن ملکزاده نیز به فکر تنظیم ضد حمله نشسته بود. قصد بیرون شدن نداشت و میخواست در همانجا مقاومت کند. اما داکتر ملکزاده که اوضاع را زیر نظر داشت و هجوم طالبان را بچشم می دید با فرستادن یک گروپ او را مجبور ساخت تا محل را ترک کند. چون طالب ها همه اطراف ولسوالی و قوماندانی امنیه را محاصره کرده بودند. ساعت هشت صبح اول اسد 1396 حبیب الرحمن قوماندان امنیه ولسوالی با تعداد از زخمی ها و دو موتر رنجر قوماندانی حامل مهمات از ولسوالی بیرون شد و یکجا با نیرو های دیگر به سمت زه نوروز عقب نشینی کردند. ملکزاده آخرین فرد بود که سنگر بوته پور یا امنیت ملی را ترک کرد و به زه نوروز عقب نشست و از آنجا بطرف عاشقان رفتند. تمام پرسونل ولسوالی را به بازار نزدیک لیسه مقاومت در منطقه سیاه چوب انتقال داد ولسوالی را دوباره در آنجا فعال و ارتباط را به مرکز ولایت و کابل تا مین نمود. از آنجا دوباره به فکر انسجام و آرایش نیرو بخاطر باز پس گیری ولسوالی بر آمد.

هر چند مردم ملکی به وحشت افتاده بودند و منطقه را ترک میکردند. مگر ملکزاده مصمم بود تا ولسوالی را دوباره آزاد سازد. مورال نیرو ها خیلی ضعیف بود اما حضور ملکزاده به همه مورال هدیه میکرد. بعد از دو روز به موبایلم زنگ آمد گوشی را گرفتم صدای یکی از دوستان را شنیدم که همیشه در روز های دشوار در پهلوی ما بود من که فکر میکردم شاید اسیر و یا آواره باشد از شنیدن

صدای آن خیلی خوشحال شدم ( بخاطر ملحوظات امنیتی نامش را نمی گیرم) پرسیدم از کجا تماس داری؟ گفت از زه نوروز باز پرسیدم عجب تو انشاء الله آزادی انتن خراب نشده؟ گفت بکوه بلند شدم از آنتن یخن پایین استفاده میکنم موبایل داکتر صاحب رخ نشد گفتم همراه تو تماس بگیرم اگر با ایشان ارتباط داشته باشی گفتم بلی ارتباط دارم جور هستند. باز پرسیدم چه خبر ها. گفت طالب ها در ولسوالی اند یک دفعه تا زه نوروز آمدند و برگشتند اینها بسیار میترسند که دوباره بالای ما حمله میشود من گفتم راستی همه جا ترس است. شماره موبایلش را به رفیق دادم تا به داکتر صاحب بدهد و همراه آن شخص تماس بگیرند. البته این تماس خیلی مهم و حیاتی بود چون در محیط ارتباطی مطمئن نداشتند اطلاع درست هم نداشتند فکر میکردند دوست ها به طالب ها تسلیم شدند اما چنین نبود. بعد از تماس تصمیم گیری بخاطر فتح مجدد ولسوالی سرعت یافت.

فتح مجدد ولسوالی توسط نیرو های دفاعی و امنیتی به رهبری داکتر ملکزاده 5 اسد 1396

در شرایطی که برخی نیروهای دفاعی بخاطر از دست دادن عزیزان شان ماتم داشتند بخانه برگشتند و برخی هم مورال باخته بودند. دوستان محل هم بجای تشویق از ترس و وحشت صحبت میکردند ملکزاده مصمم بود مرکز ولسوالی را دوباره از وجود دشمن پاکسازی کند. حکومت هم یک قطعه از کماندو را به کمک فرستاده بود اما ایشان نه مورال داشتند و نه هم اعتماد چون به هر جانیکه رفته بودند مردم با ایشان صادقانه هم آهنگی نکرده بودند. لذا فکر میکردند قربانی این جغرافیایی دور افتاده و نابلد شوند.

اما وقتی فرمان فتح ولسوالی داده شد و نیروهای محلی تحت فرمان ملکزاده پیشاپیش کماندو به اطراف ولسوالی نزدیک شدند ذهنیت ها تغییر کرد. فواد اندرابی قوماندان تولى کماندو از لحظات نخستین ورود به تیوره چنین گفت: ما اول خیلی می ترسیدیم چون از مناطق و ولایات دیگر تجربه بد داشتیم. بسیاری از همسنگران ما را به دشمن تسلیم داده بودند اما اینجا در نخستین ساعات حمله علیه دشمن دوستان و همسنگرانم با خود میگفتند اینجا خیلی متفاوت است. اینجا نیرو های هست که واقعا از دل می جنگند، مقاومت سرشت وجود شانرا تشکیل داده اینها اصلا سپر ما هستند پس نترسید اینها مانند مردمان مناطق و ولایات دیگر ما را به دشمن نمی سپارند بیایند به ایشان از ته دل کمک کنیم. بعد از دو روز حمله هم آهنگ طالبان مجبور به ترک ولسوالی شدند. ملکزاده با نیرو های تحت فرمانش یکجا با کماندو دوباره مرکز ولسوالی را به تصرف خود در آورد. اما ولسوالی ویرانه و دیوار های فروریخته.



داستان اینجا ختم نشد طالبان در اطراف ولسوالی نزدیک تنگی در خواجه غار خانه های مردم را برای خود سنگر ساخته بودند که بیرون راندن شان ساده نبود. بعد از یک هفته جنگ های خونین و بمباردمان شدید، طالبان با دادن تلفات سنگین مجبور به فرار شده همه مناطق شرق و جنوب ولسوالی را که در اشغال شان بود ترک کردند. چند روز بعد از تصرف مجدد طالبان بار دیگر به حملات خود

ادامه دادند اما اینبار اقبال با ایشان یاری نکرد در هر شب ده ها تن از نیرو های متعرض شان کشته میشد. سر انجام تاریخ 12 اسد 1396 مرکز ولسوالی و اطراف آن از وجود طالبان پاکسازی شد. فواد اندرابی که در آن وقت قوماندان یک تولی کماندو بود بیشتر از هرکس شجاعت و مردانگی نشان داد و بدون ترس بالای دشمن حمله میکرد. همه افراد مقاومت او را سخت دوست میداشتند. اطراف ولسوالی هم از وجود مخالفین پاک سازی شد.



لشکر فاتح و سر فراز به دروازه تعمیر ولسوالی، نیرو ها کماندو، مدافعین محلی، قوماندان امنیه رئیس معارف همه بعد از فتح مجدد تیوره ملکزاده آسوده نشست. بخاطر سامان بخشیدن سنگر ها به سمت نیلی در چهل کیلو متری جنوب غرب ولسوالی رفت تا هم مردم را روحیه دهد و هم سنگر های دفاعی در مقابل هجوم طالبان را مستحکمتر سازد. رفتن او مساوی یا دمش روح تازه در کالبد خشک و یخ زده محیط بود همه به خوشحالی از وی استقبال کردند.

13 اسد 1396 سفر داکتر عبدالله عبدالله به ولسوالی تیوره

در چنین شرائط حاد و خطرناک محترم داکتر عبد الله عبدالله رئیس اجرانیه دولت وحدت ملی و یکی از یاران شهید آمر مسعود پیاس همان توصیه های شهید مسعود از کابل به دیار تیوره رفت تا حال و احوال ملکزاده یار دوران مقاومت و مردم پریشان و مصیبت دیده دیار غور را ببیند. اما حین نشست طیاره حامل داکتر عبدالله و دوستان همراه شان ملکزاده هنوز در سنگر بود آن هم در نیلی. او با شنیدن خیر رسیدن مهمانان توسط موتر سایکل به مرکز ولسوالی برگشت. دیوار های فرو ریخته و سوخته و سنگر های آلوده بخون شهدا را به داکتر عبدالله و همراهان شان ایشان نشان داد.



بعد از بازگشت از نیلی و آمدن به ولسوالی جهت دیدار با مهمانان



سفر داکتر عبدالله به ولسوالی تیوره در موقع خیلی مناسب صورت گرفت. بلی رئیس اجرانیه در سخت ترین شرایط بخاطر اظهار تسلیم و همدردی به ولسوالی تیوره سفر کرد. هنگامیکه هلی کوپتر حامل داکتر عبد الله به زمین تیوره نشست داکتر ابراهیم ملکزاده بخاطر انسجام نیروها به منطقه دور افتاده نیلی رفته بود، جانیکه طالبان در نخستین حمله مردم را داغدار و روحیه شان را ضعیف کرده بودند. سفر داکتر ابراهیم نیز بخاطر اعاده روحیه و اظهار تسلیم بود. داکتر عبدالله در لحظه نخست داکتر ابراهیم ملکزاده را ندید اما بعد از نیم ساعت ملکزاده را با چهره گرد آلود و دریشی نظامی در کنار خود یافت. در آن لحظه آب از چشمش جاری شد و گفت همین لحظه آمر صاحب مسعود بیادم آمد او هم چنین حال و روزی داشت. به همه حال سفر داکتر عبدالله فضای سیاسی و اجتماعی را در غور عوض کرد. قبل ازین سفر نگاه مردم نسبت به او خیلی مثبت نبود اما با آمدنش به مرکز ولایت سپس به تیوره وضعیت سیاسی به نفی تغییر کرد به همین ترتیب وضعیت اجتماعی مردم هم بهبود یافت. به آسیب دیدگان کمک صورت گرفت، در مورد تجهیز نیروها و افزایش تشکیل و ایجاد استحکامات ولسوالی تیوره را کمک کرد که برای دفاع خیلی مؤثر بود. چندین سنگر

مستحکم در اطراف ولسوالی و مناطق دور دست زیر نظر شخص ملکزاده ساخته شد. مردم هم طعم پیروزی را چشیدند و نفس راحت کشیدند.



داکتر ابراهیم ملکزاده نسبت شهادت بسیاری از سر بازان و دلاوران خون در جگر داشت. بخاطر نبود استحکامات درست و سنگر های منظم نگران بود. به مسنولین و شخص داکتر عبد الله عبد الله گفته بود تا از امنیت مردم مطمئن نشوم به کابل بر نمیگردم. سر انجام امر بودجه ساختن چندین سنگر مستحکم در اطراف ولسوالی تیوره و مناطق دور دست را گرفت تا سنگر ها تکمیل نشد و خودش بر فراز سنگر ها نایستاد منطقه را ترک نکرد. بعد از اینکه از امنیت ولسوالی تیوره و باز گشت کامل مهاجرین به سر جای شان مطمئن شد دوباره به فیروز کوه مرکز ولایت برگشت. در آنجا همه شهروندان اعم از زن و مرد، پیر و جوانان، دانش آموزان فعالین جامعه مدنی، کارمندان ملکی و منسوبین ارگانهای امنیتی در میدان هوایی فیروز کوه به استقبالش رفتند و دسته های گل نثار حضورش کردند. همه آنها به آغوش کشیدند و بر جبینش بوسه زدند و افتخار نمودند و گفتند ملکزاده قهرمان روز های دشوار!



اینجا همه خوش حال اند از نماد مقاومت و سپهسالار پیروزی استقبال میکنند و خنده خوشی بر لب دارند. بعد از دو شب اقامت در مرکز ولایت به کابل برگشت.

بعد از فتح مجدد تیوره سفر هند میزان 1396 خورشیدی

ملکزاده میگفت گاهی یک درد سنگین در ناحیه سر و گلو حس میکنم. میدانم از گذشته ها در پهلوی و گلویم نرمه های خورد پارچه هاوان مانده اما فکر نمیکنم این همه درد از تا تیر آنها باشد. بعد از ختم دغدغه های امنیتی غور از کابل تماس گرفت و گفت میخواهم یک سفری به دهلی جدید بروم. بخاطر که درد های گلو و پهلویم زیاد شده باید یک چک عمومی کنم. یک سال قبل عبدالستار دولتی در دهلی جدید همراه اش بود کار ترجمانی و راه بلدی را انجام داده بود. گفتم اگر تنها هستی بیایم گفت نه دوست ها هستند من زود بر میگردم. باز از آنجا تماس میگیرم گفتم درست است. همان بود که دو روز بعد از دهلی جدید تماس گرفت و احوال یکدیگر را پرسیدیم. گفتم کی هستی همرایت گفت بعضی دوستها و برادر زاده حاجی الماس خان است من هم بیشتر نپرسیدم گفت تماس میگیرم. بعد از یک هفته از طریق وایبر برایم پیام آمد دیدم این عکس در حال نوشتن است.





بعد از چند لحظه عکس فرستاد یاد خاطرات سابق را نوشته بود برایم فرستاد. دیدم که گلوش پانسمان دارد. باز نوشت عملیات شدم در شفا خانه بستر بودم خیلی دلتنگ شدم داکتر ها گفتند برای چند روز گپ نزنید حالا بیرون شدم این آب نزدیک شفا خانه است. خواستم ذریعه نوشته حل مطلب کنم این غربت یادم را از مشکلات گذشته آورده راستی چیزهای از فامیل و اولادهای غور نوشته بود. بعد از روی نوشته عکس گرفته بود شش صفحه برایم فرستاد. شاید به دیگران هم فرستاده باشد. باز نوشتم میخواهم بدانم چرا گلوی شما پانسمان دارد باز این عکس را فرستاد .



با دیدن این عکس آب چشم و عقده گلویم را کنترل نتوانستم لحظه ارتباط ما قطع شد، من را در خانه کسی بحالت گریه ندیده بود این دفعه اول بود عکس داکتر صاحب را دیدند همه فریاد کشیدند، وای داکتر فکر کردند کدام حمله ترورستی صورت گرفته عاجل گفتیم گپی نیست منتها من نازک دل شده ام داکتر صاحب کمی مریض بوده گلویش را در هند عملیات کرده جور است.

دوباره از طریق وایبر نوشتیم، مگر حق نداشتیم که میگفتی من یا یکی از بچه ها میآمدیم. باز نوشت فکر کردم یک معاینه سطحی است باز هم خدا را شکر چیزی نبود، از اثر معاینات معلوم شد که پارچه در سر و گلویم از سال های پیش مانده همه را کشیدند حالا جور و صحت هستم. منتها فعلا گپ زده نمیتوانم اما گپ را عوض کرد و نوشت ناگهان یک خاطره بیادم آمده خنده ام میآید خدا کند به گلویم نقص نکند چون گپ زده نمیتوانم مینویسم (نوشته بود لعل محمد ورس آدمی پر گپی بود به کسی بس نمی آمد. یک وقت آمد سر جنگل پرسیدم چطوری؟ گفت حالی ندارم، کمی خسته و کوفته، پرسیدم خسته و کوفته؟ بلی تیز آمدم خسته شدم از دست عاشقانی ها کوفته شدم باز پرسیدم چرا؟ گفت امروز سر راه به عاشقان در آمدم رفتیم اطاق حاجی (بافچه شما (پدر کلان) بچه قاضی آمد پرسیدم نامت چیست؟ گفت نادر من هم پتکه کردم که زود برو نان و چای بیار که داکتر صاحب ما را خواسته من عجله دارم میروم سر جنگل! دو دقیقه نگذشته بود که نادر جان چایک چای همراه یک نان آورد و گفت بفرما وقتی چای را به پیاله انداختم که کاملا سرد است برایش گفتم چه آوردی این آب یخ است. نادر در جوابم گفت: کاکا نمیشود هم عجله داشته باشی و هم یک ساعت چای داغ پف کنی تا سرد شود زود بخور برو که داکتر صاحب منتظر است. من را گفت من حیران ماندم چه بگویم). باز نوشت همین لحظه خنده ام میآید خدا کند که به گلویم نقص نکند. اما بعد از دو روز تلفونی صحبت کردیم همین خاطرات را تکرار کردیم و خندیدیم و گفت هر وقت دق شوم یاد خود را از نادر میآورم چون هم بعد از شکست طالبان وقتیکه به کابل آمدم از نادر جان ده ها خاطره دارم....)

داکتر محمد ابراهیم ملکزاده بعد از عملیات گلو و کشیدن پارچه های مرمی و آهن از وجودش در نیو دهلی خیلی صحتمند تر و سر حال تر از گذشته. بعد از بازگشت از سفر هند به کابل با هم صحبت کردیم گفت خالد جان از اینکه رخصتی ندارد خیلی دیر شده نیامده کمی دلم بخاطر شان تنگ شده سال گذشته هم استانبول آمدم با هم گشتیم اما نشد همه جا های تاریخی را ببینیم. اگر تو هم بیایی اینبار هم چند شبی با هم در استانبول سپری کنیم همه جا های تاریخی را ببینیم گفتم درست است میآیم. عقرب سال 1396 رفتم استا نبول خالد جان ملکزاده که در قیصریه درس میخواند با استفاده از رخصتی ها آمده بود استانبول یک اپارتمان برای ما کرایه گرفته بود مدت ده روز با هم شهر استا نبول و مناطق دیدنی آنرا گشتیم و شبها نشستیم و صحبت کردیم. با دیدن هر منظره خوب و مظاهر با شکوه استا نبول بخاطر افغانستان دعا میکردیم.



این تصویر از میزان 1395 است در آن وقت در نزدیکی های سلطان احمد در یک هتل اطاق داشتیم. روز جمعه نماز را ادا کردیم خالد جان و جهانگیر جان هم بودند. بعد از نماز گفت من اگر بتوانم سال یک مرتبه نماز جمعه را در این مسجد ادا کنم خیلی خاطرم آرام میشود. بین کثرت جماعت، صدای ملا امام آواز مؤذن چقدر جاذبه دارد. اصلا در تمام استانبول همه مؤذن ها یک صدا دارند. گفتم بلی اینها امام ها و مؤذن ها را طور رسمی و مکتبی تربیه میکنند کسی صدای جذاب و خوب نداشته باشد امام و مؤذن نمیشود. در تمام مساجد ترک ها در اروپا صدای امام و مؤذن ترکی به دل و جان می نشیند. بعد از نماز جمعه اطراف مسجد سلطان احمد گشتیم و بعد آهسته آهسته رفتیم طرف اطاق در همه سفر های استانبول خالد جان ملکزاده ما را کمک میکرد، ترجمان و رهنمای ما بود.



بعد از نماز عصر گفت بیا که قدم زده برویم طرف مسجد و نماز شام را آنجا ادا کنیم. ما که هر روز اینجا نیستیم من هم گفتم درست است. بعد از ادای نماز شام دید مقتدی ها میروند دست امام را میگیرند گفت من دلم میخواهد همراه این امام مصافحه کنم من و خالد جان گفتیم شما بروید ما اینجا هستیم. بعد از مصافحه با امام و گرفتن دعا بر گشت من با موبایل عکسش را گرفتم. چون با عکس میانه خوبی نداشت گفت داخل مسجد عکس میگیرین؟ گفتم باید از شما یک یادگار داشته باشم. باز گفت عکس های خود را در فیسبک می بینم خیلی ناراحت میشوم چند تا از بچه ها هستند هر روز عکس من را می اندازند هرچه سرزنش میکنم باز هم می اندازند. گفتم من از شما عکس زیاد دارم زیر هر کدام یک خاطره مینویسم. گفت زیر این عکس بنویس.. مردم افغانستان! بیایید اینجا آذان و امامت را یاد بگیرید هر صدای درشت و آزار دهنده را نگذارید قرآن بخواند و آذان بدهد. و هم اگر به حج و عمره رفته نتوانستید من باور دارم سه نماز جمعه در سلطان احمد ثواب زیاد دارد. گفتم باشه همینطور مینویسم اما ندانستم این نوشته را بعد از رحلت ایشان مینویسم. کاشکی در حیاتش مینوشتم.. اما او خیلی خاطر مردم را ملاحظه میکرد میگفت کسی با این حرفم نا راحت نشود ولی بحق درست گفته بود. هر چند بهار و تا بهستان سال 1396 ماجرا های دردناک زیاد بود اما تیر ماه چند روزی در استانبول خوش گذشت. بعد از ده روز بر گشت طرف کابل و زمستان شد و مشکلات و نگرانی های امنیتی غور کم بود تا اینکه باز بهار شد و فصل کشمکش ها و جنگ ها دوباره آغاز شد.

در سال 1397 طالبان اولین فشار و تمرکز را بالای ولسوالی پرچمن داشتند. ولسوالی که راه های اکمالاتی اش بطرف فراه بند و دروازه امنیتی ولسوالی تیوره بحساب می‌آید. طالبان با استفاده از اختلافات درونی ابراهیم خان فرزند میرزا بسم الله خان که تازه قوماندان ولسوالی مقرر شده بود و پسران حاجی سلیم مبارز توانستند در بین ایشان نفوذ کنند. اواخر جوزای 1397 بود که طالبان بار دیگر بالای مناطق کوتل و زمین و ده سیبل حمله کردند و نیرو های شان از مسیر ننگان و کمرک نیز به ولسوالی نزدیک شده بود. در چنین شرایط تنها داکتر ابراهیم ملکزاده و نیرو های تحت فرمانش در ولسوالی تیوره میتوانست ایشان را کمک کند اما رفتنش به ولسوالی پرچمن خیلی سودمند نبود چون پسران حاجی سلیم مبارز که سال ها حاکم بدون چون و چرا بودند و نمیخواستند پست های کلیدی ولسوالی و یا قوماندانی امنیه را بکسی دیگری بدهند با قوماندانی ملا ابراهیم پسر میرزا بسم الله خان آینده سیاسی نظامی خود را در پرچمن ضعیف می دیدند. به همین دلیل یکی از برادران با طالبان تماس گرفته بود در عین زمان از دولت هم کل امتیاز میخواستند یعنی باید قوماندانی را هم داشته باشند و یا با طالبان یکجا میشوند.. دران زمان میانجی گری ملکزاده سود نکرد وی با مشاهده این وضعیت ناراحت به تیوره برگشت و عاجل به کابل رفت تا مسئولین دولت را در جریان بگذارد که شاید ولسوالی پرچمن با همه امکانات به طالبان تسلیم شود... این حرف ها در لفافه بود که به سرعت توسط داود مبارز و عبدلولی پسران حاجی سلیم مبارز عملی شد ایشان طالبان را به مرکز ولسوالی دعوت کردند و همه امکانات را به طالبان سپردند.. یکی بنام مدافع حکومت به کوه رفت و دیگری با همه امکانات به طالبان پیوست. نیرو های امنیتی دولت در مرکز ولسوالی محاصره ماند.

محمد ابراهیم فرزند بسم الله خان قوماندان امنیه جدید التقرر پرچمن هم در جنگ های لروند و ده ترکان زخمی شده بود از پرچمن به ولسوالی تیوره رفت و حکومت هم با پیاده کردن اردوی ملی و قطعه کماندو مرکز ولسوالی را حفظ کرد.. بعد چند روزی به اثر تقاضا و تاکید ارگانهای امنیتی اواخر سرطان داکتر ابراهیم ملکزاده به غور رفت و قوماندان امنیه پرچمن را دوباره به پرچمن انتقال داد. درین زمان طالبان به حملات خود بالای ولسوالی ادامه دادند اما شکست خوردند و ملکزاده تا قسمت های تولی و رباط را از وجود طالبان پاکسازی کرد وضعیت امنیتی در ولسوالی پرچمن به نفع دولت تغییر کرد اما طالبان بخاطر کم کردن فشار از بالای خود در برخی مناطق تیوره مانند پایحصار و نیلی حملات انجام دادند تا ملکزاده از پرچمن بیرون شود. همان طور هم شد ملکزاده بخاطر خاموش ساختن جنگ به تیوره برگشت و از آنجا به چغچران و بعد کابل.

ملکزاده از فر ماندهی تا شورای رهبری جمعیت: در نشست اعضای کلیدی جمعیت اسلامی دست نوشت استاد ربانی شهید قرائت شد که داکتر ابراهیم ملکزاده را به عضویت شورای رهبری جمعیت برگزیده بود. در جریان این همه کشمکش ها در جلسات شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان نیز شرکت میکرد. سال دشوار و پر از دغدغه 1397 به پایانی خود نزدیک میشد.

#### دیدار در استا نیول اوایل سنبله 1397

ملکزاده بعد از برگشت از سفر پرچمن طی تماس تلفونی گفت چون طفل ها را بخاطر درس ها به استانبول فرستاده ام میخواهم عید قربان در آنجا باشم شما هم بیایند من هم چهار روز قبل از عید یکجا با فامیل به استا نیول رفتم. چند روزی در استانبول روایت تلخ مصائب روزگار را تکرار کردیم. او به صلح و آرامش می اندیشید و خیلی امید وار بود با ادامه مذاکرات صلح دیگر نفیر گلوله را نشنود و برای چند سالی یکجا با اطفالش آرام زندگی کند. درین چند روز در خانه و بیرون خانه با هم صحبت های زیادی داشتیم دو روز پیهم با طفل ها در اطراف مسجد سلطان احمد و منطقه اسکودار که مجاور بحر است با هم گشتیم. میگفت من هم واقعا خسته شده ام میخواهم چند سال در کنار اولادها باشم اینها هم رنج میبرند ۱ طفل های من هم حق دارند دست پدر را بگیرند و آزاد بگردند. در کابل نه جای برای بیرون شدن است و نه هم فضای برای نفس کشیدن. من نمیتوانم طفل هایم را با محافظ و بادیگارد به مکتب بفرستم کوشش میکنم مسنولیت های محیط را بدوش بچه های محیط بگذارم خودم را ازین ماجرا ها کم کم دور نگهدارم بعد از انتخابات پارلمانی دیگر با بسیاری از دغدغه های محیطی خدا حافظی میکنم.



بهروز فرزند کوچک ملکزاده بود با حرف ها و صحبت های شریں و شگفت انگیز توجه ما را بخود جلب میکرد. در خانه هم بخاطر صحبت های بهروز که از رقابت و چلنج با طارق صحبت میکرد خیلی تبصره میکردیم. مگر طارق خیلی به پدر وابسته بود، خیلی ناز میکرد و میگفت پدر دیگه زود نرو اینجا باش.



طارق پسر دلیند و نازدانه ی بود داکتر ملکزاده خاطرش را زیاد داشت.



این شب و روز آرامش به سرغت گذشت این تصاویر به روز اول عید قربان تعلق دارد. یعنی نهم سنبله 1397 خورشیدی. شب بخانه بر گشتیم اما تلفون های افغانستان فرصت صحبت کردن و نفس کشیدن را از ما گرفته بود هر لحظه فریاد میکشیدند گو اینکه همه بدون حامی و سرپرست در بادیه تنهائی بدست دشمن افتاده اند. آنقدر زنگ آمد و نگرانی و تشویش بطرف ما منتقل شد که لحظات عید و خوشی را به سوگ و ماتم تبدیل کردند. سر انجام ملکزاده تصمیم گرفت آخر های روز دوم عید با اولاد ها خدا حافظی و استانبول را به قصد کابل ترک کند.

شش شبانه روز بیدار خوابی و مقاومت دشوار:

همانطوری که قبلا تذکر رفت در استانبول بودیم فکر میکنم طالب ها هم دانسته بودند که ملکزاده در سفر است روز اول عید قربان گزارش های خوبی بگوش نمی رسید اما روز دوم عید قربان که دهم سنبله بود خیر های نگران کننده ای از وضعیت امنیتی ساغر و تولک بگوش رسید سرانجام ملکزاده تصمیم گرفت تا شب هنگام از استانبول بصوب کابل و از آنجا به هرات و از میدان هوایی هرات



توسط هلی کوپترها مستقیم به شهرک رفت. طالبان نمی‌دانستند که ملکزاده ذریعه تماس تلفونی نیرو ها را در برابر آنها بسیج ساخته و خودش در جمع نیرو های مقاومت در شهرک است.



عصر روز یازدهم سنبله حمله طالبان بالای مرکز ولسوالی شدت گرفت. طالبان تصمیم داشتند مرکز ولسوالی را به تصرف خود در آورند. وقتی صبح میخواستند از قریه ها به مرکز هجوم ببرند اطلاع یافتند که داکتر ابراهیم ملکزاده در بلندی های تپه های ساغر بالای سر شان استاد بود و نیرو های تحت امرش به فرماندهی محمد عثمان ملکزاده داخل مرکز ولسوالی شده بودند تاریخ دوازدهم سنبله نبرد شدید در اطراف ولسوالی ساغر با طالبان آغاز شد. در حالیکه همه سقوط ولسوالی ساغر را پیشبینی کرده بودند از اثر ضد حمله نیرو های امنیتی و مقاومتگران تحت فرمان ملکزاده نیرو های مغرور و سرمست طالبان شکست خوردند و از اطراف مرکز ولسوالی فرار نمودند. یکبار دیگر نفس به کالبد سرد و خشکیده مردم و محیط دمیده شد یاس جای خود را به امید گذاشت.

13 سنبله 1397 ملک زاده در تولک: طالبان که از ساغر شکست خورده بودند تصمیم گرفتند تا ولسوالی محاصره شده تولک را در یک روز به تصرف خود در آورند. تمام قرأ و مناطق غرب و شمال و شرق ولسوالی تولک را تصرف کرده بودند. در همین شرایط بد داکتر ملکزاده از مسیر خمین سر آسمان از کنار سنگر های طالبان وارد مرکز ولسوالی تولک شد. طالبان از سمت کبوترخوان یک حمله نا موفق انجام دادند ولی هیچنوع دست آورد نداشتند. شب تا صبح بالای ولسوالی و مناطق اطراف آن گلوله باری کردند اما به مقاومت شدید نیرو های امنیتی مواجه شدند. طالبان که از حضور داکتر ابراهیم ملکزاده در مرکز تولک اطلاع یافتند از پیشروی و تصرف ولسوالی مایوس شده تصمیم به محاصره شدید ولسوالی و جلوگیری از بیرون شدن ملکزاده را از ولسوالی گرفتند. تلاش کردند تمام مناطق اطراف ولسوالی را به اشغال خود در آورند تنها مسیر جنوب شرق ولسوالی در کنترل شان نبود که خواستند آنرا نیز تصرف کنند.

13 سنبله 1397 ملکزاده در داخل ولسوالی از تصامیم طالبان آگاه شد همزمان مرکز ولسوالی تولک را به قصد مقابله با طالبان در مناطق چهار راه و گلدان ترک کرد. طالبان هم در جریان حرکات ملکزاده قرار گرفتند فهمیدند که از مسیر استر آباد و چهار راه و گلدان

میخواهد بالای بند پشه تور بلند شود و جلو پیشروی های طالبان را در آنطرف بند به سمت جواجه بگیرد. اما طالبان در مناطق گلدن و اطراف جیره گک کمین خطر ناک را ساز ماندهی کرده بودند وقتیکه داکتر ملکزاده با نیرو هایش به هلنگ اولس نزدیک میشود از چهار طرف بالای آن فیر صورت میگیرد اما خوشبختانه این کمین خطر جانی نداشت و به آسانی از طرف همراهان وی دفع شد. تنها محمد عثمان ملکزاده با یک گروپ در محاصره دشمن قرار گرفت اما مردانه به مقابله پرداخت تا اینکه در نیمه ها با ضد حمله نیرو های امنیتی به رهبری ملکزاده از محاصره نجات یافت. من هم همان شب تقریبا تا صبح بیدار بودم تنها با رفیق تماس داشتم که از شرایط سخت و سردی هوا مینالید. گفت موبایل داکتر صاحب جواب نمیدهد خیلی پریشانم. بعد از یک ساعت سکوت رفیق برایم گفت بخیر گذشت هر چند داکتر صاحب و همراهانش که از اردو بودند بار دیگر به کمین افتادند اما خدا را شکر به کسی آسیب نرسیده عثمان خان هم از محاصره خلاص شده است. نسبت نزدیکی دشمن به داکتر صاحب تماس و صحبت با تلفون ممکن نبوده حالا همه ما بالای بند پشه تور یکجا شده ایم گفتم صحبت کنم رفیق جان گفت اصلا حوصله صحبت ندارد امشب بالای همین کوه که خیلی سرد است سپری میکنیم.

### تهاجم مکرر طالبان و کمین محمد عثمان 15 سنبله 1397

بعد از حادثه کمین در جیره گک و شکست طالبان ملکزاده به چهار راه برگشت اما بخاطر تا مین امنیت راه ها و نظارت بر رفت و آمد افراد مشکوک در منطقه پشه تور و خیرات خانه سه گروپ سیار افراز کرده بود. فرماندهی یکی از این گروپ ها را محمد عثمان داشت. در همین حال طالبان تصمیم گرفتند از مسیر خمین سرآسمان و دهن ازدی و خرکنک بالای جواجه میرزاده و خیرات خانه حمله کنند و راه پشت سر بین تیوره، شهرک و تولک را مسدود کنند. یک تشکیل پنجصد نفری موتر سایکل سوار و موتر سوار طالبان مجهز با سلاح های سبک و سنگین به نزدیکی های خیرات خانه رسیدند جاییکه محمد عثمان گشت زنی داشت و در انتظار کاروان بی سر و پای طالبان نشسته بود. یک کمین موفق افراز کردند. طالبان را چنان ضربه زد که اجساد و مهمات و سلاح های زیاد در میدان افتاد و متباقی فرار را بر قرار ترجیح دادند وستون قدرت طالبان در همینجا شکست. در انجا از اثر اظهارات یکی از اسرای طالبان شایعه شد که یکی از کشته ها احمد شاه معاون والی طالبان است، اما نبود. کسی شبیه آن بود که جسدش در میدان افتاده بود. آنها بخاطر کشیدن اجساد شان از جهت های مختلف بالای مناطق تنگی ولیمه و سرملان حمله کردند اما موفق نشدند. در ان وقت ملکزاده هم از چهار راه به خیرات خانه آمده بود.



16 سنبله 1397 و جنگ شدید خیرات خانه و خرکنک:

طالبان بار دیگر به قصد انتقام گیری لشکر عظیم تنظیم کردند. می خواستند هم زور آزمایی کنند و هم اجساد خود را از میدان جنگ به زور ببرند اما در این روز نیرو های امنیتی ایشان را سر کوب کردند و تعرض شان دفع و مورد تعرض نیرو های امنیتی قرار گرفتند. بعد از اینکه روحیه طالبان شکست، نیرو های امنیتی و مقاومت تحت فرماندهی ملکزاده حملات خود را بالای طالبان شدت بخشیدند. در جنگ خیرات خانه و ازدی طالبان 13 کشته و عده زخمی دادند و فرار کردند. یک شکست تاریخی بدون دست آورد بنام طالبان رقم زده شد. روحیه مردم تولک و ساغر هم تغییر کرد آنها نیکه از ترس با طالبان تسلیم شده بودند دوباره به طالبان نه گفتند و آنها را از مناطق خوش بیرون راندند. 16 سنبله 1397، شبها و روز های سخت گذشت.

ملکزاده بعد از شکست طالبان به تیوره رفت و سه شب در آنجا سپری کرد. میتوان گفت که سال 1397 خورشیدی سال دشوار برای ملکزاده بود. سال که پایانش با پایین عمر گرانبهای ملکزاده قهرمان سترگ و بزرگ رقم خورد. در این سال بیشترین وقتش را در مقابله با دشمن سپری کرد او طی سه ماه سه بار به ولسوالی های غور سفر کرد. گاهی در پرچمن و تیوره و گاهی در ولسوالی های تولک و شهرک و ساغر برای دشمن متجاوز درس عبرت میداد. جنگ های به پایان رسید قهرمانی ملکزاده به عنوان الگوی شجاعت و مناعت یکی از پاک مردان سلاله غوری ها در دل تاریخ و حتی در دل هر غوری ثبت گردید. او در پایان این جنگ ها و کشمکش ها کاندید انتخابات پارلمانی نیز بود اما بخاطر کمپاین به منطقه نرفت چون زیاد سفر کرده بود و از خطرات بزرگی نجات یافته بود ولی باز هم با به دست آوردن بیشتر آراء محبوبیتش را به نمایش گذاشت به همه فهماند که نماد ایمانداری، صداقت، رشادت، دلاوری و افسانه تاریخ معاصر است و در قلب همه مردم جا دارد..

باز گشت شکوهمند و پر غرور بعد از پیروزی اخیر:

ملک زاده بعد از اینکه ولسوالی های غرب ولایت غور را از سقوط نجات داد و لشکر مجهز طالبان را شکست داد، غنچه امید به دل های همشهریانش کاشت و نماد افتخار و عزت غوری و اسطوره پیروزی بر سر زبانها گشت. بعد از باز گشت و داشتن دست آورد شگفت انگیز پیروزی دیگر و نا باور کردنی در جریان دو ماه دیگر همه به بزرگی و عظمت آن افتخار داشتند و او را سمبول پیروزی و شکست ناپذیری میدانستند. در مرکز ولایت باز هم از طرف مرد وزن، پیر و جوان مورد استقبال قرار گرفت. حین باز گشت ازین سفر پر خطر نامش را بار دیگر من حیث کاندید دور هفدهم پارلمان کشور در دفتر کمیسیون انتخابات ولایت غور ثبت کرد که با گرفتن بیشترین آراء باز هم در عرصه سیاسی و مردماری صدر نشین بود.

بر نامه های سیاسی بعد از خستگی های دوامدار نظامی:

ملک زاده در آستانه آغاز انتخابات ریاست جمهوری برنامه های بزرگی سیاسی داشت. قوس همین سال بار دیگر با هم صحبت کردیم یاد آور شد که میخواهم در آستانه بر گزاری انتخابات ریاست جمهوری که قرار بود بر گزار گردد یک ائتلاف از هم پیمانان خود در غور بسازم طرح های دارم باید حکومت بپذیرد. تشکیل غور جدید در اولویت های کاری من است، یکبار بیا با دوستان ببینیم که باز روانه استانبول هستم من هم رفتم با بعضی دوستان نشست و برخاستهای داشتیم. نقشه غور جدید را به ریاست دفتر ریاست جمهوری و ریاست ارگانهای محل تحویل دادیم برای ما وعده سپردند که حین بررسی منظوری ولایات جدید غور غربی نیز در اجندای ما هست در همان زمان بود که ریاست ارگانهای محل در صحبت با بی بی سی از بررسی تشکیل ولایت جدید در محدوده جغرافیایی ولسوالی های غرب غور صحبت کرد اما معلوم نبود انتخابات ریاست جمهوری به وقت و زمانش برگزار میشود یا خیر. بعد از سه هفته من دوباره به هالند برگشتم و او بخاطر ساختن یک تیم قوی کمپاین در کابل ماند. دوباره از کابل تماس گرفت گفت کار ها را تنظیم کرده ام این مرتبه استانبول آمدم شما هم بیایید یکجا میرویم کابل کار های است که باید انجام دهیم. گفتم درست است.

سفر نا بهنگام و بد فرجام، جدی 1397

فکر میکنم بیست جدی بود خودش به استانبول آمد طی تماس تلفونی گفت آمدم استانبول چند روزی کار دارم شما هم بیایید از اینجا یکجا میرویم کابل. یک هفته بعد از طریق وتسپ تماس گرفتم از وی پرسیدم کدام روز آماده هستید که بیایم در جوابم گفت من کابل هستم دیروز پنجشنبه من را عاجل به کابل خواستند. گفتم خیلی عاجل بود هیچی نگفتین. در پاسخ گفت این آمدن به اختیار من نبود گویا من را در تنگنا قرار دادند و تاکید کردند حتما بیا مجبور شدم آمدم، اعضای شورائی ولایتی هم از غور آمده اند اگر دیر میآمدم اینها پراکنده میشدند حالا در یک هتل مجلس داریم فقط یک هفته یا ده روز هستم دوباره برمیگردم. اینبار یکجا میآینم کابل ولی طولانی تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری باید باشیم گفتم پناه بر خدا انشاء

الله می بینیم. روز یکشنبه سوم فیروزی مطابق 14 دلو 1397 ضمن تماس تلفونی گفت ملاقات ها و کار هایم تا روز سه شنبه خلاص میشود روز چهارشنبه 17 دلو یعنی شش فیروزی میایم استانبول که بخاطر دندانهای خود، نزد داکتر دندان وقت گرفتم یک کاری دیگه هم دارم. باز هم گفتم درست اما کلک قضا در دفتر مشیت الهی بگونه دیگری رقم خورده بود دیگر نه صدایش را شنیدم و نه دیدار سفر و حضر بود.

این ستاره پر فروغ آسمان عزت و آزادی، جهاد و مقاومت شب دوشنبه بر سه شنبه 16 دلو 1397 در اثر یک حادثه نا باور کردنی بنام تنفس کاربن مونو اکساید و قطع آکسیجن در اطاق خوابش از آسمان هستی افول و ناگهان بر گوشها ناقوس غم نواخته شد و همه دوستان را در فرش غم نشاناند. ( انا لله و انا الیه راجعون) روحش شاد و یادش گرامی باد... بعدا دوستان نزدیک مانند حبیب الرحمن ملکزاده و رفیق علم گفتند امسال در دوماجلس از رفتن احتمالی خود به دار بقاء صحبت کرد ولی برای ما نه جالب بود و نه هم باور کردنی اصلا نمی خواستیم این حرف ها را از زبانش بشنویم. اما پیشگوی اش به حقیقت پیوست.

من و شنیدن خبر مرگ داکتر ابراهیم ملک زاده

صبحگاهان سه شنبه پنج فیروزی 2019 ساعت 9 صبح به وقت اروپا و 12:30 به وقت افغانستان، زنگ موبایل بگوشم رسید در صفحه موبایل نام رفیق برادرم ظاهر شد با خود گفتم خبری هست که وقت تماس گرفته تا پرسیدم سلام چه حال داری؟ گفت حالی ندارم. توقف کردم باز گفتم چرا؟ گفت در کابل حادثه شده داکتر صاحب فوت کرده با همه نا باوری ها پرسیدم فوت؟ گفت بلی میگویند گاز گرفته. گفتم خدا حافظ نمیدانم چه حالتی بر سرم آمد مادر اولاد ها پرسید چه شده؟ گفتم حادثه نا گواری داکتر دیگر ازین دنیا رفت همه فریاد کشیدند گفتند نه باور مان همیشه من هم حوصله پاسخ دادن نداشتم. مادر اولاد ها به استانبول تماس گرفت طوری معلوم شد که فامیل داکتر صاحب تا هنوز خبر نداشت گوشی را زود قطع کرد ولی خانم داکتر صاحب از صدای مادر اولاد هایم فهمیده بود که کدام حادثه شده ولی نمیدانست درخت پربری که در سایه اش آرام میگرفتند فروغلتیده دوباره پیوسته زنگ میزد و پیام میگذاشت مادر قادر جان صدایت خراب بود به تشویش هستم. گفتم جواب نده شاید خالد جان خبر شود به وی اطلاع دهد.

به خالد جان زنگ زدم گفت: بلی همین لحظه خبر شدم دیگر حرفی نزدیم گفتم من هم حرکت میکنم همان لحظه تکت گرفتم ساعت شش شام از امستردام پرواز کردم حین تبدیلی طیاره در فرودگاه استانبول خالد جان را به داخل هوا پیما ترکش آیرلین دیدیم مادرش مانند موجود بیجان در کنارش بالای دو چوکی با چادرش پیچیده بود فهمیدم حالی ندارند. ما هم حرفی نزدیم فقط با اشاره با خالد جان جور پرسانی کردم. طیاره حامل ما ساعت 24:30 شب پرواز کرد و قرار بود ساعت شش و نیم صبح روز چهارشنبه ششم فیروزی به کابل برسیم اما از قضا طیاره حامل ما در نزدیکی های فضای مشهد ایران عوارض پیدا کرد و خلبانان ما را دوباره طرف استانبول برگرداندند و در یکی از شهر های ترکیه بنام ترابزون نشست کرد. یک روز مکمل در ترابزون بودیم انتظار و فشار درد و غم ما را ضعیف کرده بود. ساعت چهار عصر روز سه شنبه دوباره از ترابزون به قصد کابل حرکت کردیم و ساعت هشت شب به کابل رسیدیم. در میدان هوای کابل فریاد های سلام خان یاور داکتر صاحب گوش های ما را می آزد و قلب های ما را جریحه دار تر ساخت. سر انجام رفتیم به محل که برای مهمانان و فاتحه داران در نظر گرفته شده بود خانه حاجی کاتب در محله شیر پور نزدیکی خانه داکتر صاحب بود خیلی خسته و پراکنده و شوریده حال بودیم ما را رهنمایی کردند.



دو سالون بزرگ با دو طبقه سستیژ و مکرافون وقاری ها و مسائل آب و نان و چای همه از طرف محترم داکتر عبدالله عبدالله برای مهمانان تدارک دیده شده بود. طوری که روزانه هزار نفر رفت و آمد میکرد و برای همه آب و نان تهیه شده بود. به همین ترتیب نیازمندی های ترانسپورتهی رفع بود.. وقتیکه وارد همین سالون بزرگ ترحیم شدیم بسم الله محمدی وزیر دفاع سابق و حاجی عبدالقهار عابد رئیس دفتر داکتر عبدالله عبدالله و مشاورینش با قوماندان جان احمد حقجو فر مانده شهیر شمالی، حاجی میرداد خان نجرابی، حاجی عبدالسمیع صمیم نماینده و وکیل مردم فراه در جمع صدها تن از دوستداران ملکزاده که از غور تا کابل حاضر بودند و فامیل ها و اقارب و برادران ما و داکتر صاحب را نیز از غور و هرات به کابل انتقال داده بودند. همه منتظر ما بودند و گفتند فردا پنجشنبه جنازه را دفن میکنیم.. ولی من گفتم چون نا وقت آمده ایم تا هنوز فامیل ها جنازه را ندیده اند فردا نمیشود انشاء الله روز جمعه جنازه را از چهار صد بستر بر میداریم و به جوار پارلمان کشور دفن میکنیم و روز شنبه هم فاتحه گیری میکنیم. همه قبول کردند فردا روز پنجشنبه هم تا شام مردم آمدند و دعا کردند و افراد موظف از طرف ریاست اجراییه با صداقت و محبت مهمانداری کردند. درین روز به دیدن داکتر ابراهیم ملکزاده رفتیم جنرال عبدالحق غوری ما را یاری و همراهی کرد. رویش را باز کردیم تو گویی که می خندد و به سراغ چیزی رفته که انتظارش را داشته خیلی عادی و نورانی سیمای ملکوتی و دوست داشتنی. درین روز درست فریاد کشیدیم و فرش رخسار را با آب گرم دیده شستیم و دل ها همچنان در تپش و لرزه بود و بر روح پاکش دعا فرستادیم و برگشتیم تا باقی اعضای فامیل بروند.



روز جمعه آغاز مراسم رسمی تشییع و تدفین جنازه.

طبق پلان از قبل طرح شده ساعت هشت صبح روز جمعه هشت فبروری به شفاخانه چهار صد بستر سردار محمد داود خان رفتیم محمد اشرف غنی رئیس جمهور و داکتر عبدالله عبدالله با معاونین شان به مقر شفاخانه آمدند تا به رسم احترام جنازه ملکزاده را به دوش بگیرند بلی چنین کردند. هم رئیس جمهور و هم رئیس اجرائیه اول صحبت کردند و من هم به نمایندگی از فامیل از ایشان تشکری کردم. هردو رئیس جنازه مرحوم داکتر محمد ابراهیم ملکزاده را با آغاز مراسم رسمی و تشریفات کامل نظامی بدوش گرفتند و قدم زدند و بعد به اقارب و فامیل سپردند خیلی قدر دانی کردند. سپاس. اما درین مراسم که باران غم و مصیبت از آسمان میبارید. فیصل جان فرزند داکتر ملکزاده در کنار ما ضعف کرد که نهایت پریشان شدیم اما خدا را شکر که بخیر گذشت.



تا ساعت ده روز جمعه جنازه را به زیارت گاه اعضای شورای ملی در جوار پارلمان بردیم و نماز جنازه با حضور جمع بزرگ از مردم افغانستان و اراکین دولتی و اعضای شورای ملی برگزار گردید و همه دوستان به نوبه صحبت کردند. از خاطرات خود و اوصاف برجسته مرحوم داکتر محمد ابراهیم ملکزاده ذکر کردند که از همه سپاسگزاریم خصوصاً داکتر عبدالله عبدالله که از حین بر داشتن جنازه تا گذاشتن در لحد در کنار فرزندان مرحوم حاضر بود و غمشریکی کرد که از لطف و غمشریکی شان سپاسگزاریم.



روز تشییع جنازه روز وداع با پیکر ملکزاده روز ناله و شیون همه دوستان بود اما من جرأت دیدن چهره فرزندان وی را نداشتم همه غم داشتند. فیصل همه را در سکوت تحمل میکرد اما خالد دیگر آن جوان بشاش و خوش صحبت نبود غم از سر و رویش میبارید فقط ساکت و آرام بود نگاهش فقط غم انتقال میداد، ولی چاره نبود باید پیکرش را بخاک مسپردیم. الحمدلله در یک مراسم عالی و پرشکوه با وی وداع کردیم روحش شاد و یادش گرامی باد.



سخت ترین لحظه که چشم هایم تاریک شد و دست و پایم لرزید لحظه بود که بیل را گرفتم تا خاک بگیرم و بر قبر داکتر ابراهیم ملکزاده بریزم. درین لحظه با خود گفتم دنیا چقدر بی وفا و دوستان چقدر بی مروت اند که آخرین تحفه شان برای نزدیکترین عزیز شان گذاشتن سنگ بر سینه و ریختن مشت خاک بر سرش است. آخر این شد دوستی و مهر بانی؟ راستی نا خود آگاه بیل را گذاشتم و بر انسانیت نفرین فرستادم و گفتم این چه لطف و محبت است که بر سر و روی عزیز ترین دوست خود سنگ و خاک می اندازی.. رفتم کنار.





محل دفن داکتر صاحب در بیرون از مقبره عمومی نمایندگان در یک محل مناسب تعیین شد و بعد از دفن به اساس تاکید پسران و برادران و سائر اعضای فامیل مرحوم ملکزاده و همکاری اعضای پارلمان خصوصا میرداد خان نجرابی و عبدالسمیع صمیم فراهی ساحه استثنائی برای زیارت ایشان در نظر گرفته شده که از طرف عثمان خان برادر و خالد جان پسر شان به مساحت پنج در چهار مشخص گردید همه تانید کردند و خط کشیدند.



اللهم اجعل قبره روضة من رياض الجنة.. آمين يا رب العالمين.

مراسم فاتحه گیری و اتحاف دعا بر روح ملکزاده

روز شنبه بر گزارى مراسم فاتحه در مسجد ریاست پنج مقابل شورای ملی: دفتر دارالانشاء شورای ملی تشریفات و ترتیبات امنیتی فوق العاده گرفت و مردم غور درین روز به رسم احترام و تشریفات دو ساعت کامل در بیرون مسجد مهمانان را پذیرائی کردند و مسجد همیشه پر بود. یاران داکتر ابراهیم ملکزاده مانند انجینر ضرار مقبل و داکتر مشاهد تا آخر محفل نشسته بودند. رقیه نائل وکیل مردم غور در تشییع و تدفین جنازه مانند مردان شرکت کرد و در مراسم اتحاف دعا نیز مردانه وار آمد و در صف مردان در مسجد نشست که جا دارد برای همیشه ازین بانوی با احساس و قدر دان قدر دانی کرد.

بر گزارى مراسم عزاداری و فاتحه بخاطر ملکزاده در ولایات مختلف کشور.

تصاویر و گزارش. ها از ولایات هرات، باد غیس، فراه، مزار



محفل دعا نیه به مناسبت چهلمین روز وفات داکتر محمد ابراهیم ملکزاده در شهر هرات

به مناسبت چهلمین روز عروج ملکوتی داکتر ابراهیم ملکزاده روز شنبه 16 مارچ 2019 از طرف، محصلین، دوستان، هواداران، پیروان و ارادتمندانش محفل یاد بود در شهر هرات بر گزار شد. درین محفل خجسته و پر شکوه با ذکر اوصاف نیکو و دلاوری ها یاد واره او را بار دیگر در دل صفحات تاریخ با خط زرین رقم زدند تا یاد و خاطر این قهرمان مرد تاریخ معاصر کشور در دل ها و خاطره ها ثبت گردد. در این روز

دوستان حدیث عزت و آزادی، شهامت و شجاعت را نجوی کردند و تلاش نمودند تا خود را در آینه تاریخ زندگی اسطوره جهاد و مقاومت، تقوی و صداقت، افتخار و شرافت ببینند.

وکیل متواضع و مردمی: مرحوم داکتر صاحب شخص متواضع، فروتن و شکسته نفس بود. قلب مهربان و فراخ، پیشانی گشاده و جبین باز و دارای رفتار و برخورد یکسان برای همه بود. در شرایط که داشتن موتر شیشه سیاه و تعقیبی، داشتن گارد و خدمه برای رجال برجسته به عنوان رسم در کشور جا باز کرده و ی همچنان با یک عراده موتر با پلایت شخصی و بدون بادیگارد و شیشه سیاه گشت و گذار میکرد و در خدمت مردم و موکلینش بود. زمانیکه به غور و مناطق همجوار غور سفر مینمود اکثر مسافه ها را با موترسیکل سفر مینمود و با همه مردم برخورد توام با احترام و محبت آمیز داشت. مبارزات، جان نثاری ها، مواصفات، ویژگیها و کارنامه های مرحوم داکتر صاحب ملکزاده در ذهن و قلب هر فرد جامعه حک شد.



علاوه از کابل در هرات بزرگترین و با شکوه ترین محفل اتحاف دعا بروح ایشان بر گزار شد. همدردی و غمشریکی همه دوستان از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب افغانستان که در بسیاری ولایات بر گزار شد. بار بزرگ غم را از دوش ما بر داشت و شخصیت های چون داکتر عبدالله عبدالله، محترم عبدالمتین بیک، داکتر یاسین ضیاء، محم شریف یفتلی، محترم امر الله صالح، بسم الله محمدی، قوماندان جان احمد حقجو، میرداد خان نجرابی، محترم عبدالسمیع صمیم وکیل فراه، عبدالکریم ایماق احمد، ولی خان مسعود و همه وطنداران خصوصاً سناتور محمد داود غفاری، مولوی دین محمد عظیمی، جنرال عبدالحق غوری، جنرال محمد خان، جنرال یارگل خان، جوانان غوری اعضای شورای ولایتی غور و غیره زحمات فراوان کشیدند که از لطف و مهربانی شان نهایت سپاسگزارم. آنهاییکه بخانه تشریف آوردند مانند محترم صلاح الدین ربانی، محترم محمد حنیف اتمر، محترم محمد یونس قانونی، محترم کلیم الله خان نقیبی، محترم استاد اعطا محمد نور، محترم بسم الله خان، احمد ولی خان مسعود، احمد مسعود و تمام محاسن سفیدان و سران ملکی و نظامی ولایات قندهار، ارزگان، زابل و هلمند، محترم میرویس یاسینی بار بار تشریف آورد. زحمت کشی های همه وطنداران غوری ما خصوصاً سناتور محمد داود غفاری، معاذ الله دولتی، مولوی دین محمد عظیمی و احمد سعیدی سنگینی بار غم را کاهش داده بود از همه سپاس گزاریم...

بعد از مراسم تدفین و ترحیم من بعد از دو ویا سه روز مشوره با سه نفری که در غیاب ملکزاده هسته مدیریت نظامی و ملکی در منطقه حساب میشدند و عملا هم بودند (محمد رفیق علم، محمد عثمان خان ملکزاده و حبیب الرحمن ملکزاده) محمد عثمان ملکزاده برادر ارشد ملکزاده را که طور طبیعی در همان مسیر قرار داشت به صفت موی سفید و جا نشین مرحوم در منطقه نام گرفت تا در جهت تنظیم امور مردم و بسیج نیرو های مقاومت در قلمرو مدیریت ملکزاده خصوصا در ولسوالی های غرب غور کار کند. ازینکه مرحوم ملکزاده در کابل وکیل و نماینده رسمی و قانونی بود از رهگذر قانونی کسی را در کابل جانشین نگفتم تنها اشاره کردم که امید وارم یک و یا دو نفر نماینده سیاسی در کابل تعیین کنیم تا در هم آهنگی با نیرو های داخل در سطح کل ولسوالی کار ها را انجام دهند... هر چند پسران داکتر صاحب ملکزاده ازین تصمیم خیلی راضی به نظر نمی رسیدند ولی بخاطر احترام به بزرگان چیزی نگفتند این فکر و نظر من بود اینکه چرا تنها تصمیم گرفتم دلیلش این بود که از سال های نخستین تا وفات داکتر صاحب در بسیاری مسائل همه اقوام قبول داشتند. از طرف دیگر کشمکش های نظامی در غور یک کار آسان و دلخواه نبود بلکه جبرا و ناگزیر بر ملکزاده تحمیل شده بود او بار ها گفته بود نمیخواهد فرزندانش در مسیر جنگ و کشمکش های منطقه قرار گیرند و من هم تا هنوز به همین عقیده ام. در لحظه تصمیم گیری همان طور فکر میکردم. اما قبل از روز های چهل و فوات ملکزاده عثمان خان ملکزاده در تفاهم و مشوره با سیف الرحمن جان ملکزاده طی اعلامیه ابلاغ کردند که ما در داخل فامیل به این تفاهم و نتیجه رسیدیم تا خالد ملکزاده پسر داکتر صاحب ملکزاده در تمام امور جانشین بوده از وی اطاعت میکنیم که خبری خوشتری بود. اگر در داخل فامیل مشکل وجود نداشته باشد مردم مناطق مختلف و ولسوالی ها، دوستان و اقوام ازین گزینش استقبال کردند و بر گذشت و رواداری عثمان خان و سیف الرحمن جان احسن گفتند. اما کسیکه باز هم عملا در جنگ و رویا رویی با مخالفین دولت قرار گرفت عثمان خان بود که بخاطر نداشتن مسئولیت رسمی از طرف ارگانهای امنیتی مورد حمایت قرار نگرفت و تلاشهایش نتیجه نداد.

نگاه خانواده به مرگ داکتر محمد ابراهیم ملکزاده

چگونگی مرگ ملکزاده از اول تا سپردن وی در خاک تنفس کاربن مونو اکساید و ختم آکسیجن در اطاق خوابش اعلان شد. این موضوع را نخست تلفونی به من اطلاع دادند سپس حین ورود ما در سالون ترحیم دوستان آگاه و با صلاحیت حاضر مجلس نیز گفتند تحقیقات طب عدلی نشان داده که علت مرگ گاز گرفتگی بود. جناب امر الله صالح که به نمایندگی از رئیس جمهور تشریف آورد اعضای فامیل و خانواده را بیشتر مورد تفقد قرار داد و گفت: من شخصا وارد داخل اطاق وفات داکتر صاحب شده ام. تیم خاصی را از کارمندان متخصص و مسلکی ریاست جنایی و کریمنال تخنیک جهت بررسی چگونگی قضیه مؤظف کردم و خودم در جریان تحقیقات هستم مو به مو ب رسی شده علت مرگ گاز گرفتگی بوده من هم به نمایندگی از فامیل در رسانه ها همین موضوع را تائید کردم. چون من یک ماه قبل از حادثه مرگ داکتر ملکزاده در کابل بودم و یکجا با وی در همان اطاق می نشستیم و استراحت میکردیم. شب ها در بخاری چوب آتش میکردیم فقط هنگام ادای نماز صبح بخاری گازی را استفاده میکردیم و بعد آنرا بیرون میگذاشتیم غال سنگ استفاده نمیکردیم. درین اطاق دو تخت خواب بود یکی بطرف قبله گذاشته بود که من استفاده میکردم و دیگری به کنج شمال یا دست راست که خودش استراحت میکرد و همین بخاری چوبی.



اما بعد از خاکسپاری وقتی بخانه برگشتیم. برخی اعضای خانواده داکتر صاحب گفتند ما به مرگ داکتر صاحب مشکوک هستیم شواهد وقرائن وجود دارد که علت مرگ داکتر صاحب گاز نبوده افرادی که یک روز قبل از وفات به ملاقاتش آمده اند احتمالا موجب همین انتشار گاز شده باشند..



بعد از شنیدن این حرفها من و سنا تور داود یکجا با عثمان خان و پسران داکتر صاحب نزد داکتر صاحب عبدالله رفتیم موضوع را یاد آوری کردیم و برخی قرانن و شواهد را ذکر کردیم. ایشان در جواب ما گفتند من خودم نتیجه تحقیق طب عدلی را دیده ام من هم داکتر هستم میدانم علت گاز گرفتگی بود شما هم شک نکنید... به اساس سفارش آن نزد آقای پیروز وزیر صحت عامه رفتیم ایشان هم رئیس طب عدلی را فرا خواندند و جواب همان بود که قبلا شنیده بودیم.. اما به دو تقاضای ما جواب مثبت داده نشد. ما خواهان یک کاپی نتیجه تحقیق طب عدلی بودیم وهم خواهان کاپی نتیجه تحقیق بررسی تیم خاص ریاست جنائی وزارت داخله. در روز های نخست هردو اداره وعده دادند اما در نهایت هیچ کدام سندی را بما نسپردند. این موضوع را مکتوم و قسما مختوم گذاشتیم.

وقتیکه به هالند بر گشتم روز شمار صحبت ها و وعده های داکتر صاحب ملکزاده را که گفته بود اینبار بیا استانیول یکجا میرویم در صفحه ذهن عبور دادم به دو مسنله مشکوک شدم.

1- چرا در جوابم گفت: اینبار آمدن کابل به اختیار من نبود من را مجبور ساختند و گفتند اگر نیایی رئیس جمهور ناراحت میشود.

2- اینکه چرا این دو ارگان در حالیکه وعده کرده بودند اقلا یک کاپی نتیجه تحقیق را به ما ندادند، به اساس این دو دلیل و برخی دلیل دیگر که کاملا استثنائی و نا باور کردنی بود ماجرای وفات ملکزاده در ذهنم مرموز و مشکوک شد.. اینبار تصمیم گرفتم وقتی کابل رفتم حتما یک کاپی را من حیث سند از ادارات مربوطه بگیرم.. همان بود که بیست و هفت 1397 به بهانه روز چهلم وفات داکتر صاحب ملکزاده دوباره به کابل آمدم یک روز با رئیس جنائی وزارت داخله قرار گذاشتیم و یکجا با محترم سنا تور داود رفتیم دفتر رئیس که استالفی تخلص میکرد و یا اینکه از استا لف بود مارا به دفتر خو پذیرائی کرد. با آنکه مرا جعین زیاد داشت ما گفتیم میخواهیم نتیجه بررسی تیم ریاست جنائی را در مورد وفات داکتر صاحب وکیل غور ببینیم و اگر ممکن باشد یک کاپی هم بما بده.. گفت خوب است اول جای تعارف کرد و بعد نفر فرستاد به اداره مربوطه خیلی دیر منتظر ماندیم نفر نیامد بار دیگر نفر فرستاد باز هم نیامد آخر خودش بیرون شد و دیر بر گشت بما گفت کسیکه دوسیه نزدش هست امروز نسبت مشکلات که داشته نیامده. اگر صبر کنید شاید نا وقت روز بیاید.. آخر گفت دوسیه همان است که طب عدلی گفته ما کدام تحقیق اضافی انجام نداده ایم. فقط نظر طب عدلی را

خواستیم همان است. در آخر از ما پرسید شما با داکتر صاحب مرحوم چه نسبتی دارید؟ گفتم من کا کایش هستم و سناتور صاحب هم از دوستهای نزدیک گفت اصولاً باید یکی از پسرانش می‌آمد باز هم ما کدام نتیجه اضافی نداریم... اینجا باز مشکوک شدم که جناب صالح گفت. ما سی قلم مواد از اطاق داکتر صاحب گرفته ایم از خاکستر و مواد سوخت و مواد خوردنی و فرش‌ها و ظرف‌ها همه را بخاطر بررسی داده ایم.. مو به مو تحقیق شده اما رئیس جنائی وزارت داخله گفت ما کار اضافی انجام ندادیم. همان نظریه طب عدلی را تأیید کردیم و دوسیه حفظ است.. برای گرفتن کاپی نتیجه از وزارت صحت عامه نیز ناکام ماندیم تا هنوز که هنوز است این اشتباه وجود دارد که شاید مرگ داکتر صاحب طوری که روایت شده نباشد. والله اعلم بالصواب.

#### خصلت‌های پسندیده و شهکارهای ماندگار

تواضع و فروتنی، ثبات و استقامت، عشق به بازسازی و شکوفای کشور، تعهد به توسعه و گسترش معارف از خصلت‌های برجسته آن بود. مقاومت در کل حوزه غرب، احیا و احداث سرک‌ها و ساختن پل‌ها و پلیچک‌ها در مسیر راه‌ها تا وصل ساختن غور به همه ولایات همجوار و خارج ساختن از زندان طبیعت سرد و جغرافیای شکسته و صعب‌العبور از آرزوهای آن بود. مقاومت و پایداری. ملکزاده نماد مقاومت و استقامت بود در سختی‌ها، تحمل سردی و گرمی، گام برداشتن در دره و صخره و صحرا، مقابله در برابر گرسنگی و تشنگی همه بر مقاومت و پایداری اش شهادت میدادند.



تواضع و برد باری:



### غریب نوازی:

تواضع ز گردن فرازان نیکوست      گدا گر تواضع کند خوبی اوست

این داکتر محمد ابراهیم ملکزاده وکیل و نماینده نامدار و پر آوازه مردم ولایت غور است، عضو کمیسیون امنیت داخلی پارلمان و عضو شورای رهبری حزب مقتدر جمعیت اسلامی افغانستان. میتواند فرمان دهد برایش فرش خوب بیاورند، میتواند هر دو نفری را که ورقه عریضه در دست دارند بگوید استاد شوید، میتواند پهره داران و محافظین سلاح به دوش داشته باشد، میتواند به خوردن و نوشیدن فکر کند، میتواند بدون ممانعت وارد خانه های کوچی ها و یا به اصطلاح ما مالدار ها شود، اما هیچکدام را نمیکند. بلکه میخواهد مانند دو نفر کوچی که مشکل دارند بر زمین تر و نمناک بنشیند با تبسم و شوخی با آنها حرف بزند و حرف دل شان را بشنود.

او کوه از شجاعت و آسمان بزرگی و مناعت بود با این همه در برابر انسانهای ناتوان و ضعیف همچنان خاضع و مهربان بود. در کلبه غربا و فقراء میرفت از غذای شان میخورد هیچوقت به کیفیت خوراک نمی اندیشید فقط در وقت گرسنگی نان میخورد که لذت داشت. غالباً با نوشیدن پیاله چای قناعت داشت.





فقط مات کافیهست. بلی مهماندار هم بحدی کافی سخاوت بخرچ میدهد برای هر یکی یک کاسه ماست تعارف میکند برای ملکزاده خیلی خوش ایند است چون در طول عمر بخاطر شکم چانه نزده از نان خشک شروع تا گندم بریان و غذای مکلف همه برایش یکیست. ملکزاده گاهی نپرسید چه میخوریم بلکه گفت هر چه شما میخورید و یا از شما مانده من میخورم این حرف آن بود که به همراهانش درس داده بود. هرگاه گرسنه به درب خانه کسی رسیدید بگویید اگر از شما نان مانده باشد بیاورید ما میخوریم فقط یک پیاله چای گرم و یا گیلان آب سرد.

سرباز امنیت و پاسداری بازسازی

او عاشق آبادی و بازسازی بود وصل کردن راهای ولایت غور به یكدیگر و وصل کردن غور به ولایات دیگر. ساختن مسیر های امن و کوتاه برای مردم از اهداف اساسی آن بود. پیوسته میکوشید خودش یكجا با انجینران محل و مسیر را دیده و سروی كند و سپس اولین بیل و كلنگ را خودش بر زمین می زد.



یک قهر مان با تبارز خصلت های شگفت انگیزی حقانیتش را به دیگران ثابت میکند، خودش مسیر جاده های نو تاسیس را سروی و کلنگ اول را بر زمین می زند تا دیگران را تشویق کند.



ویژگیهای چون اعتماد به نفس، تصمیم گیری قاطع، فدا کاری، تحمل، استقامت، دلاوری، ایثار و از خود گذری، ساده زیستن و مبارزه با چالش ها در مسیر طولانی دست و پنجه نرم کردن با شرایط نا گوار جنگ و نبرد. مردی که همیشه مانند دیگران در کوه ها و دشتهای پیاده میگشت و در شهر هم گاهی از تجهیزات و امکانات دولت بخاطر آزار و اذیت مردم و ظاهر آرائی استفاده نکرد. نه رنجر سوار شد و نه بادیگارد گرفت فقط خودش با یک محافظ بود.



احیای جنگل انبوه و تاریخی غور یکی از افتخارات بزرگ است که همیشه به آن میبایید. این جنگل در زمان غلبه مجاهدین در سال 1361 کاملاً ب خاک یکسان شد و هیچ اثری از آن نبود اما ملکزاده بعد رسیدن به قدرت در ولایت غور این جنگل را که بیش از یک کیلومتر طول و 300 متر عرض دارد با غرس هزاران نهال دوباره احیاء کرد و به حفظ و مراقبتش کوشید که امروز سر به آسمان کشیده و دامن سبز مرکز ولسوالی است.

### علم پروری و توسعه معارف:

ملکزاده بخاطر اعمار مکتب و مدرسه و حضور شاگردان در صنف بیشترین توجه را میذول میداشت. او با ولسوال داخل صنف درسی میشد به نظافت و لباس اطفال نگاه میکند به آزمایش هوش و ذهن اطفال می پردازند، برای شاگردان پیشناز جایزه قائل میشود و برای آموزگاران غائب و غیر مسئول هوشدار میدهد.



داکتر ابراهیم ملکزاده در حالیکه وکیل و نماینده مردم است از مشاهده این وضع و حال شاگردان دختر نهایت نا آرام است. با نگاه بر زمین احساسش را بیان میکند و هیچ خوشحال نیست.



## ملکزاده و نوازش ایتام:

این ها اطفال یتیم اند که از فر ماندهان دلیر و قهر مان دیارش باز مانده اند باید نوازش شان داد آنهم با تشویق به درس و تعلیم. این جوانان که روزی اطفال یتیمی بودند و با چشمان اشک آلود در انتظار نوازش دست نوازشگری بودند حالا دیگر بزرگ شده اند به لطف توجه و اهتمام ملکزاده در دانشگاه ها درس میخوانند و با هم از دانشگاه ها فارغ شده اند. بلی همه ایتام و بازماندگان شهداء او را پدر فکر میکنند و در کنار سایه اش آرامش و گرمی مهر پدر را حس میکردند.

جای خالی یک قهرمان؛ نبی ساقی (08-02-2019)



## دیگر کجاست همچو ملکزاده فاتحی

تا در مصافِ سخت، بُود پاسدار غور (\*)

سنگربان دلیر «مرکز دوم مقاومت» رخت سفر بست و رفت؛ اما نام و یادش همیشه در دل‌های دوستان‌انش باقی خواهد ماند. «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق/ ثابت است بر جریدهٔ عالم دوام ما» به قول مولانای بزرگ «پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟» ملکزاده تنها به خانواده و خویشاوندانش تعلق نداشت و ندارد. ملکزاده از غور بود و به غوری‌ها تعلق داشت. به غوری‌ها هم تعلق نداشت، به حوزهٔ غرب تعلق داشت و به حوزهٔ غرب هم تعلق نداشت بل به سراسر افغانستان تعلق داشت. قهرمانان و مصلحان بزرگ به هیچ جایی تعلق ندارند و در عین حال به همه جا و به همه کس تعلق دارند. قهرمانان به آزادی تعلق دارند، قهرمانان به غرور تعلق دارند، قهرمانان به عزت و وقار و هویت یک ملت تعلق دارند. لذا هرکس دوستدار آزادی و عزت و سربلندی و شجاعت باشد، ملکزاده از او هست و به او تعلق دارد.

ملکزاده یک وکیل معمولی پارلمان، یک فرماندهٔ ولایتی یا یک سیاست مدار بی ریشه که مثل برندگان تکت لاتری یک شبه همای دولت به شانهٔ شان نشسته باشد نبود، او یک مبارز و یک چریک و یک فرماندهٔ واقعی بود. وقتی داکتر ابراهیم ملکزاده نامش در سرتاسر کشور می پیچید، کسانی بسیاری که حالا به وزارت و سفارت و شهرک و تجارت رسیده اند، کسی نام شان را هم بلد نبود. در آن زمان در برابر سپاه جهل و دهشت، فقط دو نام در کشور بر سر زبانها بود، یکی مسعود و یکی ملکزاده!

من ملکزاده را فقط دوبار، آنهم برای چند دقیقه از نزدیک دیده ام. یک بار با جناب استاد فایق به خاطر موضوع فیروزکوه و بار دیگر در حد یک احوال پرسشی مختصر. او مرا نمی شناخت، اما من او را می شناختم. مسیر و جهت فکری و جهان بینی ما متفاوت بود. آب مان به یک جو نمی رفت. او اهل سیاست و جنگ و جبهه بود و ما اهل هیچ چیزی نیستیم. اما با وجود این تفاوت ها، او برای ما اهمیت بسیار داشت. ملکزاده بخشی از تاریخ غور بود، بخشی از تعریف غور بود و اصلن او خود غور بود. او یک هویت بود. یک جایگاه بود. یک جبهه بود. یک اقتدار بود. یک اقتداری که هرگز به آسانی به دست نیامده بود و در مسیر تحصیل آن اقتدار، مثل هر اقتدار دیگری طبعن که اشتباهات و دل دردی های هم اتفاق افتاده بود.

من به عنوان یک همشهری گمنام و ناشناس ملکزاده – جدای از موقف گیری های سیاسی و تیمی- فقط به عنوان قدرشناسی، به خود اجازه می دهم که سپاسگزاری کنم از تمام دوستان و همسنگران ملکزاده به ویژه در «حوزه بزرگ مقاومت» که در این سه روز اندوهناک، یک لحظه هم، خانواده و همشهری های او را تنها نگذاشتند و حق دوستی و رفاقت و همسنگری و همفکری را به تمام معنا ادا کردند. اگر این وضعیت برعکس می بود، اطمینان دارم که ما غوری ها از عهدهٔ این مسوولیت و رفاقت و همسنگری به آسانی بر آمده نمی توانستیم.

سیاسگزاریم از جناب رییس جمهور با وزرای همراه شان که با حضور در مراسم تشییع جنازه و اجرای مراسم ویژه ی نظامی با مردم ما همدردی کردند. سیاسگزاریم از جناب رییس اجراییه که همیشه در کنار مردم ما بودند و زحمات و مسوولیت های فراوانی را به عهده گرفتند و تا آخر مراسم تشییع و تدفین، کنار مردم باقی ماندند. همین طور سیاسگزاریم از جناب امرالله خان صالح، جناب بسم الله خان محمدی، جناب متین بیگ صاحب، جناب ایزدیار، جناب احمدولی خان و احمد ضیا خان مسعود، سالنگی صاحب، نجرابی صاحب، جاهد صاحب، جناب ادیب خان فهیم، جناب معنوی صاحب، جناب عبدالقهار خان، یاسین خان ضیا، ایماق صاحب، جناب حضرت علی خان، جناب یاسینی صاحب، منصور صاحب و واقف صاحب و تمام دوستانی که در این سه روز پیوسته پهلوی وطنداران خویش قرار داشتند. سیاسگزاری می کنیم از نمایندگان مردم در شورای ملی از تمام ولایات کشور از هرات و فراه و بادغیس و نمریز گرفته تا قندهار و ننگرهار و بدخشان، به ویژه رییس محترم مجلس سنا که هم در خانه و هم در مراسم تشییع و تدفین اشتراک کردند و با مردم همدردی داشتند. دوستان بسیاری نیز از داخل و خارج مملکت از طریق پیام های ویدیویی و شبکه های اجتماعی ابراز همدردی و تسلیت کردند که قابل سیاسگزاری و قدردانی است. آخر کار آدمی مرگ است و ما همه روزی می رویم...

« ... زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست

هرکسی نغمه ی خود خواند و از صحنه رود

صحنه پیوسته بجاست

خرم آن صحنه که مردم بسپارند به یاد...»

(\*) : بیت از مستمند غوری

**ستون مبارزه و برج عزتی که زود هنگام فرو ریخت، معاذالله دولتی، معاذالله دولتی، معاون کمیسیون مستقل انتخابات**

افغانستان (۲۰۱۹/۰۲/۰۸)



از دست دادن اسطوره مقاومت و مبارزه، داکتر محمدابراهیم ملکزاده واقعن یک ضایعه جبران ناپذیر برای مردم غور، حوزه غرب و تمام کشور می باشد. او در دو دوره مقامات در برابر دشمنان مردم ما، قهرمانانه و استوار ایستادگی کرد و با فداکاری و ایثارگری از وطن، مردم و آرمانهای خویش دفاع کرد. ملکزاده مانند دیگر رهبران بزرگ، از خصوصیات کاریزمایی خاصی برخوردار بود و کسانی که با او همصحبت می شدند، همیشه تحت تاثیر شخصیت، صداقت و جوانمردی او قرار می گرفتند و این تاثیرات تا مدت های طویل باقی میماند. او با ویژگی های منحصر به فرد که داشت، شخصیت متفاوت از دیگران بود. این ویژگی ها سبب شد تا از وی رهبر واقعی بسازد. به صورت مختصر می خواهم به برخی از ویژگی های خاص او اینجا به اختصار اشاره کنم:

**#ساده زیستی:**

ملکزاده زندگی ساده، بی پیرایه و بدون تکلفی داشت. در حالی که می توانست زندگی تجملی و پر از تشریفاتی را فراهم بسازد، اما او ساده زیستن و سادگی را دوست داشت و می خواست همیشه ساده و بی تکلف زندگی نماید.

## **#فروتنی و تواضع:**

داکتر ملکزاده مردی حلیم و متواضعی بود. او در برابر مردم، مراجعین و همسنگران خویش بسیار با تواضع و فروتنی رفتار می نمود، اما در برابر متکبران و قدرت مندان با وقار و غرور برخورد می کرد و جایگاه تاریخی و سرزمینی خویش را با وقار و سربلندی حفظ می کرد.

## **#تقوا و دینداری:**

ملکزاده مرد مجاهد و معتقدی بود. او ضمن پایبندی به باورهای دینی خویش که ایمان خالص و خلل ناپذیری داشت، تقوای سیاسی و دنیوی نیز او را مدد می رساند تا در مسایل سیاسی و کاری خویش پرهیزگاری محکمی اعمال نماید و به آن متعهد بماند. این خاصیت وی سبب می شد تا در رفتار خود از اعتماد به نفس و غرور بالای برخوردار باشد.

## **#صداقت و راستی:**

او در دوستی و دشمنی خویش مردی قاطع، صادق و رو راستی بود. حرف زبان و قلب اش یکی بود و چیزی که در دل داشت در برابر هر که بودی آن را به راحتی بر زبان می آورد و سیاست و مردم داری اش با تعهد و صداقت و راستی همراه بود.

## **#مرد عمل:**

مرحوم ملکزاده به جای وعده به مردمش، بیشتر عمل می کرد. او توانایی اقدام و عمل را داشت و در تصامیم خود قاطع و صریح بود. او عمدتاً کم حرف می زد اما به مراتب عمل می کرد. از اضافه گویی و حرف های بی عمل به شدت نفرت داشت.

## **#شجاعت و دلیرمردی:**

ملکزاده همان قسمیکه در تصامیم خود قاطع بود، در اجرای آن نیز شجاعانه اقدام می کرد. او به عنوان فرمانده نترس و دلیر در برابر هر نوع بی عدالتی و زورگویی با شجاعت ایستاد می شد و سر تسلیم و سازگاری نداشت.

## **#سیاست گر باهوش و چریک سخت کوش:**

ملکزاده تنها مرد سیاست نبود، بلکه یک استراتژیست نظامی و یک چریک با تجربه و باهوش نیز بود. درکنار آن او با مردم کار می کرد و توانایی عجیبی در بسیج و هماهنگی مردم داشت. در گذشت و آسمانی شدن این مرد بزرگ را از صمیم قلب برای خانواده، مردم داغدیده غور و تمام ملت عزیزمان تسلیت عرض می کنم. امیدوارم راه او و آرمان های او همچنان ادامه داشته باشد و یاد و خاطره اش پیوسته راهنما و راهگشایی هواخواهان و رهروان اش باشد.

روح شان شادا!

**پیام ها به مناسبت ارتحال ملکزاده**



پیام تسلیت و همدردی محمد اشرف غنی رییس جمهوری اسلامی افغانستان

کابل 17 1397 دلو باخترا

با تاسف فراوان اطلاع یافتم که داکتر ابراهیم ملکزاده عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی و نماینده مردم غور در ولسی جرگه، داعی اجل را لبیک گفت و به دارالبقا شتافت.

روانشاد داکتر ابراهیم ملکزاده، از شخصیت های مردم دار بود و در جریان جهاد مردم افغانستان و در بیشتر از یک و نیم دهه گذشته، خدمات قابل قدری برای مردم انجام داد. مرگ او یک ضایعه بزرگ برای کشور می باشد.

مراتب تسلیت و همدردی خویش را به خاطر وفات داکتر ابراهیم ملکزاده به رهبری حزب جمعیت اسلامی افغانستان، اعضای خانواده مرحومی و مردم ولایت غور ابراز می کنم و برای متوفی از درگاه ایزد متعال، بهشت برین مسئلت دارم.

پیام تسلیت ریاست اجراییه

در پیوند به درگذشت داکتر محمد ابراهیم ملکزاده یکی از فرزانهگان جهاد و مقاومت و نماینده مردم غور در مجلس نمایندگان

تاریخ نشر Feb 05, 2019 : رده : اعلامیه ها

سپیدار-کابل: با تاسف و تأثر فراوان اطلاع یافتیم که داکتر محمد ابراهیم ملکزاده یکی از فرزانهگان جهاد و مقاومت، نماینده مردم غور در پارلمان، مجاهد شهیر و یکی از فرزندان صادق، دلیر و متعهد افغانستان به رحمت حق پیوسته است.

شنیدن این خبر ناگوار برای من، مردم افغانستان و همسنگران و دوستان آن بزرگ مرد تکان دهنده است. داکتر ابراهیم یکی از استوانه های محکم جهاد و مقاومت و پشتوانه مطمئن برای مردم در حوزه غرب بود.

شادروان داکتر ابراهیم ملکزاده از دوستان و همکاران بسیار نزدیک و مورد اعتماد قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود بود و در دوره های جهاد و مقاومت، کارنامه ها و مبارزات درخشانی را از خود به میراث گذاشته است. از سال ها بدین سو با داکتر ابراهیم ملکزاده دوستی و شناخت نزدیک داشتیم و همیشه در تماس بودیم. مرحوم ملکزاده در دوستی و پایداری، کمانند و شهره بود.

شادروان داکتر ملکزاده همواره در کنار مردم بود و حتی در دوره نمایندگی اش در پارلمان، از مبارزه با دشمن و حفاظت از جان و مال مردم غافل نماند. اخیراً، هنگام یورش وحشیانه طالبان به ولسوالی تیوره ولایت غور، شادروان ملکزاده فرماندهی جنگ را در محل بر عهده گرفت و با تمام قوت طالبان را سرکوب و متواری ساخت.

داکتر ابراهیم ملکزاده در فصل جدید دو بار از مردم ولایت غور در پارلمان افغانستان به گونه شایسته نماینده گی کرد و در این دور انتخابات پارلمانی هم با رای قابل ملاحظه و کسب اعتماد مردم آن ولایت پیروز شد.

در این شرایط حساس، مرگ غمانگیز دوست و برادر گرامی ام داکتر ابراهیم ملکزاده برای همه مردم افغانستان به ویژه جریان مبارزه با ترور و هراس افگنی، جبران ناپذیر و ضایعه کلان می باشد.

درگذشت شادروان داکتر محمد ابراهیم ملکزاده را برای مردم افغانستان، مجاهدین، رهبری و اعضای جمعیت اسلامی، همسنگران، دوستان و به‌ویژه باشندگان باعزت ولایت غور و فامیل محترم‌شان تسلیت عرض می‌کنیم و از خداوند کریم برای آن مرحوم جنت فردوس آرزو مندیم.

دوکتور عبدالله عبدالله

رییس اجراییه جمهوری اسلامی افغانستان

## پیام تسلیت صلاح الدین ربانی به مناسبت درگذشت داکتر ابراهیم ملکزاده

۱۶ دلو ۱۳۹۷

شنیدن خبر درگذشت داکتر ابراهیم ملکزاده عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان و نماینده مردم غور در مجلس نمایندگان، مایه تأثر و اندوه عمیق است..

انا لله و انا الیه راجعون

روانشاد داکتر ملکزاده به خاطر پاسداری از ارزش‌ها و خدمت‌گذاری به کشور و مردم خویش، یک عمر مبارزه و مجاهدت کرد. او در سال‌های دشوار جهاد و مقاومت از خود کارنامه‌های درخشانی به جا گذاشت که به همین دلیل، در اعماق قلب مردم اش جا داشت و به عنوان یکی از استوانه‌های مقاومت شناخته می‌شد. درگذشت نا به هنگام او در شرایط کنونی، مایه اندوه عمیق همگانی و برای جمعیت اسلامی افغانستان ضایعه بس بزرگی است. با اتحاف دعا به روان مرحوم ملکزاده، به خانواده، یاران و همسنگران و اعضای جمعیت اسلامی تسلیت عرض می‌نمایم.

## مرثیه‌ها:

در خاتمه:

مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جست

نام چو جاوید شد، مردنش آسان کجاست

مرحوم داکتر محمد ابراهیم ملکزاده قامت برافراشته تاریخ مقاومت علیه ظلم و تجاوز و کوه استوار حراست و پاسداری از درخت ثبات و امنیت کشور آنچنان نقش خویش را بر زندگی زد و نام نیک بر جای گذاشت که زدودن او حتی با داس دروگر مرگ هم آسان نیست در ستایش انسانی به بزرگی داکتر محمد ابراهیم ملکزاده که ملت بزرگ ما از وجود او محروم گشت هرچه بگوییم و بنویسیم باز هم اندک است، بویژه در این اپریشان حالی که که کشور در بحران ناامنی و بی‌ثباتی به سر میبرد شنیدن خویذیرش خبر مرگ این بزرگ مرد برای بسیاری‌ها غیر قابل باور است. با آن هم نمی‌شود از کنار این خسران بزرگ برای مردم غور و در تصویر بزرگ‌تر برای ملت افغانستان به آسانی گذشت. درباره‌ی زندگی پربار این الگوی شجاعت و اسطوره‌ی جهاد و مقاومت باید کتابها و مقاله‌ها نوشت. روحش شاد و پادش گرامی باد.

عبدالقدیر علم: هالند دلو 1398 هـ.ش.